



A T I Y E H N O

نشریه تخصصی رفاه و تأمین اجتماعی

۵۴۲

Monday \ 31 August \ 2026
Vol.11 \ 30,000RIs \ No.542

دوشنبه/ ۹ شهریور ماه ۱۴۰۵
سال یازدهم / شماره ۵۴۲ / ۳۰۰۰ ریال

ویترین

اوراق گام و سرمایه خارجی در خدمت بخش تعاون

تنوع بخشی به منابع مالی، امکان تأمین سرمایه در گردش، خرید ماشین آلات، تکمیل طرح های نیمه تمام و ورود تعاونی های توانمند به بازار های تازه اقتصاد کشور را فراهم می آورد

یادداشت



علیرضا حیدری

کارشناس رفاه و تأمین اجتماعی

دارایی های کم بازده؛ تهدید مستمری های آینده

بحران صندوق های بازنشستگی دیگر تنها یا پیری جمعیت یا مداخلات دولت توضیح داده نمی شود...

هم گام؛ مسیر تازه تأمین منابع تأمین اجتماعی

• طرح ملی هم گام با بهره گیری از ظرفیت اوراق گام و برات الکترونیکی، امکان تسویه دیون کارفرمایان به تأمین اجتماعی را بدون تحمیل فشار نقدینگی فراهم می کند

۲

تعاونی مسکن؛ راه خانه دار شدن یا بار مالی؟

تجربه نشان می دهد بدون زمین مناسب و تسهیلات ارزان، خانه دار شدن کارگران دشوار خواهد شد

۷

تعمیر کار جای فروشگاه را در سبد خانوار گرفت

خانوارها با افزایش قیمت لوازم خانگی، تعمیر وسایل فرسوده را به خرید کالای نو ترجیح می دهند

۵



تعاونی های مصرف کارگری زیر فشار تورم

صفحه ۶

داستان جلد
COVERSTORY

دیگر خواندنی های این شماره: تعهدات دولتی و بدهی های انباشته به صندوق ها صفحه ۳/ تزریق نقدینگی، نسخه کامل تولید نیست صفحه ۸
مهار تعارض منافع در مدیریت صندوق های بازنشستگی صفحه ۴/ نفوذ پرشتاب پرداخت اعتباری در اقتصاد تورمی صفحه ۱۰

هم گام؛ مسیر تازه تأمین منابع تأمین اجتماعی

طرح ملی هم گام با بهره‌گیری از ظرفیت اوراق گام و برات الکترونیکی، امکان تسویه دیون کارفرمایان به تأمین اجتماعی را بدون تحمیل فشار نقدینگی فراهم می‌کند



نوین و سازوکار اجرای طرح ملی هم گام مطرح کردند. در پایان این مراسم، پوستر طرح ملی هم گام رونمایی شد و تفاهم‌نامه استفاده از ظرفیت اوراق گام و برات الکترونیکی برای تسویه دیون کارفرمایان به سازمان تأمین اجتماعی به امضای طرفین رسید.

به‌طور طبیعی با پایداری نظام سلامت کشور ارتباط دارد.

در این مراسم، نمایندگان بانک مرکزی، بانک رفاه کارگران، بانک تجارت و نمایندگان جامعه کارفرمایی و اصناف، دیدگاه‌های خود را درباره ابزارهای مالی

تلاش می‌کند راهکارهایی را ایجاد کند که موجب افزایش فشار بر جامعه کار و تولید نشود و از ظرفیت مسبهرای نوین برای رفع موانع کسب‌وکار استفاده خواهد کرد. وی افزود: «روش‌هایی مانند طرح ملی هم گام باید جایگزین روش‌هایی شود که مانع فعالیت مناسب در حوزه کار و تولید هستند.» محمدی همچنین گفت: «یکی از وظایف سازمان تأمین اجتماعی بر اساس قانون اساسی، فراهم کردن شرایط لازم برای پوشش بیمه‌ای و تأمین اجتماعی همگانی است و سازمان دستیابی به تأمین اجتماعی پایدار را دنبال می‌کند.» وی تقویت ارتباط مستمر با شرکای اجتماعی را از عوامل مؤثر بر افزایش سرمایه اجتماعی سازمان دانست و اظهار کرد: «سه‌جانبه‌گرایی در تعامل با جامعه کارفرمایی و سایر شرکای اجتماعی در دستور کار سازمان قرار دارد.»

حمایت مضاعف از شرکای اجتماعی

سرپرست سازمان تأمین اجتماعی گفت: «در صورت فراهم شدن شرایط مناسب برای فعالیت کارگران و کارفرمایان، منابع سازمان نیز در وضعیت مناسب‌تری تأمین خواهد شد و امکان ارائه خدمات بهتر به بازنشستگان و سایر ذی‌نفعان افزایش می‌یابد.»

وی بر برنامه‌ریزی و اجرای رویکرد مبتنی بر خلق ارزش تأکید کرد و افزود: «پایداری سازمان تأمین اجتماعی

سرپرست سازمان تأمین اجتماعی بر استفاده از ابزارهای نوین مالی برای تأمین منابع این سازمان و کاهش فشار بر جامعه کارفرمایی تأکید کرد. غلامحسین محمدی، سرپرست سازمان تأمین اجتماعی، در آیین امضای تفاهم‌نامه طرح ملی هم گام گفت: «این سازمان در ارتباط با جامعه کارفرمایی و شرکای اجتماعی، رویکرد برد-برد را دنبال می‌کند و سازوکارهای مرتبط نیز بر همین اساس تدوین خواهد شد.» وی تأمین منابع با اتکا به روش‌ها و ابزارهای نوین مالی را از اولویت‌های سازمان تأمین اجتماعی اعلام کرد و افزود: «باید سازوکاری ایجاد شود که جامعه کارفرمایی بتواند از مسیرهای نوآورانه، تعهدات خود را انجام دهد.» محمدی استفاده از اوراق گام را یکی از این راهکارها عنوان کرد و گفت: «سازمان به دنبال ایجاد دیدگاه و رویکرد مشترک با شرکای اجتماعی است تا ضمن تأمین منابع پایدار برای ارائه خدمات به ذی‌نفعان، فشار بیشتری بر کارفرمایان وارد نشود.» وی افزود: «در شرایط فعلی کشور، استفاده از ابزارهای نوین مالی و اجرای طرح‌های جدید می‌تواند به ایجاد پایداری منابع و کاهش موانع فعالیت در بخش کار و تولید کمک کند.»

تأمین منابع بدون افزایش فشار

سرپرست سازمان تأمین اجتماعی گفت: «سازمان

۶۶

با اجرای طرح

ملی هم گام،

کارفرمایان

می‌توانند

دیون خود به

تأمین اجتماعی

را با ابزارهای

اعتباری

تسویه‌کنند

و بدون فشار

نقدینگی،

فعالیت

تولیدی را ادامه

دهند

تسویه مطالبات

درمانی توسط

تأمین اجتماعی

سازمان تأمین اجتماعی روز پنج‌شنبه هفته گذشته مبلغ ۳۰۷ هزار میلیارد تومان از مطالبات داروخانه‌ها و مراکز درمانی طرف قرارداد را پرداخت کرد. روابط عمومی این سازمان با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد این واریزی در چارچوب تسویه مطالبات اسناد رسیدگی‌شده مراکز طرف قرارداد در سراسر کشور صورت گرفته است. سازمان مذکور هدف از این اقدام مالی را حمایت از ارائه‌دهندگان خدمات درمانی، حفظ پایداری چرخه خدمات به بیمه‌شدگان و بازنشستگان و مدیریت تعهدات مالی اعلام کرده است. این نهاد بیمه‌گر همچنین تأکید کرد فرایند پرداخت‌ها به صورت مستمر پیگیری می‌شود و مطالبات باقی‌مانده سایر مراکز درمانی و تشخیصی طرف قرارداد نیز بر اساس برنامه‌ریزی مالی جاری و پس از طی مراحل قانونی و محاسباتی، در نوبت پرداخت قرار دارد و تسویه خواهد شد. روند مذکور به منظور جلوگیری از اختلال در شبکه خدمات دارویی کشور اجرا می‌شود.

تقدیر از ۸ بیمارستان

سبز تأمین اجتماعی

سازمان تأمین اجتماعی هشت عنوان از مجموع یازده عنوان بیمارستان سبز کشور را به مراکز درمانی تابعه خود اختصاص داد. این ارزیابی رسمی طی بیست‌وپنجمین همایش ملی انتخاب واحدهای صنعتی، معدنی و خدماتی سبز و با حضور معاون اول رئیس‌جمهور، سخنگوی دولت و مقامات سازمان حفاظت محیط زیست نهایی شد.

مدیرکل درمان مستقیم سازمان تأمین اجتماعی با اعلام این آمار تصریح کرد بیش از ۷۰ درصد از کل مراکز درمانی برگزیده کشور در این دوره، متعلق به بخش درمان مستقیم تأمین اجتماعی است. داریوش پناهی‌زاده شاخص‌های ارزیابی‌شده در این همایش را منطق بر ضوابط پایش مصرف منابع، مدیریت پسماندهای تخصصی و کاهش پیامدهای زیست‌محیطی در حوزه خدمات درمانی دانست.

بر اساس نتایج منتشرشده، بیمارستان‌های دکتر عالی‌نسب تبریز، دکتر غرضی اصفهان، ۱۷ شهریور مشهد، امام حسین زنجان، سردار سلیمانی اهر، حضرت معصومه (س) کرمانشاه، خاتم الانبیاء گنبد کاووس و آتیه همدان توانستند معیارهای استاندارد مدیریت سبز را احراز کنند.

مجموع واحدهای خدماتی سبز معرفی‌شده در این رویداد ملی ۲۵ واحد گزارش شده که ۱۱ واحد آن به بخش بهداشت و درمان اختصاص داشته است.

پناهی‌زاده اجرای پروتکل‌های حفاظت از محیط زیست در حوزه درمان را ضرورتی ساختاری برای پایداری زنجیره خدمات خواند. وی تأکید کرد: مدیریت متمرکز درمان در کنار وظایف بالینی، موظف به رعایت استانداردهای تصفیه پساب، تفکیک اِیمن زباله‌های عفونی و بهینه‌سازی الگوی مصرف انرژی در سطح بیمارستان‌های تابعه است. مدیرکل درمان مستقیم تأمین اجتماعی ارتقای این شاخص‌ها را حاصل فعالیت مشترک واحدهای بهداشت محیط، بهداشت حرفه‌ای، تأسیسات و کادر اجرایی بیمارستان‌ها عنوان کرد. به گفته این مقام مسئول، انتخاب هشت بیمارستان مذکور به منزله تکمیل فرایند نبوده و راهبرد سازمانی بر تعمیم استانداردهای سبز به تمامی مراکز درمانی کشور استوار است.

توسعه زیرساخت‌های درمانی و صنعتی کارگران در جنوب

احمد میدری در سفر به استان‌های کهگیلویه و فارس ضمن بازدید از مراکز درمانی، تفاهم‌نامه بیمارستان شیراز را امضا کرد و خط اعتباری بورس کالا را گشود

احمد میدری، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، در جریان یک رشته بازدیدهای فشرده نظارتی و عمرانی از مناطق مختلف استان‌های فارس و کهگیلویه و بویراحمد، ضمن امضای اسنادنهایی تأمین مالی بیمارستان ۲۲۰ تختخوابی شیراز و بازدید از سه مرکز درمانی تأمین اجتماعی در شهرستان‌های نورآباد ممسنی، فسا و مرودشت، مجموعه‌ای از تصمیمات ساختاری را برای رفع موانع تولید، تسهیل زنجیره تأمین مواد اولیه صنعتی، تفویض اختیارات وزارتی و بازنگری در الگوی مدیریت دارایی‌ها به مرحله اجرا درآورد. این سفر با تمرکز بر تقویت شاخص‌های رفاهی، توسعه پوشش درمان تخصصی بیمه‌شدگان و پایش وضعیت جامعه کار و تولید در جنوب کشور انجام گرفت.

نوسازی زیرساخت‌های درمانی فارس

بخش مرکزی مأموریت میدری در استان فارس به تصمیم‌گیری درباره پروژه‌های عمرانی نیمه‌تمام و ارتقای خدمات بیمه‌ای و درمانی اختصاص یافت. تفاهم‌نامه چهارجانبه تکمیل، تجهیز و بهره‌برداری کامل از بیمارستان ۲۲۰ تختخوابی شهید بهشتی شیراز میان سازمان تأمین اجتماعی، استانداری فارس، شهرداری شیراز و اداره کل راه و شهرسازی استان امضا شد. این مجتمع بیمارستانی در زمینی به مساحت ۲۴۰ هزار متر مربع با زیربنای ۶۸ هزار متر مربع احداث می‌شود و بر اساس این توافق، منابع مالی لازم جهت اتمام و تجهیز کامل آن از محل مولدسازی اموال و دارایی‌های غیرمنقول تأمین اجتماعی اختصاص می‌یابد تا دسترسی بیمه‌شدگان و مستمری‌بگیران جنوب کشور به خدمات درمانی تخصصی تسهیل شود.

بررسی میدانی کیفیت خدمات درمانی کارگران با حضور وزیر در مراکز درمانی شهرستان‌های فارس دنبال شد. میدری در بازدید از درمانگاه شهدای گمنام تأمین اجتماعی نورآباد ممسنی، ظرفیت‌های فیزیکی و انسانی این مرکز را برای ارتقای سطح خدمات تخصصی ارزیابی کرد. وی سپس با حضور در پلی‌کلینیک ۲۲ بهمن تأمین اجتماعی فسا و پلی‌کلینیک تخصصی پارسیان مرودشت، ضمن گفت‌وگو با کادر درمان، پزشکان و مراجعان، دستورات لازم را برای تأمین تجهیزات پزشکی، رفع کمبودهای پرسنلی و ارتقای ظرفیت پذیرش صادر کرد.

نشست شورای اداری شهرستان ممسنی بخش دیگری از این سفر بود که طی آن میدری بر تعهد دولت برای شنیدن مطالبات کارگری و بررسی گزارش‌های میدانی نمایندگان مجلس تأکید کرد. وی مطالبات دریافتی را مبنای تصمیم‌گیری در هیئت دولت دانست و اعلام کرد بانک رفاه کارگران مأمور پیگیری ابعاد فنی و حقوقی احیای کارخانه قند ممسنی شده است. همچنین مقرر شد تسهیلات خوداشتغالی و مشاغل خانگی در این شهرستان از طریق معاونت اشتغال وزارت کار و شبکه بانکی گسترش یابد.

تسهیلات اعتباری صنایع کهگیلویه

برنامه‌های میدری در استان کهگیلویه و بویراحمد با افتتاح و بهره‌برداری از پروژه‌های تولیدی و رفاهی پیگیری شد. در این سفر، دو مجموعه ورزشی و رفاهی کارگران، یک کارخانه تولید خمیر کاغذ و یک واحد صنعتی فراوری فیر و تولید عایق‌های رطوبتی به بهره‌برداری رسید. بخش عمده سرمایه‌گذاری

تدوین سازوکار تأمین مالی

سرپرست سازمان تأمین اجتماعی، واگذاری قانونی سهام شرکت‌ها، توسعه پوشش بیمه‌ای گروه‌های مختلف، افزایش درآمدهای حق بیمه، استفاده از ذخایر بین‌نسلی و تشکیل صندوق‌های مرتبط و تأمین مالی از محل سود سرمایه‌گذاری‌های شستا را از جمله راهکارهای مورد توجه برای تقویت منابع سازمان اعلام کرد. وی همچنین از برنامه‌ریزی برای استفاده از ظرفیت اوراق گام خبر داد و بر ایجاد سازوکار مشترک تصمیم‌سازی میان سازمان تأمین اجتماعی و شستا تأکید کرد. محمدی گفت: «برگزاری مستمر جلسات اتاق فکر یا اتاق اقدام میان مدیران سازمان و شستامی تواند برای بررسی مسائل، تصمیم‌گیری مشترک و دستیابی به راهکارهای اجرایی مورد استفاده قرار گیرد.»

همچنین محمدرضا سعیدی، مدیرعامل شستا، در این نشست گزارشی از وضعیت موجود، اقدامات انجام‌شده و برنامه‌های آتی این مجموعه ارائه کرد.

تأکید بر نقش بانک رفاه

محمدی در مراسم شصت‌وششمین سالگرد تأسیس بانک رفاه کارگران نیز بر نقش این بانک در پشتیبانی از جامعه کار و تولید تأکید کرد و گفت: «بانک رفاه کارگران می‌تواند به عنوان حلقه اتصال میان جامعه کارگری و کارفرمایی و همچنین

بیمه‌شدگان، بازنشستگان و مستمری‌بگیران، نقش موثری در حمایت از این گروه‌ها ایفا کند.» وی با اشاره به اصل ۲۹ قانون اساسی، تأمین اجتماعی را حق همگانی دانست و اظهار کرد سازمان تأمین اجتماعی موظف است با استفاده از ظرفیت‌های موجود، زمینه تحقق این حق را برای بخش گسترده‌ای از جامعه فراهم کند. سرپرست سازمان تأمین اجتماعی افزود: «بانک رفاه کارگران به دلیل ارتباط مستقیم با جامعه کار و تولید، از سرمایه اجتماعی برخوردار است و می‌تواند علاوه بر ارائه خدمات بانکی، در تقویت ظرفیت‌های اقتصادی و اجتماعی این بخش نقش آفرین باشد.» به گفته محمدی، بانک رفاه باید توسعه خدمات و سرویس‌های اقتصادی دارای پیوست اجتماعی را دنبال کند و از منابع بانکی به عنوان اهرمی برای ایجاد ارزش افزوده اقتصادی و اجتماعی استفاده شود.

وی همچنین توسعه فناوری‌های نوین در بانک رفاه را مورد توجه قرار داد و تأکید کرد: «این ظرفیت‌ها در صورت همراه شدن با رویکرد اجتماعی می‌تواند به ارتقای کیفیت خدمات به جامعه هدف منجر شود.»

سرپرست سازمان تأمین اجتماعی تصریح کرد: «مجموعه سازمان، شستا و بانک رفاه باید با تقویت هماهنگی و استفاده از ظرفیت‌های مالی و اقتصادی موجود، برای صیانت از منابع، ایفای تعهدات و ارتقای سطح خدمات به جامعه تحت پوشش اقدام کنند.»

تعهدات دولتی و بدهی‌های انباشته به صندوق‌ها

تصویب ده‌ها قانون و مقررہ بدون تأمین به‌موقع منابع از سوی دولت‌های مختلف، هزینه‌ای بین‌نسلی ساخته که امروز در صورت‌های مالی و فردا در تعهدات مستمری خود را نشان می‌دهد



صندوق‌های بیمه‌ای بر یک معادله ساده اما سخت‌گیرانه بنا شده‌اند: منابعی که از حق بیمه و سرمایه‌گذاری به دست می‌آید، باید در افق بلندمدت پاسخ‌گوی تعهداتی باشد که امروز و فردا برای پرداخت مستمری و ارائه خدمات درمانی بر دوش این نهادها گذاشته می‌شود. این تعادل، نه یک انتخاب مدیریتی، بلکه حاصل مجموعه‌ای از محاسبات بیمه‌ای، جمعیتی، اقتصادی و مالی است. با این حال، طی دهه‌های گذشته، فاصله گرفتن از این منطق و تصویب قوانینی که برای اجرای آنها منابع پایدار پیش‌بینی نشده، به یکی از ریشه‌های مهم ناترازی صندوق‌ها بدل شده است. هر تعهد تازه، اگر بدون منبع مالی ایجاد شود، در نهایت از جیب بیمه‌شده دیگری پرداخت خواهد شد؛ و اگر آن نیز کفایت نکند، هزینه به نسل بعد منتقل می‌شود. مسئله امروز صندوق‌ها، فقط کمبود منابع نیست؛ مسئله، انباشت تصمیم‌هایی است که هزینه آنها دیرتر از زمان تصویب قانون خود را نشان داده‌اند.

تعادل از محاسبه می‌آید

نهادهای بیمه‌گر اجتماعی بر پایه اصولی شکل گرفته‌اند که در آن، میزان حق بیمه، نرخ جایگزینی، سن بازنشستگی و سطح تعهدات، باید در یک رابطه متوازن با منابع قرار گیرد. این رابطه، حاصل محاسبات علم بیمه است؛ دانشی که از آمار، احتمالات، اقتصاد، ریاضی، جمعیت‌شناسی و جامعه‌شناسی بهره‌می‌گیرد تا بتواند میان ورودی و خروجی صندوق‌ها در یک افق بلندمدت تعادل برقرار کند. علی حیدری، کارشناس حوزه رفاه و تأمین اجتماعی، با تأکید بر همین اصل می‌گوید تعادل منابع و مصارف بیمه‌های اجتماعی از همان زمان طراحی و تدوین قوانین اولیه این نهادها، بر مبنای محاسبات بیمه‌ای شکل گرفته است. بنابراین هر تغییر در ساختار تعهدات، باید در همان چارچوب ارزیابی شود. به بیان دیگر، قانونگذاری در حوزه بیمه‌های

اجتماعی نمی‌تواند صرفاً با ملاحظات حمایتی، اجتماعی یا سیاسی پیش برود؛ هر تعهد جدید، باید هزینه خود را نیز با خود به همراه بیاورد. مسئله از جایی آغاز می‌شود که این قاعده نادیده گرفته شود. اگر قانون، مزایای تازه‌ای ایجاد کند، سن بازنشستگی را کاهش دهد، گروه‌های جدیدی را وارد پوشش کند یا بخشی از حق بیمه را بر عهده دولت بگذارد، اما منابع لازم برای اجرای آن در بودجه یا سازوکار مالی صندوق پیش‌بینی نشود، سازمان بیمه‌گر ناچار است هزینه را از منابع موجود بپردازد؛ منابعی که متعلق به مجموعه دیگری از بیمه‌شدگان است. این همان نقطه‌ای است که یک تصمیم قانونی، به یک بدهی پنهان و بین‌نسلی تبدیل می‌شود.

هزینه تصمیم‌های بی‌پشتوانه

در چهار دهه گذشته، به گفته حیدری، دولت‌ها و مجالس حدود ۷۲ قانون، مصوبه و مقررہ تصویب و ابلاغ کرده‌اند که بر اساس آنها، دولت متکفل پرداخت تمام یا بخشی از حق بیمه گروه‌هایی از اقشار، صنوف یا مشاغل خاص شده است. مشکل اصلی اما نه در اصل حمایت، بلکه در نحوه تأمین هزینه آن نهفته است؛ زیرا دولت‌ها در بسیاری از موارد، سهم مالی خود را به‌موقع، به‌روز و با ارزش واقعی پرداخت نکرده‌اند. نتیجه‌روشن است: سازمانی که باید منابع خود را برای تعهدات آینده حفظ و سرمایه‌گذاری کند، ناچار می‌شود نقدینگی خود را صرف اجرای تکالیفی کند که منبع مالی مناظر آنها به‌درستی تأمین نشده است. افزایش هزینه‌های جاری، کاهش توان سرمایه‌گذاری، افت نقدینگی و در نهایت نیاز به تأمین مالی از شبکه بانکی، زنجیره‌ای است که هر حلقه آن حلقه بعدی را پرهزینه‌تر می‌کند. در چنین وضعیتی، حتی اگر صندوق برای جبران کسری به تسهیلات بانکی متوسل شود، مسئله حل نشده است؛ زیرا هزینه بهره نیز به تعهدات قبلی افزوده

می‌شود. در واقع، کسری امروز می‌تواند از مسیر استقرار به هزینه‌ای بزرگ‌تر در فردا تبدیل شود. این چرخه، ظرفیت صندوق برای ایجاد بازدهی از محل سرمایه‌گذاری را نیز محدود می‌کند و در نتیجه، منابعی که می‌توانستند در آینده پشتوانه پرداخت مستمری باشند، صرف پوشش تعهدات جاری می‌شوند. یکی از مهم‌ترین مصادیق این روند، سهم سه‌درصدی دولت در حق بیمه، تعهدات ناشی از قانون هدفمندی یارانه‌ها و حق بیمه برخی گروه‌های اجتماعی است. دولت نه‌تنها در مواردی منابع این تعهدات را در بودجه‌های سنواتی به‌طور کامل پیش‌بینی نکرده، بلکه بدهی‌های انباشته را نیز به‌موقع تسویه نکرده است. از همین مسیر، حجم قابل توجهی از مطالبات صندوق‌ها از دولت شکل گرفته و سازمان تأمین اجتماعی بیش از دیگر صندوق‌ها در معرض آثار این بدهی قرار گرفته است.

حمایت: بدون قبض پرداخت

حیدری معتقد است دهه ۱۳۸۰ نقطه‌ای بود که سرریزهای حمایتی و مداخلات غیربیمه‌ای در سازمان تأمین اجتماعی شدت بیشتری گرفت. برای نمونه، اصل ۲۱ قانون اساسی و همچنین قانون ساختار نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی، دولت را مکلف کرده بود برای زنان سرپرست خانوار و خودسرپرست، سازوکار بیمه‌ای مشخصی ایجاد کند. این تکلیف اما در عمل به‌طور کامل اجرا نشد و در مقابل، مجموعه‌ای از قوانین حمایتی، گروه‌هایی را برای استفاده از مزایا و مستمری‌های مربوط به همسر، پدر یا مادر متوفی تحت پوشش صندوق‌ها قرار داد. به این ترتیب، مسئولیتی که ماهیتاً در قلمرو حمایت اجتماعی و وظایف دولت قرار داشت، بخشی از هزینه خود را به صندوق بیمه‌ای منتقل کرد. در دهه مورد اشاره نیز گروه‌های مختلفی به پوشش سازمان تأمین اجتماعی افزوده شدند و مقرر شد ۵۰ درصد حق بیمه آنان را دولت تقبل کند. اما

هنگامی که این سهم نیز به‌موقع پرداخت نشد، تکلیف قانونی، بدون پشتوانه مالی مؤثر، بر عهده سازمان باقی ماند. این روند، در ظاهر ممکن است نشانه گسترش حمایت اجتماعی باشد، اما در عمق خود، مرز میان «بیمه» و «حمایت» را مخدوش می‌کند. بیمه اجتماعی، بر مشارکت و محاسبه استوار است؛ حمایت اجتماعی، وظیفه‌ای عمومی است که باید منبع مالی مشخص خود را داشته باشد. هنگامی که این دو حوزه از یکدیگر تفکیک نشوند، صندوق بیمه‌ای به محلی برای پرداخت هزینه‌هایی تبدیل می‌شود که منبع آنها خارج از سازوکار بیمه‌ای قرار دارد.

بازنشستگی: هزینه امروز

تأثیر قوانین بدون پشتوانه مالی تنها به بدهی دولت محدود نمی‌شود. کاهش سن یا شرایط بازنشستگی و گسترش پوشش گروه‌هایی که دوره کوتاه‌تری از پرداخت حق بیمه دارند، به معنای آن است که صندوق باید زودتر و برای مدت طولانی‌تری تعهدات مستمری را بپردازد. در این میان، مشاغل سخت و زیان‌آور نمونه مهمی است. برخورداری شاذان این حوزه از مزایای قانونی، حتی است که باید محترم شمرده شود، اما مسئله دیگر آن است که قانون سال ۱۳۸۰ صراحت داشت کارگاه‌های زیان‌آور ظرف دو سال باید اصلاح یا برچیده شوند. حیدری معتقد است نهادهای مسئول در اجرای وظایف نظارتی خود برای رفع شرایط سخت و زیان‌آور موفق عمل نکرده‌اند؛ در نتیجه، هنوز کارگاه‌هایی وجود دارند که شرایط زیان‌آور آنها پابرجاست و هزینه پیامدهای این وضعیت مستقیماً بر سازمان تأمین اجتماعی تحمیل می‌شود. وقتی این شرایط اصلاح نمی‌شود، بازنشستگی زودتر اتفاق می‌افتد، دوره دریافت مستمری طولانی‌تر می‌شود و فاصله میان مدت پرداخت حق بیمه و مدت دریافت تعهدات افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی، فشار بر منابع صندوق تنها یک مسئله حسابداری نیست؛ به مسئله‌ای ساختاری برای پایداری مالی تبدیل می‌شود. حاصل نهایی این روند، همان ناترازی منابع و مصارف است؛ وضعیتی که در آن درآمدهای وصولی پاسخ‌گوی هزینه‌های پرداختی نیستند. از سوی دیگر، مطالبات معوق صندوق‌ها از دولت نیز تحت تأثیر تورم، ارزش واقعی خود را از دست می‌دهند. تأخیر در وصول این مطالبات، فقط به معنای عقب‌افتادن یک پرداخت نیست؛ بلکه صندوق را از فرصتی محروم می‌کند که می‌توانست منابع خود را دریافت و از محل سرمایه‌گذاری، بازده ایجاد کند. راه اصلاح، پیچیده اما روشن است: شفاف‌سازی کامل بدهی‌های دولت، پیش‌بینی ردیف بودجه برای تعهدات جدید، پرداخت به‌موقع منابع و بازگشت تصمیم‌گیری‌ها به منطق محاسبات بیمه‌ای. هر قانون تازه‌ای که برای صندوق تعهد ایجاد می‌کند، باید پیش از تصویب، هزینه بلندمدت خود را روشن کند و منبع تأمین آن نیز هم‌زمان مشخص باشد. قانون، زمانی پشتوانه رفاه عمومی است که هزینه آن نیز در همان قانون دیده شده باشد. در غیر این صورت، ممکن است یک تصمیم که امروز با عنوان حمایت تصویب می‌شود، فردا به صورت بدهی، کسری، کاهش سرمایه‌گذاری و فشار بر بیمه‌شدگان بازگردد. ناترازی صندوق‌های بیمه‌ای در چنین منطقی، فقط حاصل ضعف منابع نیست؛ محصول سال‌ها انباشت تعهداتی است که قانون آنها را ایجاد کرده، اما منبع مالی‌شان را به آینده واگذار کرده است.



حمیدرضا نائب‌خروشاهی

کارشناس بیمه‌های اجتماعی

توسعه بیمه‌ای؛ ضرورت فردای تأمین اجتماعی

توسعه در نظام تأمین اجتماعی، مفهومی فراتر از افزایش شمار بیمه‌شدگان است و بر مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها از جمله پایداری مالی و بیمه‌ای، تأمین منابع پایدار، گسترش چتر پوشش و توان ایفای تعهدات استوار می‌شود. این مسیر، در چارچوب قانون اساسی، قوانین تأمین اجتماعی و سیاست‌های کلی این حوزه معنا می‌یابد؛ سیاست‌هایی که گسترش پوشش بیمه‌ای گروه‌های اجتماعی را هم‌زمان با تقویت منابع صندوق‌های بیمه‌گر ضروری می‌دانند. در این میان، دستمزد واقعی بیمه‌پردازان و میزان حق بیمه پرداختی نیز نقشی تعیین‌کننده دارد، زیرا بدون منابع متناسب و پایدار، گسترش پوشش بیمه‌ای نمی‌تواند به خدماتی پایدار و قابل اتکا منجر شود. این ضرورت در شرایطی برجسته‌تر شده که ساختار جمعیتی کشور در دهه‌های اخیر دستخوش تغییرات جدی شده است. افزایش شمار سالمندان، رشد جمعیت بازنشستگان و مستمری‌بگیران و حرکت هرم جمعیتی از جوانی به سوی سالمندی، تعهدات بیمه‌های اجتماعی را افزایش داده است. در چنین وضعیتی، توسعه بیمه‌ای دیگر یک انتخاب سیاستی صرف نیست، بلکه ضرورتی برای حفظ تعادل میان منابع و مصارف صندوق هاست. جذب بیمه‌شدگان جدید، شناسایی گروه‌های فاقد پوشش و گسترش پایه بیمه‌پردازی می‌تواند بخشی از این فشار را تعدیل کند؛ چرا که تغییرات جمعیتی هم‌زمان بر تعداد بیمه‌شدگان، میزان منابع، هزینه‌ها و در نهایت پایداری مالی سازمان‌های بیمه‌گر اثر می‌گذارد. با این حال، توسعه بیمه‌ای تنها با افزایش تعداد بیمه‌شدگان محقق نمی‌شود. رشد تولید، رونق چرخه کسب‌وکار و ایجاد اشتغال رسمی، به افزایش شمار بیمه‌پردازان و تقویت منابع صندوق‌ها کمک می‌کند و در کنار آن، مشارکت اجتماعی ذی‌نفعان در فرایند تصمیم‌سازی می‌تواند کیفیت سیاست‌گذاری را ارتقا دهد. همچنین تطبیق قوانین و مقررات حوزه‌های کارگری و کارفرمایی با مبانی تأمین اجتماعی، راه را برای کاهش چالش‌های آینده و شکل‌گیری رابطه‌ای منسجم‌تر میان بازار کار و نظام بیمه‌ای هموار می‌کند. بهره‌گیری از ظرفیت‌های قانونی و اجتماعی موجود، در این میان یک ضرورت نهادی است، نه یک انتخاب جانبی. واقعیت آن است که بخشی از ناترازی کنونی صندوق‌های بیمه‌ای، حاصل تصمیم‌هایی در سال‌های گذشته است که بدون تأمین منابع منطقی، بار مالی و تعهدات تازه‌ای بر این نهادها تحمیل کرده‌اند. در کنار این مسئله، جذب ناکافی بیمه‌شدگان جدید نیز به تضعیف توازن منابع و مصارف دامن زده است. از این رو، عبور از وضعیت موجود نیازمند هم‌سویی سیاست‌های کلان کشور با الزامات رفاه و تأمین اجتماعی است. در همین چارچوب، تأکید بند ۹ سیاست‌های کلی تأمین اجتماعی بر تهیه «پوست تأمین اجتماعی» برای طرح‌ها و برنامه‌های کلان کشور، می‌تواند مانعی در برابر تحمیل تعهدات بدون پشتوانه و زمینه‌ای برای ارتقای پایداری بیمه‌ای باشد.

مهار تعارض منافع در مدیریت صندوق‌های بازنشستگی

پایداری مالی سازمان‌های بیمه‌ای نیازمند خروج فوری از بنگاه‌داری مستقیم، استقرار انضباط شرکتی، افشای سیستماتیک تصمیمات مدیریتی و تفکیک مرزهای نظارت تخصصی از مداخلات مقطعی و غیراقتصادی سیاست‌گذاران است

بروز تعارض منافع، رانت‌جویی و فساد اداری به شکل تصاعدی رشد می‌کند. بنگاه‌داری مستقیم ساختار صندوق را با چالش‌های حقوقی، نظارتی و اجرایی فراوانی مواجه می‌سازد که فرسنگ‌ها با مأموریت ذاتی یک نهاد رفاهی فاصله دارد. راهکار کلیدی برای رهایی از این تله مدیریتی، تدوین و اجرای سخت‌گیرانه منشور جامع مدیریت تعارض منافع است. این چارچوب حقوقی باید مقرراتی شفاف و غیرقابل دور زدن را در خصوص ممنوعیت دریافت هرگونه مزایا و هدایا، ثبت و افشای علنی منافع مالی مدیران، و ثبت رسمی و عمومی آرای اعضای هیأت‌امنا در مجامع عمومی شرکت‌های وابسته مستقر سازد. الگوبری از تجارب صندوق‌های طراز اول بین‌المللی نشان می‌دهد که انتشار عمومی و بهنگام مشروح مذاکرات، صورت‌جلسات و نحوه رأی‌دهی اعضای هیئت‌امنا، مانع از شکل‌گیری بده‌بستان‌های غیرشفاف اداری می‌شود. در کنار این موضوع، شایسته‌سالاری در انتصاب اعضای هیأت‌مدیره شرکت‌های تابعه و قطع پیوندهای بوروکراتیک، مستلزم شفاف‌سازی فرایند انتصابات و افشای عمومی نظام پاداش و حقوق مدیران ارشد این بنگاه‌هاست. استقرار کمیته‌های حسابرسی کاملاً مستقل، با اختیارات فراگیر برای رصد مستمر عملکرد شرکت‌ها در مقایسه با شاخص‌های بازدهی کل بازار، گام حیاتی دیگری در مسیر مهار تعارض منافع محسوب می‌شود. این کمیته‌ها موظفند انحراف معیار بازدهی سرمایه‌گذاری‌ها از نرخ بدون ریسک و تورم را رصد کرده و بنگاه‌های زیان‌ده یا فاقد بازدهی بهینه را به‌طور شفاف به هیأت‌امنا و بیمه‌شدگان معرفی کنند. خروج تدریجی سازمان تأمین اجتماعی از مدیریت اجرایی شرکت‌ها و حرکت به‌سوی سرمایه‌گذاری‌های پرتفوی غیرمدیریتی، علاوه بر کاهش هزینه‌های اداری، منابع را از شرکت‌های مستهلک به سمت بازارهای مولد، با نقدشوندگی بالا و ارزش افزوده‌ایت خواهد کرد.

تطبیق دارایی‌ها و بدهی‌ها

هسته مرکزی در مدیریت مالی و بیمه‌ای صندوق‌های بازنشستگی، ایجاد پیوندی ناگسستنی و همگن میان مدیریت دارایی‌ها و بدهی‌ها یا همان الگوی کلاسیک «تطبیق دارایی و بدهی» است. یک نهاد بازنشستگی نمی‌تواند بدون درک روشن از منحنی سررسید تعهدات آینده خود، استراتژی سرمایه‌گذاری تعریف کند. محاسبات دقیق اکچوئری باید نرخ‌های رشد تعهدات را بر پایه روندهای جمعیتی، نرخ تورم و امید به زندگی برآورد سازند تا استراتژی بازده دارایی‌ها متناسب با این تعهدات جهت‌دهی شود. هرگونه گسست میان نرخ بازدهی پورتفوی و نرخ تورم، به سرعت به ناترازی عمیق ترازنامه و اختلال در توان پرداخت مستمری‌ها منجر خواهد شد. حکمرانی هوشمند و حرفه‌ای، موتور محرک و بستر اجرایی محاسبات اکچوئری به شمار می‌رود؛ چراکه بهترین محاسبات ریاضی نیز بدون وجود انضباط اداری و استقلال در تصمیم‌گیری، به مرحله تخصیص بهینه منابع نخواهند رسید. تصمیم‌گیری‌های سرمایه‌گذاری باید منحصراً بر پایه سنجش جریان نقدینگی، تطابق سررسید بدهی‌ها با دارایی‌ها، و ارزیابی ریسک در افق‌های زمانی معین صورت پذیرد. هدایت منابع به سمت دارایی‌های با نقدپذیری سریع و بازدهی تضمین‌شده متناسب با نرخ تنزیل تعهدات، امنیت پایدار پرداخت مستمری‌ها را در دوره‌های تنش‌های اقتصادی تضمین می‌نماید و اجازه نمی‌دهد ترازنامه نهاد رفاهی به سمت ناترازی ساختاری سوق یابد.

اصلاح سنجه‌های محاسباتی بیمه

عبور از بحران‌های مالی مستلزم هم‌افزایی هم‌زمان اصلاحات حکمرانی با «اصلاحات سنجه‌ای و پارامتریک» در ساختار مقررات بازنشستگی است. پارامترهایی نظیر بازنگری در سن و سابقه لازم برای بازنشستگی متناسب با افزایش شاخص امید به زندگی، اصلاح فرمول‌های محاسبه مستمری بر پایه میانگین‌های وزنی دوره‌های طولانی‌تر اشتغال، بازتنظیم نرخ‌های حق بیمه و قاعده‌مند کردن قوانین ناظر بر مشاغل سخت و زیان‌آور، ضرورت‌های ناگزیر بقای اکچوئری صندوق‌ها هستند. با این وجود، تجارب جهانی ثابت کرده‌است که اجرای این دست از اصلاحات همواره با مقاومت‌های شدید اجتماعی، کارگری و سندیکایی مواجه می‌شود؛ مقاومت‌هایی که تنها از یک مسیر مهارشدنی است: ایجاد اعتماد عمومی از طریق شفافیت کامل و تضمین سلامت حکمرانی. جامعه بیمه‌پردازان و ذی‌نفعان تنها زمانی بار تعدیل قوانین و افزایش سن بازنشستگی را بپذیرا خواهند بود که اطمینان حاصل کنند منابع حاصل از مشارکت آن‌ها در اتاق‌های شیشه‌ای، به دور از دست‌اندازی‌های بودجه‌ای و بالاترین بهره‌وری اقتصادی مدیریت می‌شود.



تمایل به سمت رشد ناپایدار مزایا و غفلت از افق‌های سرمایه‌گذاری دربردر همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند. مطالعات تطبیقی و تجارب نهادهای پیشرو رفاهی در جهان، به‌ویژه ساختار مستقل مدیریت سرمایه‌گذاری صندوق بازنشستگی کانادا و سازوکارهای تنظیمی نظام بازنشستگی هلند، گواهی روشن بر اهمیت جداسازی فرایند تصمیم‌گیری مالی از تغییرات سیاسی است. پژوهش‌های معتبر دانشگاهی در حوزه اقتصاد رفاه، از جمله اثر تحقیقی مهتاب کریمی و علی ابراهیم‌نژاد (۱۳۹۷) با عنوان «چالش حکمرانی در صندوق‌های بازنشستگی»، مؤید این حقیقت بنیادین است که تعریف معیارهای صلاحیت‌سنجی تخصصی و سلب امکان عزل سلیقه‌ای یا دفعی اعضای هیأت‌امنا، شروط بنیادین حفظ پایداری دارایی‌ها به شمار می‌روند. عزل ارکان تصمیم‌گیرنده نباید تابع دگرگونی در کابینه‌ها یا تغییرات اداری باشد، بلکه صرفاً باید در چارچوب تخطفات محرز قانونی یا عدم رعایت چارچوب‌های حرفه‌ای سرمایه‌گذاری تعریف شود. علاوه بر تثبیت امنیت حرفه‌ای تصمیم‌گیران، شفاف‌سازی مفهوم ذی‌نفع اصلی در قوانین بالادستی از اهمیتی انکارناپذیر برخوردار است. باید به شکلی صریح و غیرقابل تفسیر تبیین گردد که وظیفه غایی هیئت‌امنا، تأمین منافع مالی بلندمدت بیمه‌پردازان است و صندوق نباید به عنوان بازوی حل بحران‌های اجتماعی یا پوشش مخارج عمومی مورد استفاده قرار گیرد. تحمیل طرح‌های اشتغال‌زایی فرمایشی یا سرمایه‌گذاری‌های دستوری که واقع‌تحمیل هزینه به اندوخته کارگران است. چنانچه الزامی قانونی برای چنین تصمیماتی وجود داشته باشد، هیئت‌امنا باید موظف به محاسبه دقیق «هزینه فرصت» این پروژه‌ها و اعلام علنی بار مالی تحمیلی آن بر بازده کل پورتفوی باشد. استقرار چنین سازوکاری، هزینه تصمیمات سیاسی را شفاف کرده و از تصمیم‌گیری‌های پشت‌پرده مناعت به عمل می‌آورد.

مهار تعارض منافع ساختاری

شفافیت در مدیریت صندوق‌های بازنشستگی فراتر از یک گزاره اخلاقی، یک ابزار انضباطی حیاتی برای مدیریت سیستماتیک ریسک، جلوگیری از اتلاف دارایی‌ها و بازتولید اعتماد در میان ذی‌نفعان است. هنگامی که یک نهاد بیمه‌ای به جای سرمایه‌گذاری در ابزارهای شفاف مالی، بازار سرمایه و اوراق با درآمد ثابت، به تصدی‌گری مستقیم، بنگاه‌داری خرد و داشتن کرسی‌های مدیریتی در شرکت‌های غیربورسی روی می‌آورد، زمینه‌های

روانه کارایی سید دارایی‌ها هستند. نبود سهامدار عمده با انگیزه پایش مستقیم و فقدان یک بازار ثانویه که در آن بتوان حق بیمه‌های تجمع‌شده را خرید و فروش کرد، لایه‌های انضباط‌بخش بازار آزاد را کاملاً بی‌اثر می‌سازد. از سوی دیگر، در ساختارهای عمومی امکان بهره‌گیری از ابزارهای متعارف انگیزش مدیران، از جمله اعطای سهام تشویقی مبتنی بر ارزش آفرینی بلندمدت، میسر نیست. پیامد محتمل چنین وضعیتی، تمایل ناخودآگاه مدیران اجرایی به تمرکز بر اهداف کوتاه‌مدت سیاسی، ارتقای موقعیت‌های بوروکراتیک و تسلیم شدن در برابر ملاحظات زودگذر اداری به جای پیشینه‌سازی ارزش واقعی دارایی‌هاست. این معضل زمانی ابعاد پیچیده‌تری به خود می‌گیرد که با «تاریکی اطلاعاتی» و عدم تقارن شدید اطلاعات میان مدیران صندوق و توده ذی‌نفعان پیوند می‌خورد. وقتی بخش قابل توجهی از دارایی‌های صندوق شامل بنگاه‌های غیربورسی، شرکت‌های راکد و طرح‌های تکلیفی فاقد توجیه باشد، اندازه‌گیری بازدهی حقیقی سرمایه با چالش‌های فنی فراوان روبه‌رو می‌شود. بیمه‌پرداز خرد از ریسک‌های واقعی سرمایه‌گذاری‌ها و محل دقیق مصرف کسورات ماهانه خود بی‌خبر می‌ماند. این گمنامی عملیاتی، بستری فراهم می‌سازد که در آن تصمیمات پرهزینه و کم‌بازده پشت‌بینیه‌های اداری پنهان شده و بار مالی خطاهای استراتژیک به ترازنامه دوره‌های بعد و تعهدات بودجه‌ای نسل‌های آینده منتقل گردد. از این رو، استقرار سازوکارهای نظارتی داخلی و مستقل، تنها جایگزین ممکن برای خلا ابزارهای تنبیهی بازار سرمایه است.

استقلال سیاسی هیأت‌امنا

رکن رکن اصلاح حکمرانی در صندوق‌های بازنشستگی عمومی، بازآرایی ساختار هیأت‌امنا و ایجاد ضمانت‌های نیرومند جهت صیانت از استقلال تصمیم‌گیری در برابر تلاطم‌های سیاسی و فشارهای مقطعی دولت‌هاست. در پارادایم‌های استاندارد بین‌المللی، هیأت‌امنا باید مظهر توازن کامل میان نمایندگان کارگران، کارفرمایان و کارشناسان نخبه و مستقل بازارهای مالی باشد. اگر ساختار حاکم صرفاً به انتصابات اداری و دولتی محدود شود، منابع صندوق به‌راحتی به ابزاری برای تأمین مالی طرح‌های کوتاه‌مدت، پوشش ناترازی‌های بودجه‌ای و پاسخ‌گویی به مطالبات سیاسی بدل خواهد شد. اگرچه حضور تشکلهای کارگری در این ساختار برای بازتاب منافع بیمه‌شدگان حیاتی است، اما بدون تجهیز این هیئت به تخصص‌های پیشرفته مالی و اکچوئری، خطر

پایداری مالی صندوق‌های بازنشستگی عمومی شریان اصلی امنیت اجتماعی، قوام‌بخش رفاه طبقات مولد و تکیه‌گاه بنیادین ثبات اقتصاد کلان در جوامع پیشرفته محسوب می‌شود. این نهاد‌های بین‌نسلی رسالت خطیر دریافت پس‌اندازهای خرد‌نیروی کار در طول چندین دهه اشتغال و هدایت خردمندان آن به‌سوی بازدهی‌های انباشته و پایدار جهت تضمین معیشت ایام فراغت از کار را بر عهده دارند. با این حال، بحران روزافزون کسری منابع در نظام رفاهی کشور بیش از آنکه برآمده از دگرگونی‌های جمعیتی یا افت نرخ پشتیبانی باشد، ریشه در الگوهای ناکارآمد حکمرانی، رسوخ تعارض منافع، ساختار غیرشفاف تصمیم‌گیری و فقدان سازوکارهای انضباط‌بخش نهادی دارد. سازمان تأمین اجتماعی به‌عنوان بزرگ‌ترین لنگرگاه بیمه‌ای کشور با ده‌ها میلیون ذی‌نفع مستقیم، در کانون این چالش ساختاری قرار گرفته‌است. ماهیت عمومی این نهاد‌ها و محرومیت آن‌ها از اهرم‌های تنبیهی بازار سرمایه نظیر تهدید تصاحب یا امکان جابه‌جایی سریع سرمایه توسط بیمه‌پردازان، ضرورت بازطراحی ارکان تصمیم‌گیری و تفکیک مرزهای نظارت از تصدی‌گری را دوچندان می‌سازد. برقراری انضباط مالی پایدار، مهار مداخلات غیراقتصادی، تطبیق دقیق دارایی‌ها با بدهی‌های اکچوئری و حاکمیت شفافیت حداکثری، تنها شاهراه عبور از ناترازی و تضمین عدالت بین‌نسلی به شمار می‌رود.

بحران نظریه نمایندگی سازمانی

در ادبیات اقتصاد مالی و تحلیل‌های ناظر بر اقتصاد سیاسی رفاه، «نظریه نمایندگی» چارچوبی بنیادین برای درک ریشه‌ای ناکارآمدی‌ها در نهاد‌های بزرگ مقیاس فراهم می‌آورد. هنگامی که مالکیت دارایی‌ها از فرایند مدیریت روزمره تفکیک می‌شود، به شکلی ساختاری احتمال و آگرایسی اهداف کارگزاران اجرایی از منافع اصیل مالکان پدیدار می‌گردد. در بنگاه‌های تجاری و شرکت‌های سهامی حاضر در بازارهای سرمایه، این شکاف از طریق سازوکارهای پایش مداوم سهامداران عمده، حضور در مجامع و مهم‌تر از همه واکنش‌های لحظه‌ای بازار بورس مهار می‌شود؛ چنانچه مدیریتی فاقد کارایی لازم باشد، افت قیمت سهام، فعال شدن تهدید خریدهای تصاحبی یا مداخلات مستقیم سهامداران، بستر اصلاح سریع را فراهم می‌آورد.

اماد صندوق‌های بازنشستگی عمومی، بیمه‌پردازان خرد و کارگران به دلیل گستردگی جغرافیایی و پراکندگی فراگیر، فاقد هرگونه اهرم سازمانی منسجم جهت رصد

وقتی دارایی‌های صندوق در چرخه بنگاه‌داری فرسایند، حبس می‌شود، بازده واقعی کاهش می‌یابد و بار خطاهای مدیریتی مستقیماً بر دوش نسل‌های آینده می‌نشیند

یادداشت

O P I N I O N



علیرضا حیدری

کارشناس رفاه و تأمین اجتماعی

دارایی‌های کم‌بازده؛ تهدید مستمری‌های آینده

بحران صندوق‌های بازنشستگی دیگر تنها با پیری جمعیت یا مداخلات دولت توضیح داده نمی‌شود. کانون مسئله، کیفیت حکمرانی مالی و توان صندوق‌ها در همسوسازی دارایی‌ها با تعهدات آینده است؛ جایی که خطای تصمیم، مستقیماً به قدرت خرید مستمری‌گیران و بودجه عمومی منتقل می‌شود. تورم ساختاری بالای ۳۵ درصد و بازدهی منفی دارایی‌های ثابت، معیار واقعی سنجش کارآمدی مدیریت سرمایه‌گذاری است. صندوقی که نتواند ارزش واقعی ذخایر خود را حفظ کند، حتی با جریان مستمر حق بیمه نیز در مسیر فرسایش قرار می‌گیرد. ترکیب سرمایه‌گذاری صندوق‌های عمومی کشور نشانه روشنی از این شکاف است: بیش از ۶۵ درصد دارایی‌ها در شرکت‌های صنعتی کم‌بازده منجمد شده؛ شرکت‌هایی که سود کمتر از ۱۵ درصدی آنان، فاصله معناداری با تورم عمومی دارد. نتیجه، کاهش توان دارایی‌ها برای پاسخگویی به تعهداتی است که هر سال با شتاب بیشتری افزایش می‌یابد. نسبت پوشش تعهدات مالی در اغلب صندوق‌های بیمه‌ای به کمتر از ۴۰ درصد رسیده‌است. این رقم، صرفاً یک شاخص حسابداری نیست؛ تصویری از فاصله روبه‌گسترش میان منابع موجود و وعده‌هایی است که باید به نسل‌های شاغل و بازنشسته ادا شود.

غفلت دیگر، به کیفیت محل نگهداری منابع نقدی بازمی‌گردد. سپرده‌گذاری در بانک‌ها و مؤسساتی که شاخص سلامت مالی آنان منفی است و سهم و وام‌های سررسید گذشته در برخی از آنها از ۲۰ درصد عبور کرده، ریسک نقدشوندگی را به متن تصمیم‌گیری مالی صندوق‌ها می‌آورد. فقدان کمیته‌های مستقل مدیریت ریسک، این آسیب را تشدید کرده‌است. بیش از ۲۵ درصد درآمد حاصل از حق بیمه صرف جبران کسری نقدینگی کوتاه‌مدت می‌شود؛ منابعی که می‌توانست به سرمایه‌گذاری‌های مولد و بین‌نسلی اختصاص یابد.

همزمان، نسبت بیمه‌پردازان به مستمری‌گیران در صندوق‌های اصلی کشور به کمتر از ۳۰۸ به یک کاهش یافته، در حالی که استاندارد جهانی حداقل ۶۰۵ به یک است. بنابراین، تکیه بر جریان جاری دریافت حق بیمه، بدون بازآرایی پرتفوی و مهار تعهدات، دیگر پاسخگوی واقعیت مالی صندوق‌ها نیست. حکمرانی متکی بر داده، اقتضا می‌کند سید دارایی‌ها با تورم پیش‌بینی‌شده و سناریوهای بحران سازگار شود. نبود شفافیت اطلاعاتی و فقدان شبیه‌سازی نوسان ارز و شوک‌های اقتصادی، ریسک ماندگار سرمایه‌گذاری را تا ۴۰ درصد افزایش داده‌است. گذار از حسابداری سنتی به حسابداری دقیق تعهدی، الزام به بازدهی بالاتر از تورم و خروج کامل از شرکت‌های زیان‌ده، اجرای حداقلی این اصلاح‌اند. بدون انضباطی که فاصله در یافت و پرداخت را پیوسته کنترل کند، ناپایداری مالی صندوق‌ها به نقطه بازگشت ناپذیر نزدیک می‌شود. مصون‌سازی دارایی‌های عمومی در برابر نوسان‌های مخرب، هم قدرت خرید مستمری‌گیران را حفظ می‌کند و هم مانع انتقال کسری‌های انباشته به بودجه عمومی می‌شود.

تعاونی‌های مصرف کارگری زیر فشار تورم

افزایش هزینه‌های زندگی، قراردادهای موقت و کاهش حمایت کارفرمایان، تعاونی‌های مصرف را تضعیف کرده و کارگران را بیشتر در معرض بازار گران قرار داده است

یادداشت

N E W S



جلیل حاجی حسینی

وکیل دادگستری و کارشناس کار

بیمه تکمیلی؛ تهدیدی میان فیش و درمان

در بسیاری از واحدهای تولیدی و صنعتی، به‌ویژه بنگاه‌های بزرگ و شناخته‌شده، هر ماه مبلغی از فیش حقوقی کارگران با عنوان حق بیمه تکمیلی کسر می‌شود؛ مبلغی که کارگر آن را بخشی از دستمزد خود می‌داند و با این امید می‌پردازد که در روز مبادا، هنگام بیماری یا بستری شدن خود و فرزندش، به‌پشتوانه‌ای مطمئن تبدیل شود. مسئله اما از جایی آغاز می‌شود که این پول، پس از کسر از حقوق، به حساب شرکت بیمه واریز نشود یا با تأخیری طولانی به مقصد برسد.

در چنین وضعیتی، کارگر نه‌تنها از خدمتی که برای آن هزینه کرده محروم می‌شود، بلکه در حساس‌ترین لحظه زندگی، ناچار است میان کارفرما و بیمه‌گر سرگردان بماند. موضوعی که خبرگزاری ایلنا درباره کارگران شرکت کاغذ پارس هفت‌تپه گزارش کرده، نمونه‌ای روشن از همین خلأ میان «کسر از حقوق» و «دریافت خدمت» است. به گفته این کارگران، مبالغ بیمه تکمیلی به‌طور منظم از فیش حقوقی آنان کسر شده، اما به حساب شرکت بیمه طرف قرارداد واریز نشده است؛ بنابراین هنگامی که هزینه درمان بر دوش خانواده افتاده، پوششی که بهای آن قبلاً از جیب کارگر پرداخت شده، در دسترس نبوده است. این مسئله صرفاً یک اختلاف حساب اداری نیست؛ پای اعتماد و معیشت در میان است. وجهی که از حقوق کارگر برای پرداخت به شخص ثالث کسر می‌شود، در منطق حقوقی، نمی‌تواند همچون دارایی آزاد کارفرما تلقی شود؛ کارفرما در این فرایند، عملاً واسط و امین انتقال وجه است.

از همین رو، عدم واریز یا تأخیر غیرموجه در پرداخت، بسته به اوضاع و احوال و احراز عناصر قانونی، می‌تواند زمینه مسئولیت‌های حقوقی و در برخی موارد کیفری را فراهم کند. اهمیت این موضوع از آنجاست که کارگر در برابر ساختارهای اداری و مالی قدرتمندتر، به‌تنهایی امکان پیگیری مؤثر حقوق خود را ندارد؛ با این حال، قانون مسیرهای مشخصی برای احقاق حق پیش‌بینی کرده است. مراجعه به اداره کار، هیأت‌های تشخیص و حل اختلاف و در موارد لازم، طرح دعوی حقوقی برای جبران خسارت‌های مالی و درمانی، از جمله این مسیرهاست. در همه این مراحل، مستندسازی نقشی تعیین‌کننده دارد. فیش‌های حقوقی، مکانیات و پاسخ‌های کارفرما درباره عدم پرداخت و نیز اسناد هزینه‌های درمانی، می‌توانند مبنای اصلی شکایت و مطالبه حق قرار گیرند؛ زیرا ادعای بدون سند، اثبات دشوارتری دارد. تلخی ماجرا زمانی آشکار می‌شود که تخلف، هنگام بیماری و بستری شدن بیمه‌ای نمایان شود؛ زمانی که خانواده در دست در لحظه نیاز کارگر به پوشش ممکن است با هزینه‌ای سنگین و فوری روبه‌رو باشد. قانون برای چنین شرایطی ابزارهای حمایتی و نظارتی در نظر گرفته است، اما بهره‌گیری از آنها به‌آگاهی، مستندسازی و اقدام به‌موقع نیاز دارد. تأخیر می‌تواند پیگیری و اثبات ادعا را دشوار کند. از این رو، استفاده از مشاوره تخصصی پیش از انتخاب مسیر اداری، حقوقی یا کیفری ضروری است؛ حق بیمه کارگر نباید میان فیش حقوقی و شرکت بیمه گم شود.

نوشین مقدم‌پناه

روزنامه نگار

داستان جلد COVERSTORY

“

تعاونی‌های مصرف با حذف واسطه‌ها و فروش اقساطی، بخشی از هزینه خانوار کارگری را کنترل می‌کردند؛ تعطیلی آنها اثر تورم را در بازار تشدید می‌کند



تعطیلی تعاونی مصرف کارکنان نیشکر هفت‌تپه، فقط بسته شدن یک واحد قدیمی نبود؛ نشانه‌ای از فرسایش نهادی است که سال‌ها بخشی از معیشت کارگران را حفظ می‌کرد. در آبان ۱۴۰۴، کارگران هفت‌تپه از جوشکاری قفل‌های این تعاونی خبر دادند؛ رخدادی که حدود ۱۵ کارگر را بیکار کرد و مسیر خرید ارزان، اقساطی و بی‌واسطه را بر هزاران کارگر و خانواده‌هایشان بست. این تعاونی از سال ۱۳۵۳ در محل کارخانه فعال بود و کالاهای اساسی، خشکبار و لوازم خانگی را با قیمت مناسب عرضه می‌کرد. اما در سال‌های اخیر، پرداخت‌های نامنظم، فشار مدیریتی، تغییر مالکیت و بی‌میلی دستگاه‌های مسئول، آن را فرسوده کرد. در نهایت، به جای احیای نهاد مشارکتی کارگران، در همان محل فروشگاه‌ی خصوصی دایر شد.

ماجرای هفت‌تپه، یک اختلاف محلی نیست؛ تصویری فشرده از سقوط تعاونی‌های مصرف کارگری در ایران است. نهادهای که قانون کار برای آن جایگاه روشن تعیین کرده، اما در عمل زیر فشار تورم، قراردادهای موقت، بی‌توجهی دولت، ضعف نظارت و منطلق سود، یکی پس از دیگری از نفس افتاده است. نتیجه این روند روشن است: کارگر، در اقتصاد تورمی، هم از حمایت جمعی محروم می‌شود و هم قدرت خریدش بیش از پیش فرو می‌ریزد.

هفت‌تپه؛ پایان یک فصل

تعاونی مصرف کارکنان نیشکر هفت‌تپه در سال ۱۳۵۳

کارگر و بازار بی‌رحم

اثر تعطیلی تعاونی مصرف کارگری، در زندگی روزمره کارگر بلافاصله دیده می‌شود و نخستین نشانه‌های آن را خود خانوارها لمس می‌کنند.

فروشگاه خصوصی، کالا را با منطق دلالی و کسب سود عرضه می‌کند؛ اما تعاونی، دست کم در فلسفه خود، باید هزینه توزیع را کاهش دهد، واسطه‌ها را حذف کند و کالا را بی‌واسطه‌تر و ارزان‌تر به دست مصرف‌کننده برساند.

تفاوت تعاونی و فروشگاه خصوصی، تفاوت دو منطق اقتصادی متفاوت و رقیب است، نه صرفاً دو مکان خرید. از همین رو، حذف تعاونی فقط از میان رفتن یک واحد صنفی نیست؛ از میان رفتن بخش مهمی از قدرت خرید کارگران است. کارگران هفت‌تپه سال‌ها از طریق این تعاونی، نیازهای مصرفی خود را با قیمتی بسیار پایین‌تر از بازار آزاد تأمین می‌کردند. در بسیاری موارد، پرداخت‌ها سه‌ماهه و چهارماهه بود و هیچ چک یا سفته‌ای هم در میان نبود.

این شیوه برای خانوارهایی که درآمد ثابت اما محدود دارند، یک ابزار واقعی و کارآمد برای مدیریت هزینه‌های ماهانه بود. اکنون همان خانوارها باید کالا را از بازاری تهیه کنند که در آن هر لایه واسطه، قیمت را بالاتر می‌برد و سهم کارگر از هر تومان درآمد، کمتر می‌شود. مسئله به هفت‌تپه محدود نمی‌شود و دامنه آن بسیار گسترده‌تر است. در اقتصاد تورمی، هر سازوکاری که بتواند میان تولید و مصرف فاصله کمتری ایجاد کند، اهمیتی دوچندان می‌یابد.

تعاونی مصرف دقیقاً چنین نقشی داشت؛ حلقه‌ای کوتاه میان کارخانه و سفره خانوار کارگری. با بسته شدن آن، کارگر به بازاری رانده می‌شود که نه برای توان پرداخت او طراحی شده و نه برای حفظ قدرت خرید او تلاشی می‌کند.

فشار این شکاف، به تدریج به کل بازار تورمی منتقل می‌شود و گرانی را پایدارتر می‌سازد. در چنین شرایطی، سقوط قدرت خرید فقط یک آمار خشک اقتصادی نیست؛ تجربه‌ای روزمره و ملموس است که سفره خانوار کارگری را کوچک‌تر کرده و نگرانی آینده‌اش را عمیق‌تر می‌کند.

افول نهاد همبستگی

سقوط تعاونی‌های مصرف کارگری، در سطحی بزرگ‌تر، روایت افول نهادهای همبسته در محیط کار است. علی‌اصلاً، رئیس کانون هماتنگی شوراهای اسلامی کار استان البرز، این روند را از دهه‌های ۷۰ و ۸۰ شمسی قابل مشاهده می‌داند.

به گفته او، در بسیاری از کارخانه‌های تازه‌تاسیس، دیگر تعاونی مصرفی شکل نگرفت و تعاونی‌های واحدهای قدیمی نیز یکی پس از دیگری تعطیل شدند. علت روشن است: کارفرمایان دیگر تمایلی به حمایت از این نهادها نداشتند. در دهه‌های ۵۰ و ۶۰، تعاونی مصرف بخشی از ساختار طبیعی کارخانه بود. کارگران قرارداد دائم داشتند، خود را عضوی از مجموعه می‌دانستند و کارفرما نیز در برابر بخشی از نیازهای رفاهی آنان مسئولیت می‌پذیرفت. خرید اقساطی کالاهای بادوام، از یخچال تا اجاق گاز، در همین چارچوب ممکن می‌شد. اما از میانه دهه ۷۰، با گسترش قراردادهای موقت، این پیوند سست شد.

نیروی کار دیگر عضو پایدار کارخانه نبود؛ به نیرویی موقت و قابل جایگزینی بدل شد. این تغییر، اثر مستقیم بر تعاونی‌ها گذاشت. کارگری که قراردادش موقت است، کمتر می‌تواند در یک سازوکار بلندمدت مشارکت کند و کارفرمایی که خود را متعهد به ماندگاری نیروی کار نمی‌داند، انگیزه‌ای برای تأمین زیرساخت تعاونی ندارد. نتیجه، فرسایش همزمان تعاونی مصرف، تعاونی مسکن و دیگر نهادهای مشارکتی است. کارفرما

خرید جمعی، حذف واسطه‌ها و قیمت کمتر

می‌تواند از فرسایش بیشتر آن جلوگیری کند و بخشی از شکاف میان درآمد و هزینه را کاهش دهد. احیای این نهاد به سرمایه در گردش، نظارت موثر، مدیریت شفاف و همکاری واقعی کارفرما نیاز دارد. حذف تعاونی، کارگر را بی‌واسطه در برابر بازار آزاد و قیمت‌های فزاینده قرار می‌دهد. قفل تعاونی هفت‌تپه، در عمل قفل بخشی از معیشت کارگران بود. باز کردن آن، فقط با بازگشایی یک در ممکن نیست؛ نیازمند بازگشت دولت به مسئولیت قانونی، الزام کارفرما به همکاری و احیای دوباره اعتماد به نهادهای مشارکتی است.

به پرداخت حقوق ماهانه، آن هم گاه با تأخیر، بسنده می‌کند و محیط کار از یک جامعه اقتصادی کوچک به فضای صرفاً قراردادی تنزل می‌یابد.

قانون هست، اجرا نیست

قانون کار برای تعاونی‌های مصرف کارگری، جایگاه مشخص تعریف کرده است. ماده ۱۳۳ صراحت دارد که کارگران واحدهای تولیدی، صنعتی، خدماتی، صنفی و کشاورزی می‌توانند برای ایجاد شرکت‌های تعاونی مصرف اقدام کنند.

تبصره این ماده نیز به تشکیل کانون‌های هماهنگی در سطح استان و کشور اشاره دارد و از اتحادیه مرکزی تعاونی‌های مصرف کارگران، یعنی امکان، نام می‌برد. ماده ۱۵۲ نیز کارفرمایان را مکلف می‌کند برای ایجاد و اداره تعاونی‌های کارگری، تسهیلات لازم مانند محل و وسایل کار را فراهم کنند.

با وجود این تصریح، فاصله میان متن و عمل بسیار زیاد است. در سال‌های آغازین پس از تصویب قانون کار، این الزامات در برخی واحدها جدی گرفته می‌شد و تعاونی‌ها فعال بودند. امروز اما در بسیاری از کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، نه تنها حمایتی از تعاونی دیده نمی‌شود، بلکه در مواردی مقاومت مستقیم در برابر آن شکل گرفته است. در هفت‌تپه، ماجرا حتی از بی‌توجهی فراتر رفته و به بستن قفل‌ها و راه‌اندازی فروشگاه خصوصی در همان محل رسیده است. نبود آمار دقیق از تعاونی‌های مصرف کارگری فعال، خود نشانه‌ای از همین فرسایش است. آخرین آمار رسمی کلی، از ثبت ۲۳۵ هزار تعاونی و فعالیت ۱۰۵ هزار تعاونی با ۳ میلیون عضو اصلی خبر می‌دهد، اما این ارقام، وضعیت واقعی تعاونی‌های مصرف کارگری را روشن نمی‌کند. ثبت حقوقی، با حضور موثر در زندگی کارگر یکی نیست.

تورم و سقوط قدرت

فشار اصلی بر تعاونی‌ها، از دل تورم می‌آید. علی‌اصلاً نمی‌تواند امروز که تورم خوراکی‌ها به سطحی بسیار سنگین رسیده و اقلامی مانند گوشت و برنج از دسترس بسیاری از کارگران خارج شده، نیاز به تعاونی‌های مصرف بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. اگر این نهادها فعال بودند، می‌توانستند بخشی از فشار قیمت را کاهش دهند و کالاها را با نرخ پایین‌تر از بازار در اختیار اعضا بگذارند. تجربه کارگران قدیمی نیز همین را تأیید می‌کند. آنان از روزگاری یاد می‌کنند که کالاهای بادوام را قسطی می‌خریدند و اقسام‌روزمه را نیز از تعاونی می‌گرفتند. با قیمتی که دست کم ۱۰ تا ۲۰ درصد پایین‌تر از بازار بود.

این تفاوت، در ظاهر کوچک است، اما در یک خانوار کارگری می‌تواند تعیین‌کننده باشد. وقتی فاصله دستمزد و هزینه زندگی هر روز بیشتر می‌شود، همین چند درصد نیز اهمیت پیدا می‌کند. تعاونی‌ها همچنین می‌توانستند بستر مناسبی برای اجرای کالابرگ الکترونیک باشند. در چنین الگویی، کارگر با اعتبار حمایتی خود، کالا را از شبکه‌ای می‌خرد که هزینه توزیع در آن کنترل شده‌تر است و در نتیجه، اثر واقعی حمایت افزایش می‌یابد. اما وقتی تعاونی ضعیف باشد، کالابرگ هم ناچار از عبور از بازار گران می‌شود و بخشی از کارایی خود را از دست می‌دهد.

دولت باید بازگردد

افول تعاونی‌های مصرف، یک واقعیت تلخ است، اما تلخی آن زمانی عمیق‌تر می‌شود که بدانیم این نهادها هنوز برای طبقه کارگر ضروری‌اند. کارگران امروز درگیر بحران معیشتی‌اند؛ قدرت خرید آنان در خوراک، لوازم خانگی و حتی تعمیر وسایل زندگی سقوط کرده است. در چنین وضعی، فعال‌سازی تعاونی‌ها باید به یک اولویت سیاستی بدل شود، نه یک موضوع حاشیه‌ای. وزارت کار می‌تواند و باید برای احیای این نهادها برنامه عملی داشته باشد. نخست، باید وضعیت تعاونی‌های فعال و تعطیل‌شده به‌دقت احصا شود. دوم، باید برای تأمین سرمایه در گردش، بازگرداندن امکان کسر اقساط از حقوق و تضمین محل فعالیت، سازوکار روشن تدوین شود.

سوم، کارفرمایان باید به اجرای ماده ۱۵۳ ملزم شوند و فراهم کردن مکان و امکانات را وظیفه قانونی خود بدانند. در ماجرای هفت‌تپه نیز تکلیف باید روشن شود. حقوق سهامداران، سرمایه کارگران و وضعیت قانونی ساختمان تعاونی نمی‌تواند در سایه تصمیم‌های یک‌جانبه پدیدار گرفته شود. راه حل، حذف تعاونی و جایگزینی آن با واحد خصوصی نیست؛ بازسازی همان نهاد مشارکتی است، با نظارت شفاف، مدیریت پاسخگو و حمایت قانونی.

تعاونی مسکن؛ راه خانه‌دار شدن یا بار مالی؟

تجربه هفت دهه تعاونی‌های مسکن نشان می‌دهد بدون زمین مناسب، تسهیلات ارزان و مشارکت واقعی دولت و کارفرما، خانه‌دار شدن کارگران دشوارتر شده است



تعاونی‌های مسکن روزگاری یکی از معتبرترین مسیرهای خانه‌دار شدن کارگران و خانوارهای کم‌درآمد بودند؛ الگویی که قرار بود با پیوند توان اعضا، حمایت دولت و مشارکت کارفرمایان، هزینه دسترسی به مسکن را کاهش دهد. این مدل در مقاطعی چنان گسترش یافت که به بازگیری مؤثر در تولید مسکن شهری بدل شد و در پروژه مسکن مهر نیز سهمی گسترده یافت.

اما در گذر زمان، معادله تغییر کرد. جهش قیمت زمین و مصالح، افزایش هزینه‌های ساخت، کندی پرداخت تسهیلات و کاهش قدرت خرید خانوارهای کارگری، «آورده متقاضی» را از یک جزء تأمین مالی به مهم‌ترین گلوگاه پروژه‌ها تبدیل کرد.

اکنون تعاونی مسکن در نقطه‌ای ایستاده که موفقیت آن دیگر فقط به توان ساخت وابسته نیست؛ بلکه به میزان مشارکت واقعی دولت و کارفرما و ظرفیت اقتصادی کارگر گره خورده است. این گزارش، فراز و فرود هفت دهه تعاونی‌های مسکن، تجربه مسکن مهر، سنگینی روزافزون آورده و ضرورت بازگشت به الگوی مشارکت سه‌جانبه را بررسی می‌کند.

میراث هفت دهه تعاون

تعاونی‌های مسکن از اوایل دهه ۱۳۳۰ تا اوایل دهه ۱۳۹۰، در دوره‌هایی پشتیبان‌های مهم برای تأمین مسکن خانوارها بودند. داده‌های تاریخی نشان می‌دهد در پایان سال ۱۳۷۷ از مجموع ۴۴ هزار و ۷۱۰ شرکت تعاونی کشور، ۸ هزار و ۳۳۴ تعاونی در حوزه مسکن فعالیت می‌کردند؛ سهمی معادل حدود ۱۸.۶ درصد که تعاونی‌های مسکن را در رتبه دوم از نظر تعداد قرار می‌داد.

برخی آمارهای غیررسمی نیز حاکی از آن است که تعاونی‌های مسکن از ابتدای انقلاب تا پایان سال ۱۳۸۰ حدود ۷۱۸ هزار واحد مسکونی ایجاد کرده و حدود ۱۰۲ هزار واحد دیگر را در دست ساخت داشته‌اند.

به این ترتیب، مجموع واحدهای تکمیل‌شده و در دست ساخت آنها به حدود ۸۲۰ هزار واحد می‌رسید؛ یعنی به طور متوسط نزدیک به ۳۵ هزار واحد در سال. این ارقام متعلق به کل تعاونی‌های مسکن کشور است و نمی‌توان همه این واحدها را به تعاونی‌های کارگری نسبت داد.

اما همین مقیاس نشان می‌دهد که تعاون در مقطعی از

تاریخ سیاست مسکن ایران، صرفاً یک ابزار فرعی نبود و توانست در تولید انبوه و سازماندهی تقاضای مسکن نقش ایفا کند.

مدل سه‌جانبه در دهه هفتاد

در دهه ۱۳۷۰، تأمین مسکن کارگری از پشتوانه قانونی مشخص‌تری برخوردار شد. ماده ۱۴۹ قانون کار، کارفرمایان را مکلف کرد با تعاونی‌های مسکن و در صورت نبود آنها، مستقیماً با کارگران فاقد مسکن برای تأمین مسکن مناسب همکاری کنند.

کارگاه‌های بزرگ نیز در چارچوب این قانون موظف به احداث خانه‌های سازمانی برای بخشی از کارگران فاقد مسکن شدند و دولت باید از مسیر تسهیلات بانکی و امکانات دستگاه‌های ذی‌ربط، از این فرآیند پشتیبانی می‌کرد. آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۴۹ که در سال ۱۳۷۰ تصویب شد، برای کارگاه‌های بزرگ دارای سود، احداث خانه سازمانی برای حداقل ۳۰ درصد کارگران شاغل فاقد مسکن را پیش‌بینی کرده بود. فلسفه این سازوکار بر یک تقسیم کار مشخص استوار بود: کارگر متقاضی بود، کارفرما شریک و دولت پشتیبان و تسهیل‌گر. تعاونی نیز سازمانی بود که می‌توانست تقاضای پراکنده کارگران را به یک پروژه مشترک تبدیل کند. در چنین مدلی، تأمین مسکن صرفاً به قدرت پرداخت فردی وابسته نبود و اصل بر مشارکت چندجانبه بود.

مسکن مهر و اوج تعاونی

دهه ۱۳۸۰ را می‌توان نقطه اوج حضور تعاونی‌ها در سیاست مسکن دانست. در برنامه سوم توسعه، تولید ۴۴۵ هزار واحد مسکونی توسط تعاونی‌ها هدف‌گذاری شد؛ رقمی که حدود ۲۰ درصد مجموع تولید پیش‌بینی‌شده مسکن شهری را تشکیل می‌داد. با آغاز اجرای مسکن مهر در سال ۱۳۸۶، ظرفیت تعاونی‌ها بار دیگر در مقیاسی بزرگ‌تر به کار گرفته شد.

دولت برای سازماندهی متقاضیان، به تعاونی‌ها تکیه کرد و هم‌زمان زمین دولتی، تسهیلات بانکی و مدل اجاره بلندمدت زمین را وارد فرایند تأمین مسکن کرد. قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن در سال ۱۳۸۷ نیز مجموعه‌ای از حمایت‌ها را پیش‌بینی کرد؛ از تأمین زمین مناسب و کاهش یا حذف سهم زمین از هزینه تمام‌شده گرفته تا تسهیلات بانکی ارزان قیمت و معافیت‌های مالیاتی.

مسئله کارگران فقط ساخت نیست

آنها انتظار داشت به تنهایی اثر تورم، جهش هزینه مصالح و رشد دستمزد را خنثی کنند. معیار موفقیت طرح‌های مسکن کارگری نیز نباید صرفاً تعداد واحدهای آغازشده باشد، بلکه باید دید چه تعداد خانوار کارگری در نهایت توانسته‌اند بدون تحمل بدهی سنگین و فشار مالی فرساینده، صاحب خانه شوند. برای این هدف، سیاست‌گذار باید هم‌زمان قدرت خرید، زمان ساخت، هزینه مالی و سهم واقعی شرکای پروژه را در هر طرح بسنجد.

بازگشت مسکن کارگری

در دهه ۱۴۰۰، ایده مسکن کارگری دوباره در دستور کار قرار گرفت. دولت در سال ۱۳۹۸ هدف‌گذاری ساخت ۲۰۰ هزار واحد مسکن برای جامعه کارگری، بازنشستگان و مستمری‌بگیران را مطرح کرده بود و قرار بود دولت، کارفرمایان و تعاونی‌های مسکن کارگری در آن مشارکت داشته باشند.

در سال ۱۴۰۲ نیز از آغاز عملیات ۲۴ تا ۲۵ هزار واحد مسکونی کارگری در قالب پروژه‌های تعاونی خبر داده شد. در سال ۱۴۰۴، این سیاست وارد مرحله اجرایی جدی‌تری شد و عملیات ساخت ۹۴ هزار واحد مسکن کارگری در هفت استان آغاز شد.

در این مدل، دولت، صنایع و شهرداری‌ها در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و مشارکت کارفرمایان در تأمین مسکن کارگران به عنوان یکی از پایه‌های اصلی طرح در نظر گرفته شده است.

آخرین گزارش منتشرشده در سال ۱۴۰۵ نشان می‌دهد از این ۹۴ هزار واحد، ۸۵ هزار و ۷۵۲ واحد در مرحله آماده‌سازی و ۸ هزار و ۵۱۷ واحد در مرحله شروع ساخت قرار داشته‌اند. پروژه‌ها نیز در سه قالب شخصی‌سازی، پیمانکاری و تعاونی دنبال شده‌اند. با این حال، بازگشت ایده مسکن کارگری، مسئله قدیمی منابع مالی را حل نکرده است.

برآوردهای منتشرشده درباره مدل جدید نشان می‌دهد هزینه ساخت هر مترمربع در پروژه‌های نهضت ملی مسکن که در ابتدای طرح حدود ۴.۵ میلیون تومان اعلام شده بود، بر اساس گفته انبوه‌سازان اکنون به حدود ۴۰ میلیون تومان رسیده است.

اگر در یک سناریوی نمونه، حدود ۳۴۰ میلیون تومان از سوی کارفرما و ۶۵۰ میلیون تومان از محل تسهیلات تأمین شود، حداقل آورده نقدی متقاضی برای یک واحد ۷۵ متری می‌تواند به حدود ۲ میلیارد تومان برسد.

تناقض میان دستمزد و هزینه

مسکن کارگری امروز بیش از آنکه با کمبود ظرفیت ساخت مواجه باشد، با شکاف عمیق میان هزینه واقعی ساخت و توان اقتصادی خانوارهای کارگری روبه‌رو است.

اگر آورده مورد نیاز در یک دوره ۲۴ تا ۳۶ ماهه به پرداخت ماهانه حدود ۵۵۰۰۰ تا ۸۰۰۰۰ میلیون تومان برسد، روشن است که چنین تعهدی با درآمد یک خانوار متکی به حداقل دستمزد سازگار نیست. فرسید پورحاجت، دبیر کانون سراسری انبوه‌سازان مسکن و ساختمان، تأکید دارد که باید هزینه واقعی ساخت را پذیرفت؛ هزینه‌ای که علاوه بر عملیات ساخت، خدمات، عوارض و سایر هزینه‌های عمومی را نیز شامل می‌شود. برآورد بخش خصوصی، هزینه ساخت را حدود ۴۰ تا ۶۰ میلیون تومان برای هر مترمربع اعلام می‌کند که ۸۰ درصد آن به عملیات ساخت و ۲۰ درصد به خدمات دستگاه‌های دولتی و عمومی مربوط است.

در چنین شرایطی، ساخت یک واحد ۱۰۰ متری، بدون احتساب زمین، می‌تواند تا ۶ میلیارد تومان هزینه داشته باشد. بنابراین مسئله اصلی، تعاونی یا غیرتعاونی بودن پروژه نیست، بلکه نحوه تقسیم هزینه میان کارگر، کارفرما و دولت است. اگر دولت و کارفرما سهم مؤثری در تأمین مالی نداشته باشند، بخش اصلی هزینه به شکل آورده یا اقساط به متقاضی منتقل خواهد شد. حتی با پیش‌بینی مشارکت حداقل ۲۰ درصدی کارفرما و استفاده از تسهیلات نهضت ملی مسکن، همچنان ممکن است آورده سنگینی بر دوش کارگر باقی بماند.

از این رو، تداوم طرح‌های مسکن کارگری بدون بازنگری در مدل مالی، می‌تواند تجربه مشکلات گذشته را تکرار کند. در این میان، دولت باید بیش از آنکه سازنده مستقیم باشد، نقش سیاست‌گذار و تسهیل‌گر را ایفا کند؛ از تأمین زمین و زیرساخت تا ارائه تسهیلات مناسب، کاهش هزینه‌ها و تسریع فرایندهای اداری. پرداخت به موقع منابع بانکی نیز اهمیت دارد، زیرا تأخیر در تسهیلات، زمان ساخت و در نهایت هزینه نهایی را افزایش می‌دهد. در کنار این عوامل، ضعف مدیریتی برخی تعاونی‌ها نیز باید مورد توجه قرار گیرد. با این حال، ریشه بحران در اقتصاد پروژه‌هاست: هزینه ساخت از قدرت خرید خانوارها پیشی گرفته است. تعاونی همچنان ظرفیت مناسبی برای تجمیع تقاضا و ساخت جمعی به شمار می‌روند، اما تنها در صورتی می‌توانند دوباره به ابزار خانه‌دار شدن کارگران تبدیل شوند که الگوی سه‌جانبه کارگر، کارفرما و دولت، با سهم‌های واقعی و قابل سنجش احیا شود.



حبیب‌الله طاهرخانی

معاون مسکن و ساختمان وزیر راه و شهرسازی

بحران مسکن؛ فراتر از کمبود واحد

یکی از کلیشه‌های ماندگار در سیاست‌گذاری مسکن این تصور است که با افزایش شمار واحدهای مسکونی می‌توان مسئله مسکن را حل کرد؛ حال آنکه تجربه چنددهه گذشته خلاف این گزاره را نشان می‌دهد. در اواخر دهه ۱۳۸۰ و اوایل دهه ۱۳۹۰، سالانه نزدیک به یک میلیون واحد مسکونی در مناطق شهری کشور پروانه ساخت دریافت می‌کردند، اما مسئله مسکن همچنان پابرجا ماند. حتی کشورهایی مانند انگلستان، فرانسه و آلمان، با جمعیتی نزدیک به ایران، همچنان با چالش استطاعت‌پذیری و دسترسی به مسکن مواجه‌اند. بنابراین مسکن نه مسئله‌ای صرفاً کمی، بلکه موضوعی چندوجهی است که پاسخ به آن به سیاست‌گذاری متناسب با توان اقتصادی خانوارها نیاز دارد. در مقیاس ملی نیز شواهد، ضرورت بازتعریف این مسئله را نشان می‌دهد.

حدود ۳۲ میلیون واحد مسکونی در کشور وجود دارد که با کسر حدود ۲.۵ میلیون واحد مدم، نزدیک به ۳۰ میلیون واحد می‌تواند در اختیار خانوارهای برابری سکونت باشد؛ در حالی که شمار خانوارهای کشور حدود ۲۷.۱ میلیون خانوار است. این ارقام البته تنازری‌های منطقه‌ای و کلاتشهری را نمی‌نمی‌کند. بخشی از واحدها به دلیل فرسودگی قابل سکونت نیستند، بخشی از خانه‌های روستایی رها شده‌اند و بخشی نیز به دلیل لوکس بودن و ناهماهنگی با تقاضای واقعی بازار، خالی مانده‌اند. مسئله اصلی، در نتیجه، صرفاً تعداد واحدها نیست، بلکه نسبت میان عرضه، مکان، کیفیت و قدرت خرید خانوار است.

هر عرضه‌ای الزاماً به حل بحران مسکن نمی‌انجامد. بخشی از ظرفیت کشور صرف ساخت واحدهایی شد که از توان مالی بخش بزرگی از جامعه خارج بود. مسکن مهر نیز تجربه‌ای دوگانه بود: تسهیلاتی که به خودمالکان، به‌ویژه در بافت‌های موجود و فرسوده شهری، امکان ساخت سریع‌تر داد، نتیجه قابل قبول‌تری داشت. اما جایی که دولت هم‌زمان متولی مکان‌یابی زمین، انتخاب پیمانکار، تأمین مالی، مدیریت پروژه و تحویل واحد شد، پروژه‌ها در برابر شوک‌های اقتصادی و اجرایی آسیب‌پذیر شدند. رشد قیمت مصالح و فولاد، محدودیت منابع دولت، کاهش قدرت خرید خانوارها و مشکلات زیرساختی از آب و خدمات روبنایی تا دسترسی، می‌تواند چنین طرح‌هایی را طولانی و پرهزینه کند. سال گذشته بیش از ۶۵۰ هزار واحد مسکونی عرضه شد؛ حدود ۲۵۰ هزار واحد از تسهیلات بانکی استفاده کردند و نزدیک به ۴۰۰ هزار واحد عمدتاً با تأمین مالی بخش خصوصی ساخته شدند. این ترکیب نشان می‌دهد که نقش دولت الزاماً نباید در ساخت مستقیم خلاصه شود.

سیاست مسکن باید هم‌زمان به افزایش عرضه متناسب با تقاضا، حفظ قدرت خرید و توسعه بازار اجاره نیز توجه کند. مسکن استیجاری عمومی و اجاره‌داری حرفه‌ای می‌تواند خلأ مهم سیاست‌گذاری تلقی گردد. تجربه اقتصادهای آزاد نیز نشان می‌دهد حمایت هفدمند از دهک‌های کم‌درآمد ضروری است. ایران نیز برای حل بحران مسکن، به جای تمرکز صرف بر افزایش واحدها، به نظامی کارآمد، استطاعت‌پذیر و منطبق با تقاضای واقعی بازار نیاز دارد.

تزریق نقدینگی، نسخه کامل تولید نیست

گزارش‌های تحلیلی نشان می‌دهد رابطه میان اعتبار بانکی و رونق کسب‌وکار، خطی و ساده نیست؛ ثبات، زیرساخت و حکمرانی، تعیین‌کننده‌تر از حجم پول است

یادداشت
N E W S



محمدرضا خیراندیش

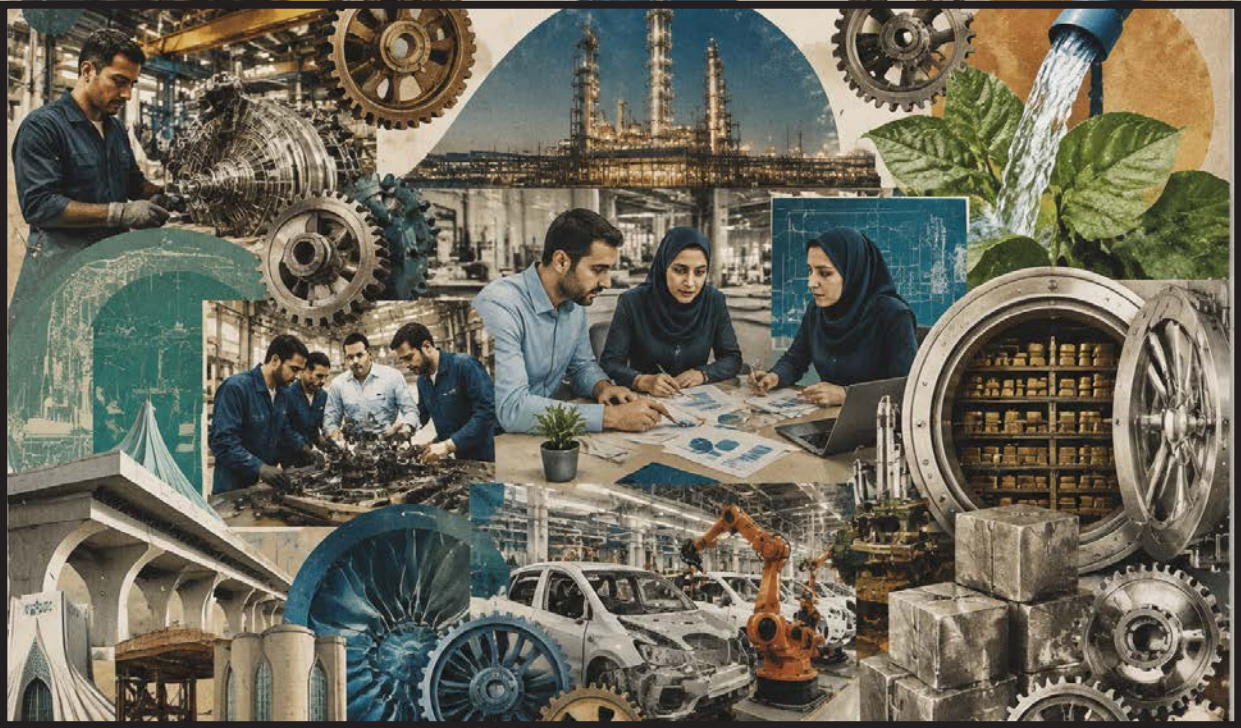
معاون اجرایی خانه کارگر تشکيلات ساوه

ایمنی کارگران ساختمانی، نیازمند تقویت

حوادث کار در بخش ساختمان افزایش یافته و ضعف نظارت ایمنی و پوشش بیمه‌ای، آینده معیشتی کارگران و خانواده‌های آنان را با مخاطرات جدی روبه‌رو کرده است. این وضعیت نشان می‌دهد حمایت از نیروی کار ساختمانی، دیگر نمی‌تواند به اقدامات پراکنده و واکنشی محدود بماند و به سیاستی منسجم، پیشگیرانه و پایدار نیاز دارد. کارگران ساختمانی در شمار آسیب‌پذیرترین گروه‌های بازار کار قرار دارند؛ زیرا در بسیاری از کارگاه‌ها، آموزش ایمنی، تجهیزات حفاظت فردی و نظارت‌های تخصصی، به‌اندازه صنایع جدی گرفته نمی‌شود. پیامد این غفلت، تنها به روز حادثه ختم نمی‌شود. فوت یا نقص عضو کارگر، خانواده‌ای را با کاهش یا قطع درآمد، هزینه‌های درمان، دشواری تأمین معاش و گاه آسیب‌های اجتماعی گسترده مواجه می‌کند. در

صنایع، بیمه و سازوکارهای حمایتی می‌تواند بخشی از این فشار را کاهش دهد، اما کارگران ساختمانی در موارد بسیاری از چنین پشتوانه‌ای برخوردار نیستند. تقویت بازرسی کارگاه‌ها، الزام کارفرمایان به رعایت استانداردهای ایمنی و گسترش حمایت‌های بیمه‌ای، ضروری فوری برای کاهش این هزینه انسانی و اقتصادی است. هم‌زمان، تجربه فعالیت کارگر گروه تخصصی رسیدگی به مسائل و اختلافات کارگری در ساوه نشان می‌دهد حل اختلاف، الزاماً نباید از مسیر پرهزینه و طولانی دادگستری دنبال شود. این سازوکار که به صورت پایلوت و با هدف بررسی مسائل کارگری، فنی و حتی برخی اختلافات مرتبط با خریدوفروش شکل گرفته، توانسته بخشی از پرونده‌ها را با سازش و توافق طرفین مختومه کند. رضایت کارگران و کارفرمایان و افزایش ارجاع پرونده‌های صنعتی به این مجموعه، ظرفیت آن را برای کاهش تنش‌های محیط کار و تقویت گفت‌وگوی اجتماعی می‌دهد. دو طرف رابطه کار نشان می‌دهد. استمرار چنین تجربه‌هایی، مشروط به حفظ بی‌طرفی، رعایت حقوق قانونی طرفین و برخورداری از نظر کارشناسی دقیق، می‌تواند به الگویی مؤثر برای مدیریت اختلافات تبدیل شود. مطالبات جامعه کارگری نیز هم‌گام با تحولات اقتصادی و اجتماعی تغییر کرده است. در گذشته، معوقات مزدی در مرکز نگرانی‌ها قرار داشت؛ اما اکنون فشارهای معیشتی، اشتغال، پیامدهای شرایط اقتصادی و آثار پساجنگ، دامنه این مطالبات را گسترده‌تر کرده است. در چنین شرایطی، آموزش مهارت می‌تواند بخشی از پاسخ به نیاز اشتغال و درآمد باشد. ثبت نام ۸۵۰۰ نفر در دوره‌های آموزشی خانه کارگر از ابتدای سال تا مرداد و حضور ۲۱۰۰ نفر در ۵۳ رشته، نشانه استقبال از این مسیر است. آموزش تولید محصولات چرمی و صنایع دستی، زمانی به اشتغال پایدار می‌انجامد که با بازار فروش همراه شود. عرضه محصولات از طریق شبکه‌های اجتماعی و مشارکت در نمایشگاه‌ها گامی مثبت است، اما ایجاد بازارچه‌های تخصصی، بازارهای دائمی و حمایت مستمر دستگاه‌های متولی، شرط تبدیل مهارت به درآمد پایدار خواهد بود.

محبوبه زرین کلک
روزنامه نگار



اقتصاد ایران سال‌هاست با یک پاسخ آماده به استقبال هر پرسش دشوار می‌رود: هر جا رکود عمیق‌تر شد، کارخانه‌ای از نفس افتاد، سرمایه‌گذاری عقب‌نشست یا اشتغال فرسوده شد، نسخه رایج، مطالبه پول بیشتر از شبکه بانکی بوده است. این منطق ساده‌ساز، بر یک فرض قدیمی استوار است؛ اینکه اگر حجم تسهیلات بالا برود، موتور تولید نیز با شتاب بیشتری خواهد چرخید و فضای کسب و کار خودبه‌خود جان خواهد گرفت. اما شواهد تازه، تصویری به مراتب پیچیده‌تر ارائه می‌کند. داده‌های استانی و بررسی‌های پژوهشی نشان می‌دهند میان وفور اعتبار و بهبود واقعی محیط کسب‌وکار، رابطه‌ای خطی، مستقیم و تضمین‌شده وجود ندارد. چه بسا در بسیاری موارد، تزریق پول به بستری آشفته، نه درمان، بلکه تعویق بحران باشد. مسئله اصلی آن است که کسب و کار، تنها با پول زنده نمی‌ماند؛ با ثبات، پیش‌بینی‌پذیری، امنیت حقوقی، کیفیت حکمرانی، دسترسی به زیرساخت و افق روشن سرمایه‌گذاری رشد می‌کند. هرگاه این ارکان سست باشند، اعتبار بانکی نیز از نقش توسعه‌ای خود فاصله می‌گیرد و به مسکنی گرانقیمت بدل می‌شود که نشانه‌ها را آرام می‌کند، اما بیماری را درمان نمی‌کند.

رتبه پایین، پرسش بزرگ

آخرین گزارش بانک جهانی درباره شاخص سهولت انجام کسب‌وکار، ایران را در رتبه ۱۲۷ میان ۱۹۰ کشور قرار داده است؛ رتبه‌ای که تنها یک عدد نیست، بلکه نشانه‌ای از روشن از دشواری زیست تولید، تجارت و کارآفرینی در اقتصاد کشور است. چنین جایگاهی به روشنی می‌گوید محیط فعالیت اقتصادی در ایران، هنوز با استانداردهای رقابت‌پذیری جهانی فاصله‌ای جدی دارد. طبیعی است که در واکنش به این ضعف، نگاه سیاست‌گذار بار دیگر به سمت تسهیلات بانکی برگردد؛ ابزاری که در اقتصادهای بانک‌محور، سریع‌ترین و در دسترس‌ترین امکان مداخله تلقی می‌شود. با این حال، پژوهش‌های تازه منتشر شده در نشریات مرکز پژوهش‌های مجلس، از واقعیتی مهم پرده برمی‌دارند: بهبود محیط کسب‌وکار، بیش از آنکه محصول افزایش حجم پول باشد، نتیجه اصلاح بسترهای نهادی، حقوقی، اداری و سیاستی است. اعتبار بانکی می‌تواند یک ابزار مکمل باشد، اما قادر نیست به تنهایی ضعف‌های ریشه‌ای را جبران کند. محیط کسب‌وکار زمانی بهبود می‌یابد که حقوق

مالکیت امن باشد، اجرای قراردادهای سرعت و قطعیت داشته باشد، مقررات شفاف باشد، اجرای قراردادهای سرعت و قطعیت داشته باشد، مقررات شفاف و کم‌دبا افقی قابل پیش‌بینی تصمیم‌گیرد. اما همان استان‌ها از منظر محیط کسب‌وکار، شرایط مساعدتر دارند. در مقابل، استان‌هایی نیز وجود دارند که نسبت‌های بالاتری از تسهیلات به سپرده را ثبت کرده‌اند، اما همچنان در انتهای جدول کیفیت محیط کسب‌وکار ایستاده‌اند. این ناهمگونی به روشنی نشان می‌دهد که اقتصاد ایران را نمی‌توان با نسخه‌ای واحد و مرکزگر اداره کرد. استان‌هایی با پایه صنعتی قوی‌تر، معمولاً فقط به بانک متکی نیستند. آن‌ها از شبکه‌های تأمین متنوع‌تر، درآمدهای صادراتی، امکان دسترسی بیشتر به بازار سرمایه و پیوندهای عمیق‌تر در زنجیره تولید بهره‌مندند. در نتیجه، وابستگی مطلق به اعتبار بانکی در آن‌ها کمتر است. در سویی دیگر، مناطقی که از چنین مزیت‌هایی بی‌بهره‌اند، ناچار بانک را به تنها ریه تأمین مالی خود تبدیل می‌کنند؛ ریه‌ای که به تنهایی نمی‌تواند نارسایی‌های مزمن ساختاری را جبران کند.

پارادوکس در استان‌های پر وام

یکی از مهم‌ترین یافته‌های این بررسی، شکاف آشکار میان میزان دریافت تسهیلات و کیفیت محیط کسب و کار در استان‌هاست. شواهد نشان می‌دهد استان‌هایی مانند مرکزی، البرز، خوزستان و همدان، با وجود نسبت‌های پایین‌تر تسهیلات به سپرده، در ارزیابی فضای کسب و کار وضعی بهتر و باثبات‌تر دارند. در برابر، استان‌هایی مانند هرمزگان، اردبیل، لرستان و کهگیلویه و بویراحمد، با وجود دریافت بیشتر منابع بانکی، همچنان در رتبه‌های پایین‌تر قرار گرفته‌اند. این پارادوکس، دو پیام روشن دارد. پیام نخست آن است که وام بیشتر، لزوماً نشانه توسعه بیشتر نیست. گاه افزایش اعتبارات در مناطق کمترتوسعه‌یافته، نه یک راهبردی پیش‌برنده، بلکه واکنشی منفعلانه به انباشت محرومیت‌ها و دشواری‌های مزمن است. پیام دوم آن است که اثر بخشی پول، به وجود بستر پذیرنده وابسته است. اگر زیرساخت حمل و نقل ناکافی باشد، دسترسی به بازار دشوار بماند، بوروکراسی محلی پرهزینه عمل کند و انرژی یا لجستیک در سطح مطمئن قرار نگیرد، اعتبار بانکی توان تبدیل شدن به رشد پایدار را از دست می‌دهد. چنین وامی، شاید در کوتاه‌مدت فشار را کمتر کند، اما در بلندمدت به یک مسکن پرهزینه بدل می‌شود. درست مانند آبی که به زمینی سنگ

سنج‌های عملکرد اقتصادی

و تنگنای بودجه‌ای، دست سیاست‌گذار و بانک‌ها را بسته‌تر کرده، اتکای صرف به وام حتی پریس‌کتر از گذشته است. بنگاه‌ها ناگزیرند بقای خود را بیش از پیش بر بهره‌وری، بهینه‌سازی هزینه، نوسازی مدیریتی، استفاده از فناوری و تاب‌آوری عملیاتی استوار کنند. آینده از آن کسب و کارهایی است که رشد را نه در وابستگی مزمن به اعتبار، بلکه در ارتقای مزیت رقابتی، انضباط مالی و سازگاری با محیط متغیر جست‌وجو می‌کنند. محیط کسب‌وکار مساعد، محصول پول بیشتر نیست؛ محصول حکمرانی بهتر است.

بهبود محیط کسب‌وکار را نمی‌توان فقط با میزان تسهیلات پرداختی سنجید. این شاخص، در بهترین حالت، تنها یکی از ورودی‌های فرایند تولید و سرمایه‌گذاری است. نه نشانه قطعی موفقیت. معیار واقعی، کیفیت خروجی‌هاست: آیا ارزش افزوده خالص رشد کرده است؟ آیا فرصت‌های شغلی ایجادشده پایدار و بهره‌ورند؟ آیا بنگاه‌های نوآور توانسته‌اند وارد بازار شوند؟ آیا هزینه مبادله کمتر شده و امنیت تصمیم‌گیری اقتصادی افزایش یافته است؟ در شرایط دشوار کنونی که محدودیت منابع مالی، فشارهای تورمی، آسیب به بخشی از ظرفیت‌های تولیدی

بدل می‌شود. درست مانند آبی که به زمینی سنگلاخی ریخته شود.

پیوند متغیرهای پولی نهادی

پژوهش‌های موجود تأیید می‌کنند که رابطه میان اعتبارات بانکی و محیط کسب و کار، در افق بلندمدت و در پیوند با سایر متغیرهای بنیادین معنا پیدا می‌کند. اثر تسهیلات، یک شبهه ظاهر نمی‌شود و در چارچوب دوره‌های کوتاه بودجه‌ای نیز قابل داوری کامل نیست. اعتبار زمانی می‌تواند کیفیت محیط اقتصادی را ارتقا دهد که با ثبات نسبی در تورم، رشد اقتصادی، اشتغال، مخارج عمرانی و سایر مولفه‌های کلان همسو شود. هم‌زمان، داده‌ها از وابستگی شدید میان منطقه‌ای حکایت دارند. استان‌ها جزایر منفصل نیستند. تصمیمات پولی، نوسانات ارزی، تغییرات تعرفه‌ای، تحولات مقررات تجاری و سیگنال‌های کلان، با شدت‌های متفاوت به سراسر کشور سرایت می‌کنند. به همین دلیل، بهبود محیط کسب و کار در یک استان، بدون مهار بی‌ثباتی سطح ملی، بسیار دشوار است. این همان خطای رایجی است که گاهی در سیاست‌گذاری دیده می‌شود: تصور می‌شود با تزریق هدفمند پول به چند منطقه، می‌توان بدون اصلاح متغیرهای کلان، رشد محلی ایجاد کرد. اما میدان اقتصاد، چنین ساده عمل نمی‌کند. زمانی که نااطمینانی در سطح ملی بالا باشد، استان‌ها نیز زیر سایه همان نااطمینانی تصمیم می‌گیرند و سرمایه‌گذاری خود را به تعویق می‌اندازند.

آمارهای فریبنده؛ واقعیت سخت

برخی یافته‌های آماری در نگاه نخست ممکن است گمراه‌کننده باشند. برای مثال، همبستگی میان شاخص قیمت‌ها و برخی متغیرهای اسمی، گاهی تصویری از پویایی کوتاه‌مدت ارائه می‌دهد. اما در اقتصاد تورمی، افزایش سطح عمومی قیمت‌ها می‌تواند با توهم پولی، رشد اسمی فروش و شتاب گردش نقدینگی همراه شود؛ وضعیتی که در ظاهر نشانه تحرک است، اما در باطن، ریشه سرمایه‌گذاری مولد را تضعیف می‌کند. وضعیت اشتغال نیز از همین جنس پیچیدگی برخوردار است. غال، اگر بر پایه مشاغل کم‌بازده، خدمات غیرمولد یا اشتغال‌های دستوری و ناپایدار شکل گرفته باشد، الزاماً به معنی بهبود محیط کسب‌وکار نیست. حتی ممکن است بار هزینه‌ای تازه‌ای بر دوش بنگاه بگذارد و بهره‌وری را کاهش دهد و بهره‌وری را کاهش دهد. ورود نیروی کار بدون ارتقای مه ظرفیت تولید را بالا نمی‌برد، بلکه اصطکاک و سربار را افزایش می‌دهد. در همین چارچوب، افزایش مخارج دولتی یا گسترش شهرنشینی نیز به خودی خود ضامن بهبود محیط کسب و کار نیست. اگر منابع عمومی به پروژه‌های کم‌بازده، بودجه‌های جاری متورم یا سازوکارهای بوروکراتیک هدایت شوند، نتیجه می‌تواند بیرون راندن بخش خصوصی از دسترسی به منابع کمیاب و افزایش هزینه فرصت سرمایه‌گذاری باشد. در چنین فضایی، کارآفرین مستقل بیش از پیش زیر فشار قرار می‌گیرد.

بازطراحی منطق تخصیص منابع

جمع‌بندی شواهد پژوهشی روشن است: استمرار سیاست اعتباری سنتی، دستوری و رانتی، دیگر پاسخگوی نیازهای اقتصاد ایران نیست. شبکه بانکی باید در منطق اعتبارسنجی، تخصیص و نظارت خود دگرگونی عمیق ایجاد کند. عبور از وثیقه‌محوری سنتی و حجم‌گرایی در پرداخت وام، به سوی طرح‌محوری، سنجش جریان نقدی آینده بنگاه و ارزیابی اثر اقتصادی پروژه، یک ضرورت فوری است. توزیع کور تسهیلات، حتی اگر با نیت عدالت منطقه‌ای انجام شود، لزوماً به توسعه متوازن منتهی نخواهد شد. استان‌های کمترتوسعه‌یافته، پیش از هر چیز به زیرساخت، انرژی پایدار، شبکه حمل و نقل، مناطق لجستیکی و کاهش گرہ‌های مقرراتی نیاز دارند. بدون این پیش‌زمینه‌ها، وام بانکی فقط روی زمینی نامساعد فرود می‌آید و توان شکوفایی پیدا نمی‌کند. از سوی دیگر، تقویت نظارت پسینی و رصد برخط جریان اعتبار، برای اطمینان از مصرف منابع در خطوط تولید، نوسازی ماشین‌آلات و زنجیره خلق ارزش، اهمیتی تعیین‌کننده دارد. هر ریل تسهیلاتی که کار بازارهای نامولد نشست کند، هم از کارکرد توسعه‌ای خود تهی می‌شود و هم هزینه عمومی بحران را بالا می‌برد. هماهنگی میان سیاست پولی، راهبرد صنعتی، سیاست تجاری و برنامه توسعه منطقه‌ای، حلقه‌ای است که بدون آن هیچ بسته بهبود محیط کسب و کار به مقصد نمی‌رسد.

نشانه‌های بازگشت آرامش در اقتصاد دیده شد

در کنار نشانه‌های مثبت، اقتصاد همچنان با چالش‌های جدی روبه‌روست، اما کاهش شدت رکود، ثبت رشد در تولید و بهبود انتظارات، تصویر محتاطانه‌تری از آینده ارائه می‌دهد



گزارش تیرماه ۱۴۰۵ شاخص مدیران خرید نشان می‌دهد اقتصاد ایران هنوز از رکود بیرون نرفته، اما از شدت انقباض فاصله گرفته است. شاخص کل اقتصاد با افزایش ۱.۴ واحدی به ۴۸.۳ رسیده و برای شانزدهمین ماه پیبود و کاهش فعالیت قرار دارد.

تولید در برخی بخش مرزی که میان بهبود و کاهش فعالیت قرار دارد. تولید در برخی بخش‌ها از سر گرفته شده، انتظارات فعالان اقتصادی اندکی بهتر شده و نشانه‌هایی از بازگشت تدریجی دیده می‌شود، اما ضعف تقاضا، کمبود نقدینگی، ناترازی انرژی، اختلال در تأمین مواد اولیه و فشار هزینه‌ها همچنان مانع تثبیت این روند هستند.

تقاضا هنوز فرسوده است

در سمت تقاضا، نشانه‌ها همچنان ضعیف‌اند. شاخص سفارش‌های جدید مشتریان در کل اقتصاد با رقم ۴۷.۲ برای شانزدهمین ماه متوالی در محدوده انقباضی باقی مانده، هرچند شدت افت آن نسبت به ماه قبل کاهش یافته است. افت قدرت خرید، تورم، رکود بازار و احتیاط خانوارها و بنگاه‌ها در خرید کالا و خدمات، همچنان اجازه نداده تقاضای مؤثر به موتور محرک تولید بدل شود.

فروش کالا و خدمات نیز با وجود بهبود نسبت به ماه‌های قبل، هنوز زیر سطح خنثی است. شاخص فروش کل اقتصاد در تیرماه ۴۷.۸ و هنوز در تبدیل صنعت ۴۹ ثبت شده است. این ارقام نشان می‌دهد بنگاه‌ها هنوز در تبدیل ظرفیت تولید به درآمد پایدار دشواری روبه‌رو هستند. در برخی واحدها، همین فاصله میان تولید و فروش، به افزایش موجودی محصول نهایی و فشار بر سرمایه در گردش انجامیده است. اقتصاد، در این بخش، هنوز بیش از آنکه در حال گسترش باشد، در حال تحمل است.

صنعت زیر فشار مضاعف

وضعیت صنعت شکننده‌تر از سایر بخش‌هاست.

ترمیمی شکننده و محدود

اقتصاد کشور در تیرماه، پس از ماه‌ها فشار و اختلال، نشانه‌هایی از بازگشت آرام فعالیت را آشکار کرد. گزارش شاخص منتشرشده از سوی مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی ایران نشان می‌دهد تصویر اقتصاد نه تصویر رونق، بلکه تصویر کاهش شدت رکود است. رشد شاخص کل اقتصاد از ۴۶.۹ در خرداد به ۴۸.۳ در تیر، از آن حکایت دارد که سرعت انقباض کمتر شده، اما هنوز تا عبور از مرز ۵۰ فاصله باقی است.

نقطه مثبت اصلی گزارش، عبور شاخص تولید محصول و ارائه خدمات از مرز خنثی است. این شاخص پس از ۱۴ ماه برای نخستین‌بار به ۵۱ رسیده و نشان می‌دهد بخشی از بنگاه‌ها فعالیت خود را از سر گرفته‌اند. با این حال، این بهبود هنوز پشتوانه

است. ناترازی انرژی و قطعی برق نیز فشار را تشدید کرده و برخی واحدها از توقف موقت، کاهش ظرفیت تا حدود نیمی از سطح عادی و افزایش هزینه تعمیرات و سوخت جایگزین خبر داده‌اند.

افق محتاط امید

بازار کار نیز هنوز به وضعیت عادی بازنگشته است. شاخص اشتغال کل اقتصاد در تیرماه ۴۷.۳ بود و اشتغال صنعت نیز همین رقم را ثبت کرد. هرچند شدت کاهش اشتغال نسبت به دوره‌های بحرانی کمتر شده، اما ضعف فروش، کمبود نقدینگی و نااطمینانی نسبت به آینده، بنگاه‌ها را از جذب نیروی جدید بازداشته است. این وضعیت، هم فرصت‌های شغلی را محدود می‌کند و هم توان توسعه فعالیت و سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد.

تجارت خارجی نیز همچنان زیر فشار است. صادرات صنعت با رقم ۴۵.۷ و صادرات کالا و خدمات در کل اقتصاد با ۴۴.۱ در محدوده انقباضی باقی مانده است. مشکلات بانکی و ارزی، دشواری حمل‌ونقل، محدودیت مسیرهای تجاری و افزایش ریسک مبادلات، بازگشت صادرات به سطح عادی را دشوار کرده است. برخی بنگاه‌ها از انتقال سفارش‌های خارجی به تأمین‌کنندگان کشورهای رقیب خبر داده‌اند؛ روندی که در صورت تداوم، می‌تواند بازپس‌گیری بازارهای از دست‌رفته را سخت‌تر کند.

در کنار این فشارها، مشکل نقدینگی نیز همچنان پابرجاست. کاهش فروش، طولانی شدن وصول مطالبات، محدودیت دسترسی به منابع مالی و دشواری انتقال وجه، توان بنگاه‌ها را برای تأمین مواد اولیه، پرداخت هزینه‌های جاری و حفظ ظرفیت تولید کاهش داده است. در چنین فضایی، افزایش هزینه‌ها و افت درآمدها، برخی واحدها را زیان‌عملیاتی یا کاهش شدید حاشیه سود روبه‌رو کرده است.

با وجود این‌ تنگناها، انتظارات فعالان اقتصادی نسبت به آینده اندکی بهبود یافته است. شاخص انتظارات فعالیت اقتصادی کل اقتصاد به ۵۴.۹ رسیده و انتظارات تولید صنعت نیز با رقم ۵۲ بالای مرز خنثی قرار گرفته است. با این حال، این خوش‌بینی هنوز محتاطانه است؛ زیرا تداوم قطعی برق، دشواری تأمین مواد اولیه و ارز، و ابهام در شرایط اقتصادی و سیاسی، همچنان مهم‌ترین ریسک‌های پیش روی بنگاه‌هاست.

گزارش اتاق بازرگانی ایران، در جمع‌بندی خود، بر یک اولویت روشن تأکید می‌کند: حفظ ظرفیت‌های موجود تولید و جلوگیری از عمیق‌تر شدن رکود. تأمین پایدار برق و سوخت، تسهیل دسترسی به مواد اولیه و ارز، تأمین سرمایه در گردش، کاهش اختلالات تجاری و لجستیکی و تقویت تقاضای مؤثر، مجموعه اقداماتی است که می‌تواند این بهبود شکننده را تثبیت کند. آزمون اصلی ماه‌های آینده آن خواهد بود که آیا این نشانه‌های اولیه، به افزایش پایدار تولید، اشتغال و سرمایه‌گذاری منجر می‌شود یا نه.

یادداشت
O P I N I O N



مهدی محمدی

رئیس انجمن تولیدکنندگان فولاد آلیاژی

گرفتاری زنجیره فولاد در تله انرژی

کارخانجات فولادی این روزها با محدودیت‌های شدید برق روبه‌رو هستند و وزارت نیرو تنها ۱۵ تا ۶ درصد دیماندر مصرفی فولادسازان را تأمین می‌کند؛ سهمی که عملاً فقط کفاف روشنایی و امور اداری را می‌دهد و در بسیاری از واحدها به خاموشی کوره‌های ذوب می‌انجامد. با وجود ورود به شهریور، ناترازی برق همچنان بر صنعت فولاد سایه انداخته و وعده دولت برای تأمین برق صنایع نیز هنوز به صورت کامل محقق نشده است.

در چنین شرایطی، نمی‌توان به عملکرد وزارت نیرو در قبال صنعت فولاد نمره قبولی داد. برخی شرکت‌ها برای پرهیز از توقف خطوط تولید و بیکار شدن کارگران، ناچار به خرید برق آزاد از بورس انرژی شده‌اند؛ بازاری که نرخ آن تا ۱۶ هزار و ۷۰۰ تومان برای هر کیلووات ساعت بالا رفته، در حالی که شهریور پارسال برق دولتی صنعت فولاد ۱.۹۲۰ تومان بود. با مصرف میانگین ۱۰۸۸ کیلووات ساعت برق برای تولید هر تن شمش فولادی، سهم برق در بهای تمام‌شده هر تن شمش به بیش از ۱۸ میلیون و ۱۶۹ هزار تومان رسیده است. فشار هزینه تنها به برق محدود

نمانده است. وزارت نفت نیز نرخ پایه گاز مصرفی صنعت فولاد را که در فروردین امسال ۱۰ هزار و ۷۷۴ تومان برای هر مترمکعب بود، با رشد ۴۸ درصدی به ۱۵ هزار و ۹۴۲ تومان در مرداد رسانده است. با احتساب مالیات بر ارزش افزوده و هزینه توزیع و انتقال، نرخ موثر گاز برای فولادی‌ها عملاً به ۲۱ هزار و ۵۲۲ تومان می‌رسد. این در حالی است

که برای تولید هر تن شمش، به طور از بهای تمام‌ش ۷۱ مترمکعب گاز مصرف می‌شود و سهم گاز از بهای تمام‌شده هر تن شمش به حدود ۱۰ میلیون و ۱۳۷ هزار تومان بالغ شده است. در مجموع، فقط هزینه برق آزاد و گاز دولتی بیش از ۲۸ میلیون و ۳۰۰ هزار تومان از قیمت تمام‌شده هر تن شمش را می‌بلعد. این فشار مضاعف در زمانی رخ می‌دهد که فولادسازان همزمان با قطعی برق، رکود بازار داخلی، تحریم و محاصره دریایی دست‌وپنجه نرم می‌کنند.

افزایش بهای کنسانتره و گندله در بورس کالا نیز بر این بارافزوده است؛ از اوایل مرداد، ضرایب قیمت پایه این مواد بالا رفت و قیمت کنسانتره به حدود ۱۱ هزار و ۷۰۰ تومان و گندله به ۱۴ هزار و ۱۰۰ تومان در هر کیلوگرم رسید. ادامه این مسیر، با قیمت‌گذاری دستوری و انرژی گران، می‌تواند شمار قابل توجهی از واحدهای زنجیره فولاد را به ورطه زیان و ورشکستگی بکشاند. بازنگری فوری در سیاست‌های وزارتخانه‌های نیرو، نفت و صمت، دیگر یک انتخاب نیست، بلکه ضرورتی برای حفظ تولید، اشتغال و ثبات اقتصاد است.

بیرونی توان متوقف ساختن آن را ندارد. سخنان اخیر سمیعی نژاد گویای حقیقتی راهبردی است: چرخه تولید فلزات اساسی از حیث دانش فنی، مهندسی و توان اجرایی به خوداتکایی رسیده و در برابر نوسانات ناشی از تحریم تاب‌آور شده است. با این حال، کانون بحران کنونی این حوزه نه در بیرون مرزها، بلکه در ناترازی‌های زیرساخت‌های داخلی نهفته است؛ چالشی که ظرفیت‌های اسمی موجود را معطل نگه می‌دارد.

افتتاح هم‌زمان ۳۷ طرح معدنی در ۱۱ استان با اعتباری بالغ بر یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار، پویایی جریان سرمایه‌گذاری را اثبات می‌کند. پیوند هوشمندانه این منابع با رفع کمبود حامل‌های انرژی و توسعه شبکه حمل‌ونقل ریلی، سهم فولاد را در جهش صادراتی و ارتقای ارزش افزوده ملی تثبیت می‌نماید و بستر مناسبی جهت افزایش بهره‌وری کل زنجیره فراهم خواهد ساخت.

کارنامه سالیان گذشته نشان می‌دهد این صنعت همواره در کوران دشواری‌ها پیشروی تاریخی خود را حفظ کرده است. مسئله بنیادین پیش روی سیاست‌گذار صنعتی، نه تردید در توانایی ساخت و ظرفیت فنی کارخانه‌ها، بلکه بسترسازی کارآمد جهت بهره‌برداری حداکثری از توان بالقوه موجود خواهد بود.

فولاد و هزینه خاموشی

صنعت فولاد توان تولید دارد، اما زیرساخت انرژی با آن هم‌قدم نشده است

ناترازی انرژی در ماه‌های اخیر به یکی از جدی‌ترین گره‌های صنعت فولاد تبدیل شده؛ گره‌ای که به گفته معاون وزیر صمت، فقط تولید را کاهش نداده، بلکه بخشی از درآمد ارزی کشور را نیز از مدار خارج کرده است. محمد مسعود سمیعی نژاد می‌گوید سال گذشته، با وجود همه فشارها و شرایط دشوار، تولید فولاد کشور به ۳۲ میلیون تن رسید، اما کمبود انرژی ۱۰ میلیون تن از ظرفیت تولید را از بین برد و در پی آن، ۸ میلیارد دلار درآمد ارزی نیز از دست رفت.

فولاد در اقتصاد ایران صرفاً یک صنعت بزرگ نیست؛ ستون اصلی بسیاری از زنجیره‌های صنعتی به شمار می‌رود. از معدن و حمل‌ونقل گرفته تا ساخت‌وساز، ماشین‌سازی و صادرات، رد پای فولاد در لایه‌های مختلف اقتصاد دیده می‌شود. همین جایگاه باعث شده هر اختلال در تأمین انرژی، اثر آن فقط در یک کارخانه یا یک واحد تولیدی متوقف نماند و به سطحی وسیع‌تر از اشتغال، آرزآوری و رشد صنعتی سرایت کند. سمیعی نژاد با تأکید بر همین نقش، فولاد را «صنعت مادر» کشور توصیف کرده و حفظ آن را برای اقتصاد ملی حیاتی دانسته است.

ظرفیت بالا؛ زیرساخت ناقص

بر پایه طرح توازن صنعت در برنامه‌های پنجم و ششم، ظرفیت فولاد



یادداشت

N E W S



محمد قضایی پاکدهی

مدیرعامل بانک مشترک ایران-وئرنولا

اعتبار بانکی؛ حجم یا کیفیت؟

افزایش تسهیلات بانکی را نمی‌توان به‌تنهایی مترادف افزایش تورم یا رشد پایه پولی دانست. در اقتصاد، آنچه سرنوشت منابع بانکی را تعیین می‌کند، بیش از حجم تسهیلات، کیفیت تخصیص، نحوه مصرف و میزان نظارت بر آن است. پولی که به مسیر تولید، سرمایه در گردش، توسعه کسب‌وکار و صادرات وارد می‌شود، می‌تواند به تولید کالا و خدمات بینجامد و بخشی از آثار نقدینگی را در فرایند خلق ارزش اقتصادی جذب کند. مسئله، بنابراین، نه صرف پرداخت تسهیلات، بلکه مقصد نهایی منابع است. اگر منابع بانکی به جای فعالیت‌های مولد، راهی بازارهای دارایی و فعالیت‌های سوداگرانه شوند، تقاضای غیرمولد افزایش می‌یابد و زمینه برای تشدید نوسان و فشار تورمی فراهم می‌شود. در چنین شرایطی، پول از چرخه تولید فاصله می‌گیرد و به جای آنکه ظرفیت عرضه اقتصاد را تقویت کند، بر هیجانات بازارهایی مانند طلا، سکه و سایر دارایی‌ها می‌افزاید. از همین رو، کیفیت تسهیلات دهی می‌تواند مرز میان «نقدینگی مولد» و «نقدینگی غیرمولد» را ترسیم کند. بانک نیز در این میان صرفاً یک پرداخت‌کننده اعتبار نیست. ارزیابی دقیق متقاضی، تشخیص نیاز واقعی، تعیین محل مصرف و نظارت مستمر بر هزینه کرد منابع، اجزای اصلی یک فرآیند سالم اعتباری هستند. هنگامی که تسهیلات با هدف تولید اعطا می‌شود، بانک باید اطمینان یابد منابع در همان مسیر به کار گرفته شده‌اند. اعتبارسنجی دقیق، مدیریت ریسک و انضباط ترازنامه‌ای نیز باید در کنار این نظارت قرار گیرند تا امکان انحراف منابع و شکل‌گیری ناترازی‌های بانکی کاهش یابد. در سوی دیگر، سیاست پولی نیز نمی‌تواند از این معادله جدا باشد. کنترل رشد ترازنامه بانک‌ها و مدیریت مقداری نقدینگی، به‌ویژه در شرایط تورمی، از ابزارهای مهم سیاست‌گذار است؛ اما سیاست انقباضی زمانی می‌تواند به نتیجه پایدار برسد که همزمان سازوکار مناسبی برای تأمین مالی فعالیت‌های واقعی اقتصاد وجود داشته باشد. کنترل تورم نباید به معنای بستن مسیر اعتبار برای تولید تعبیر شود. هدف، اصلاح کیفیت جریان پول و ایجاد تعادل میان انضباط پولی و تأمین مالی بخش واقعی اقتصاد است. تجربه اقتصادهای مختلف نیز نشان می‌دهد تولید می‌تواند یکی از مهم‌ترین مسیرهای جذب نقدینگی باشد. منابعی که به فعالیت منجر می‌شوند که کالا و خدمات واقعی تولید می‌کند، در برابر خود ارزش اقتصادی، اشتغال، ظرفیت عرضه و امکان توسعه صادرات ایجاد می‌کنند. از این منظر، هدایت اعتبارات به سمت تولید، رقیب سیاست پولی برای مهار تورم نیست؛ مکمل آن است. بنابراین، پرسش اصلی نباید فقط این باشد که چه میزان تسهیلات پرداخت شده است. پرسش مهم‌تر این است که این منابع کجا مصرف شده‌اند، چه میزان تولید ایجاد کرده‌اند و چه مقدار ارزش افزوده به اقتصاد افزوده‌اند. پاسخ به‌همین پرسش، معیار سنجش عملکرد شبکه بانکی و مسیر سیاست‌گذاری صحیح خواهد بود؛ مسیری که در آن بانک، همزمان، حافظ انضباط مالی و تأمین‌کننده مالی تولید باشد و در نهایت، موتور رشد و تقویت تاب‌آوری اقتصاد ملی باشد.

مهناز مهارد

روزنامه نگار

نفوذ پرشتاب پرداخت اعتباری در اقتصاد تورمی

پلتفرم‌های وام‌دهی دیجیتال با حذف موانع سنتی ضامن و وثیقه، سهم قابل توجهی از مبادلات روزمره را تصاحب کرده‌اند؛ هرچند تحمیل هزینه‌های پنهان کالاها، تعادل بودجه ماهانه متقاضیان را تهدید می‌کند



۶۶

ایجاد توهم نقدینگی و افزایش نامحسوس بهای تمام‌شده کالاها در بسترهای خرید قسطی، ضرورت بازنگری در الگوهای مصرفی و کنترل دقیق اقساط تجمیعی را برای مهار کسری درآمدی دوچندان ساخته است

گذار نظام مالی از الگوهای سنتی دادوستد به سمت سازوکارهای نوین اعتباری، مناسبات مصرف و تخصیص منابع را در اقتصادهای نوپه‌ور دگرگون کرده است. سازوکار پرداخت اعتباری یا همان «الان بخر، بعداً پرداخت کن» که در ادبیات مالی با عنوان اختصاری BNPL شناخته می‌شود، بستری فناوریانه برای بازتعریف خرید اقساطی است؛ مدلی که فراتر از روابط سنتی مبتنی بر شناخت حجه‌ری یا تضامین سفت‌وساخت نظیر چک‌های بانکی، فرایند اعتبارسنجی را به سامانه‌ای بلادرنگ و دیجیتال بدل ساخته است. هم‌زمان با اعمال سیاست‌های انقباضی از سوی بانک‌ها برای کنترل نقدینگی و کاهش سهم تسهیلات خرد خانوارها، لندتک‌ها توانسته‌اند خلأ ناشی از بروکراسی پیچیده بانکی و موانع معرفی ضامن و وثیقه را پر کنند. این پلتفرم‌ها با استقرار زیرساخت‌های نوین، واسطه‌ای هوشمند میان شبکه تأمین مالی، بازگاران و مصرف‌کنندگان نهایی شده‌اند. با این حال، شتاب فزاینده نفوذ این ابزار در بستر تورمی، پرسش‌های بنیادینی پیرامون مدیریت ریسک نکول، ساختار قیمت‌گذاری کالاها، تحمیل هزینه‌های پنهان بر بودجه خانوار و ایجاد توهم نقدینگی پدید آورده است. این گزارش جامع، به ارزیابی دقیق روند تکوین، آمارهای عملکردی، راهبردهای پلتفرمی، تهدیدهای پیش‌روی مصرف‌کننده و ابعاد منطقه‌ای این فناوری مالی در ایران و بازارهای همجوار می‌پردازد.

بازتعریف اعتبار با فناوری نوین

روش‌های سنتی دادوستد نسبه و خریدهای اقساطی در بازارهای سنتی، دهه‌ها بر پایه سرمایه اجتماعی و تضامین فردی بازاربان از مشتریان محلی و معتمدین استوار بود؛ الگویی که به دلیل اتکا به متغیرهای کیفی، همواره در معرض خطای انسانی و ریسک عدم بازپرداخت قرار داشت. با بسط دامنه شهرنشینی و گسترش مبادلات غیرشخصی، اسناد تجاری نظیر چک و سفته جایگزین اعتماد سنتی شد، اما این سازوکار نیز با افزایش هزینه‌های حقوقی وصول و ناکارآمدی ساختارهای اعتبارسنجی مواجه گردید. در سال‌های اخیر، ظهور فناوری‌های مالی و مشخصاً الگوی پرداخت اعتباری (BNPL) تحولی بنیادین را رقم زد. کارشناسان تأکید دارند که این سامانه صرفاً یک شگرد فروش نسبه نیست، بلکه نوعی اعتباردهی هوشمند بر بستر داده‌های کلان است که مسیر دستیابی به

فعال اقتصادی کشور -یعنی افراد دارای درآمد مستمر یا حساب‌های فعال بانکی- دست کم یک مرتبه از خدمات پرداخت اعتباری بهره‌برده‌اند یا دارای خط اعتباری فعال هستند. در طول سال ۱۴۰۳، شمار کاربران فعال اسنپ‌پی از مرز ۶ میلیون نفر گذشت و دیجی‌پی نیز دامنه خدمات‌رسانی خود را به بیش از ۲.۵ میلیون کاربر گسترش داد. این ارقام نجومی، بازتاب‌دهنده دگرگونی در ترجیحات مالی جامعه است که در آن دسترسی سریع به اعتبارات خرد خرد بر تعقیب وام‌های کلان و پردرر ارجحیت یافته است.

ریسک‌های پنهان وام‌دهی دیجیتال

محدودیت دسترسی به پایگاه‌های متمرکز داده‌های بانکی، اصلی‌ترین چالش بازیگران خدمات اعتباری در تعیین سقف مبالغ تخصیصی است. در مدل‌های سنتی، شبکه بانکی از طریق وثایق و ابزارهای قانونی انسداد حساب و پیگیری تعهدات ضامن، ضریب بازگشت منابع را حفظ می‌کند؛ اختیاری که پلتفرم‌های اعتباری از آن بی‌بهره‌اند و حتی از کارنامه اعتباری متقاضیان در سامانه جامع بانکی نیز اطلاع کاملی ندارند. از این رو، ارائه‌دهندگان لندتک راهبرد تخصیص پلکانی را در پیش گرفته‌اند. در این سازوکار، متقاضیان کار خود را با اعتبارات محدود آغاز کرده و متناسب با پایبندی به تعهدات پرداخت، به خطوط اعتباری بالاتر دست می‌یابند. این رویکرد داده‌محور بر رفتارهای روزمره کاربر در زیست‌بوم نظیر تسویه قبوض و تراکنش‌های کیف پول متکی است. اهرم بازدارنده پلتفرم‌ها برای صیانت از جریان وجوه و جلوگیری از معوقات، فراتر از ابزارهای حقوقی متداول، متکی بر قدرت محروم‌سازی در زیست‌بوم خدماتی است. کاربری که از تسویه اقساط در موعد مقرر سر باز زند، به سرعت از دسترسی به بسترهای پرسامد زیستی مانند سامانه‌های سفارش غذا، حمل‌ونقل شهری و درگاه‌های خرید آنلاین محروم می‌شود؛ سامانه‌ای تنبیهی که به علت درهم‌تنیدگی با زندگی روزمره شهروندان، انگیزه پرداخت به‌موقع را تقویت می‌کند.

هزینه‌های نامرئی خرید قسطی

به کارگیری ابزارهای پرداخت اعتباری اگرچه دسترسی به کالا را تسهیل می‌کند، اما مخاطرات مالی مهمی نیز به همراه دارد. نخستین نکته، تفاوت محسوس میان قیمت نقدی و رقم نهایی کالا پس از افزودن کارمزدهای

عملیاتی، هزینه‌های لجستیک و حق استفاده از اعتبار است. از آنجا که مصرف‌کننده در محیط تورمی کالا را با تعهد بازپرداخت ماه‌های آتی تهیه می‌کند، در عمل هزینه ریسک افزایش قیمت در فاکتور نهایی لحاظ شده و مصرف‌کننده از تخفیف‌های معمول نقدی محروم می‌گردد. همچنین، طول دوره بازپرداخت اثر مستقیمی بر بهای تمام‌شده دارد؛ موضوعی که محاسبه دقیق هزینه فرصت میان اقساط کوتاه‌مدت یا بلندمدت را از سوی خانوارها ضروری می‌سازد. تراکم اقساط کوچک پنهان‌ترین تله مالی این سامانه است. تعهدات مالی خرد و مکرر در طول یک ماه، اگرچه در نگاه نخست ناچیز جلوه می‌کنند، اما در پایان ماه انباشته شده و می‌توانند منابع نقدی خانوار را بیلعند. داده‌های جهانی بیانگر آن است که ۴۱ درصد از استفاده‌کنندگان این روش‌ها، دست کم یک مرتبه دچار ناتوانی در بازپرداخت به‌موقع اقساط شده‌اند. چنین رخدادی علاوه بر تحمیل جریمه‌های دیرکرد، کارنامه دیجیتال کاربر را مخدوش کرده و به تعلیق یا مسدودی اعتبارات آتی منجر می‌گردد.

روندهای منطقه‌ای لندتک همجوار

بررسی تحولات بین‌المللی نشان می‌دهد خدمات اعتباری نوین به بخشی جدایی‌ناپذیر از رفتارهای مصرفی و روندهای کلان اقتصادی بدل شده‌اند. در ترکیه که ساختار اقتصادی آن شباهت‌های ساختاری و تورمی زیادی با ایران دارد، حجم بازار پرداخت اعتباری به مرز ۱۰ میلیارد دلار رسیده و افزون بر ۶۲ درصد مصرف‌کنندگان به استفاده مداوم از این سازوکار تمایل دارند. در اقتصادهای شورای همکاری خلیج فارس نیز پلتفرم‌های بزرگی همچون تبی و تمارا با حفظ رشد سالانه ۲۵ درصدی، حجم بازار را به ۳.۲ میلیارد دلار ارتقا داده‌اند؛ به گونه‌ای که قلمرو نفوذ آن‌ها از خریدهای خرد فراتر رفته و به حوزه تأمین اعتبار هزینه‌های بنیادین نظیر شهریه مدارس، هزینه‌های درمانی و اجاره‌بهای مسکن کشیده شده است.

هم‌راستا با این تجارب فرامرزی، ورود و تعمیق مدل‌های لندتک در اقتصاد ایران ظرفیت بالایی برای جبران افت نقدینگی اقشار گوناگون ایجاد می‌کند، اما غفلت از مدیریت چالش‌های سمت تقاضا می‌تواند زیان‌های ساختاری جبران‌ناپذیری به همراه داشته باشد. کارشناسان پولی تأکید دارند فقدان نظارت فراگیر بر الگوهای قیمت‌گذاری کالاها، درج کارمزدهای نامرئی در فاکتور نهایی و تضعیف شفافیت مالی، این پلتفرم‌ها را از ابزاری کارآمد برای شمول مالی به کاتالیزوری پرریسک جهت انباشت بدهی تبدیل می‌سازد؛ روندی که در بلندمدت فشار تورمی مضاعفی را بر سبد معیشتی خانوارها تحمیل خواهد کرد.

کالبدشکافی بهای تمام‌شده کالا

حسین سلطانخواه، کارشناس محیط کسب‌وکار، با تأکید بر ابعاد تورمی این روند معتقد است: در فضایی که اقشار قابل توجهی از جامعه به دلیل افت توان نقدینگی از تأمین میحتاج خود عاجزند، پلتفرم‌های اعتباری در نگاه نخست نقش مسکن اقتصادی را ایفا می‌کنند، اما پیامدهای جانبی این مدل در بلندمدت بازار و بنیه معیشتی خانوار را با اختلال مواجه می‌سازد. او تصریح می‌کند: متأسفانه در موارد متعددی، فروشگاه‌های متصل به این زیست‌بوم‌ها در خط مقدم تعیین نرخ‌های غیرواقعی و گران‌فروشی قرار گرفته‌اند. پلتفرم‌های مذکور که از مزیت تنوع گسترده کالا بهره می‌برند، جایگاه واسطه‌گری خود میان تولیدکننده و خریدار را به ابزاری برای اثرگذاری یک‌سویه بر قیمت‌ها بدل ساخته‌اند و طرحی کارآمد را به زیان مصرف‌کننده تمام کرده‌اند. سلطانخواه با اشاره به جذابیت ظاهری شعار «الان بخر، بعداً پرداخت کن» خاطرنشان می‌سازد: در مواردی سود ارائه‌دهنده نه در قالب کارمزد شفاف، بلکه در پطن قیمت اولیه کالا جاسازی می‌شود. برای نمونه در بازار محصولات آرایشی، بهداشتی یا پوشاک، کالایی که در بازار نقدی ۴۵۰ هزار تومان عرضه می‌شود، در درگاه‌های اعتباری با بهایی فراتر از ۸۵۰ هزار تومان درج گردیده و سپس با اعمال تخفیف‌های ظاهری ۱۵ تا ۲۰ درصدی عرضه می‌شود تا متقاضی ترغیب گردد. مصرف‌کننده صرفاً به دلیل امکان تسویه چندمرحله‌ای، کالایی را دو برابر قیمت واقعی می‌خرد. این روند با القای توهم نقدینگی و افزایش کاذب قدرت خرید، خریدار را به تهیه اقلام غیرضروری سوق داده و او را در چرخه بدهی و خرید کالای عادی به بهای کالای تجملی گرفتار می‌سازد.

رفتارشناسی تصمیم‌گیری مالی در خریدهای اعتباری

ریسک کسری بودجه در پایان دوره‌های مالی به‌شمار می‌آید. مدیریت‌بهنه اعتبارات دیجیتال تنها زمانی محقق می‌شود که خریدار به‌جای تمرکز صرف بر تسهیل فرایند اخذوام، ظرفیت واقعی درآمدی و جریان نقدینگی ماهانه خود را مبنای اصلی پذیرش تعهدات مالی قرار دهد و از ورود به چرخه‌های نامتعادل بدهی ناشی از توهم قدرت خرید پیشگیری نماید. تحلیلگران اقتصادی توصیه می‌کنند خانوارها پیش از خرید، اولویت‌بندی نیازها را با انضباط مالی پیوند بزنند.

اتکا به سامانه‌های پرداخت اعتباری مستلزم بازنگری بنیادین در الگوهای مصرف و ارزیابی موشکافانه شاخص‌های خرد مالی است. مصرف‌کنندگان پیش از نهایی‌سازی هرگونه تراکنش اعتباری، باید شکاف میان ارزش واقعی بازار و بهای اعلام‌شده در بستر فروش اقساطی را بسنجند تا از عدم بارگذاری سودهای پنهان در قیمت پایه کالا اطمینان حاصل کنند. ارزیابی دقیق تفاوت کارمزدهای مرتبط با طول دوره‌های بازپرداخت و اجتناب از انباشت هم‌زمان تعهدات مالی متعدد، گامی اساسی در مهار



جمال میرزایی

رئیس انجمن صنعت تابر

تایر ایرانی؛ ظرفیت تولید و بحران تأمین

صنعت تایر ایران، دست کم در بخش تایرهای سواری، امروز از مرحله وابستگی عبور کرده و به آستانه خودکفایی رسیده است؛ دستاوردی که نه فقط یک موفقیت صنعتی، بلکه نشانه‌ای از توان تولید ملی در یکی از بخش‌های راهبردی اقتصاد به شمار می‌آید.

اکنون حدود ۷۰ درصد نیاز بازار از مسیر تولید داخل تأمین می‌شود و مجموع تولید سالانه صنعت تایر کشور به حدود ۳۰۰ هزار تن رسیده، در حالی که مصرف سالانه نزدیک به ۴۲۰ هزار تن برآورد می‌شود. این ارقام نشان می‌دهد ظرفیت داخلی، اگر با ثبات سیاستی و پشتیبانی نهادی همراه شود، می‌تواند نه فقط عطلش بازار داخل را فرو نهند، بلکه در گام بعدی به سکوی صادراتی بدل شود. با این همه، تصویر این صنعت تصویر این صنعت فقط روشن نیست. در بخش تایرهای باری و اتوبوسی، هنوز بیش از ۳۰ درصد نیست؛ هرچند هدف‌گذاری شده که در بازه‌ای کمتر از ۶ ماه، این سهم به ۶۰ درصد برسد و نیاز به واردات به ۴۰ درصد کاهش یابد.

چنین افق، در صورت تحقق، می‌تواند حلقه وابستگی را تنگ‌تر و مسیر خوداتکایی را هموارتر کند. اما مسیر رسیدن به این نقطه، از دل موانعی جدی می‌گذرد: حدود ۱۰ شرکت تایرساز هم‌اکنون طرح‌های توسعه‌ای خود را پیش می‌برند، اما حذف ارز ماشین‌آلات از سال ۱۴۰۲ و دش‌هایاری‌های ارزی، برخی پروژه‌ها را کند یا متوقف کرده است؛ از جمله طرح‌های مربوط به تایرهای معدنی و فوق‌سنگین.

فشار اصلی بر دوش تولید، از جایی دیگر نیز تشدید شده است. سال گذشته تنها حدود ۵۰ درصد ارز مورد نیاز مواد اولیه تخصیص یافت و هم‌زمان، افزایش هزینه‌های تولید و قیمت‌گذاری دستوری، برآیند کار را به زیان تولیدکننده نزدیک کرد؛ تا آنجا که با وجود ظرفیت رشد ۲۰ درصدی، تولید تایر حدود ۸ درصد کاهش یافت.

افزایش چندبرابری قیمت برخی نهاده‌ها، به‌ویژه کائوچوی مصنوعی، به‌تنهایی بیش از ۲۲ درصد بر قیمت تمام‌زار اثر گذاشته و توقف تولید برخی گریدهای این ماده در داخل، خود تولیدکنندگان را به واردات با ارز آزاد سوق داده است.

در چنین شرایطی، نوسان ارز، تورم، اختلال در حمل‌ونقل دریایی، فشار تحریم‌ها بر کشتیرانی، دشواری تریخیص کالا از گمرک، بحران در صنایع بالادستی مانند پتروشیمی و فولاد، و نیز کمبود نقدینگی، همگی بر سایه سنگین هزینه‌ها افزوده‌اند. افزون بر این، وابستگی به مشتریان عمده، به‌ویژه خودروسازان، خطر وصول مطالبات را بالا برده است. از همین رو، قیمت‌گذاری نمی‌تواند بر پایه صورت‌های مالی یک یا دو سال قبل انجام شود؛ منطق تولید در شرایط تلاطم، حکم می‌کند قیمت امروز بر مبنای هزینه امروز تعیین شود.

حمایت از ارز، نقدینگی و طرح‌های توسعه، اگر جدی گرفته‌شود، می‌تواند این صنعت را از مدار فشار بیرون آورد و آن را به جایگاه شایسته‌اش در بازارهای منطقه‌ای و صادراتی برساند.

حمیدرضاییاتی‌نیا

روزنامه نگار

است تا تمامی ارکان بخش تعاون، فرصت بالندگی در این بستر حرفه‌ای را بیابند.

سرمایه خارجی؛ فراتر از پول

رایزنی با سازمان سرمایه‌گذاری خارجی، حلقه‌ای راهبردی در زنجیره تأمین منابع برای بخش تعاون است. جذب سرمایه خارجی نه‌تنها نقدینگی مورد نیاز پروژه‌های بزرگ یا ظرفیت‌های صادراتی را تأمین می‌کند، بلکه مسیر دسترسی تعاونی‌ها به فناوری نوین، دانش فنی، شبکه تجاری جهانی و الگوهای مدیریت بین‌المللی را هموار می‌سازد. برای تعاونی‌های تولیدی، این همکاری فراتر از ورود پول است؛ چراکه کیفیت محصول و استانداردهای مدیریتی را ارتقا داده و توان رقابتی بنگاه را در بازارهای مقصد افزایش می‌دهد. تعاونی‌هایی که در معرض فناوری‌های جدید و تجربه‌های مدیریتی متفاوت قرار می‌گیرند، فرصتی بی‌نظیر برای بازنگری در فرایندهای تولید و کاهش هزینه‌ها می‌یابند. البته جلب اعتماد شرکای خارجی، منوط به ارائه پروژه‌هایی با صرفه اقتصادی روشن، ساختار مدیریتی منسجم و شفافیت مالی دقیق است. در واقع، تنوع بخشی به منابع مالی از طریق سرمایه‌گذاری خارجی، نه صرفاً راهی برای رفع نیاز نقدی، که فرصتی برای ارتقای کیفیت و اصلاح ساختار درونی بخش تعاون است. این رویکرد، در صورت همراهی با شفافیت و مدیریت حرفه‌ای، می‌تواند بنیان رقابتی تعاونی‌ها را تقویت کرده و آن‌ها را به بازیگران جدی‌تری در عرصه اقتصاد بین‌الملل تبدیل کند.

تولید و اشتغال؛ مقصد نهایی

تأمین مالی تعاونی‌ها را نمی‌توان به مسئله‌ای صرفاً بانکی یا حسابداری تقلیل داد. منابع مالی زمانی ارزش اقتصادی پیدا می‌کنند که به تولید، سرمایه‌گذاری، اشتغال، توسعه خدمات و تکمیل زنجیره‌های اقتصادی منجر شوند. تعاونی‌ها در حوزه‌های متنوع مانند تولید، خدمات، مسکن، کشاورزی و صنعت فعالیت دارند و تقویت توان مالی آنها می‌تواند فرصت‌های شغلی مستقیم و غیرمستقیم ایجاد کند. راه‌اندازی یک خط تولید، توسعه یک واحد خدماتی، تکمیل پروژه مسکن یا بازگرداندن طرحی نیمه‌تمام به چرخه فعالیت، فقط برای همان تعاونی پیامد ندارد؛ تأمین‌کنندگان مواد اولیه، پیمانکاران، توزیع‌کنندگان و دیگر فعالان زنجیره نیز از تداوم این فعالیت منتفع می‌شوند. با این حال، ایجاد ابزارهای مالی به‌تنهایی برای موفقیت این سیاست کافی نیست. تعاونی‌ها باید بتوانند با فرآیندی روشن، سریع و متناسب با توان خود به منابع دسترسی پیدا کنند. کاهش بروکراسی، تسهیل اعتبارسنجی، ارائه مشاوره تخصصی و طراحی سازوکارهای ساده، شرط فراگیر شدن مسیریهای تازه تأمین مالی است. اگر دسترسی به منابع تنها برای تعاونی‌های بزرگ امکان‌پذیر باشد، بخش مهمی از هدف سیاست‌گذاری از میان خواهد رفت. تعاونی‌های کوچک و متوسط، با وجود محدودیت‌های اداری و مالی، در بسیاری از مناطق ظرفیت مهمی برای تولید، ارائه خدمات و ایجاد اشتغال دارند. بنابراین، ابزارهای مالی باید با اندازه، ماهیت فعالیت و توان بازپرداخت آنها تناسب داشته باشد. ارتباط نزدیک‌تر تعاونی‌ها با بانک‌ها، بازار سرمایه، صندوق توسعه ملی، ابزارهای غیرنقدی و نهادهای سرمایه‌گذاری خارجی، آنها را به ارائه اطلاعات دقیق‌تر و برنامه اقتصادی شفاف‌تر وادار می‌کند. این الزام، در صورت اجرای درست، به حرفه‌ای‌تر شدن مدیریت، تقویت برنامه‌ریزی بلندمدت، بهبود مدیریت ریسک و استفاده کارآمدتر از منابع می‌انجامد. در این شرایط، تأمین مالی فقط پول مورد نیاز را فراهم نمی‌کند، بلکه به محرکی برای اصلاح ساختار اقتصادی و مدیریتی تعاونی‌ها تبدیل می‌شود. چشم‌انداز مطلوب، ایجاد نظامی چندلایه است که در آن بانک‌ها تنها تأمین‌کنندگان منابع نباشند. نیازهای کوتاه‌مدت می‌تواند از مسیر بانکی پاسخ بگیرد، در حالی که طرح‌های بلندمدت از منابع توسعه‌ای، بازار سرمایه یا سرمایه خارجی استفاده کنند و اوراق گام نیز بخشی از پرداخت‌های نقدی زنجیره تولید را پوشش دهد. موفقیت این مسیر، به عملیاتی شدن مذاکرات و تفاهم‌نامه‌ها، دسترسی عادلانه و قواعد شفاف وابسته است. تعاونی‌ها به نسخه‌ای واحد نیاز ندارند؛ بلکه به مجموعه‌ای هماهنگ از ابزارهای متناسب نیازمندند. در صورت تحقق این هدف، افزایش سرمایه به رشد تولید، تکمیل پروژه‌ها، نوسازی بنگاه‌ها، ایجاد اشتغال و تقویت جایگاه تعاون در اقتصاد کشور منجر خواهد شد.

دهد و توان رقابت بنگاه را افزایش دهد. هر اندازه ابزار تأمین مالی با نیاز واقعی پروژه هماهنگ‌تر باشد، احتمال موفقیت آن نیز بیشتر خواهد شد. طرحی که نیاز ارزی دارد، نباید با منابعی تأمین شود که فقط برای هزینه‌های جاری طراحی شده‌اند؛ همان‌طور که سرمایه در گردش یک تعاونی کوچک نباید در فرایندی پیچیده و متناسب با پروژه‌های بزرگ گرفتار شود. تأمین مالی هدفمند می‌تواند فاصله میان ایده و اجرا را کوتاه کند. در بسیاری از موارد، تعاونی از بازار مناسب، ظرفیت تولید یا طرح اقتصادی قابل قبول برخوردار است، اما کمبود منابع مانع آغاز یا ادامه فعالیت می‌شود. طرحی که روی کاغذ آماده اجراست، در نبود سرمایه به پروژه‌ای متوقف تبدیل می‌شود. ورود منابع مناسب، می‌تواند این سرمایه‌گذاری‌های معطل‌مانده را دوباره به چرخه اقتصاد بازگرداند.

اوراق گام؛ حلقه زنجیره

تأمین مالی غیرنقدی و بهره‌گیری از اوراق گام، راهکاری راهبردی برای کاهش فشار نقدینگی بر تعاونی‌هاست. چالش اصلی بسیاری از بنگاه‌ها نه فقدان ظرفیت اقتصادی، بلکه ناهماهنگی زمانی میان پرداخت هزینه‌های جاری و وصول درآمدهای آتی است. تولیدکننده برای استمرار فعالیت نیازمند مواد اولیه است، در حالی که نقدینگی‌اش در زنجیره عرضه قفل شده است. اوراق گام با ایجاد تعهدی معتبر میان تعاونی و تأمین‌کننده، امکان تسویه بدون نیاز به جریان نقد فوری را فراهم کرده و منابع نقدی بنگاه را برای هزینه‌های حیاتی‌تر حفظ می‌کند. این ابزار، افزون بر پیونددهی حلقه‌های تولید، فشار را از شبکه بانکی می‌کاهد و تداوم تولید را تضمین می‌کند. تقویت شفافیت در روابط مالی بین تولیدکننده، تأمین‌کننده و خریدار، برنامه‌ریزی اقتصادی را تسهیل کرده و پیوندهای تجاری را انسجام می‌بخشد. با این حال، اثربخشی این سازوکار در گرو اعتبارسنجی دقیق، ایجاد اعتماد میان طرفین زنجیره و سادگی در قواعد اجرایی است. تنها در صورتی که دسترسی به این ابزار ساده و فرایندها قابل فهم باشد، تعاونی‌ها می‌توانند از اعتبار ایجادشده در زنجیره تولید، به‌عنوان موتور محرکه فعالیت‌های خود بهره ببرند. بنابراین، گذار به تأمین مالی غیرنقدی، نه یک انتخاب، که ضرورتی برای مدیریت پایداری در زیست‌بوم تعاونی‌های کشور محسوب می‌شود.

بورس؛ مدرسه شفافیت مالی

بازار سرمایه، مسیری کلیدی برای گسترش مقیاس مالی تعاونی‌ها و عبور از محدودیت‌های تسهیلات بانکی است. پروژه‌های بزرگ مقیاس با اتکا به ابزارهای متنوع این بازار، قادر به جذب سرمایه برای جهش‌های توسعه‌ای خواهند بود. ورود به بورس اما فراتر از تأمین مالی، عاملی برای ارتقای استانداردهای حکمرانی شرکتی محسوب می‌شود. الزاماتی نظیر شفافیت اطلاعاتی، تقویت سیستم‌های حسابداری و بهبود ساختار نظارتی، تعاونی‌ها را ناگزیر به انجام اصلاحات ساختاری می‌کند. ارائه تصویر روشن از عملکرد اقتصادی و چشم‌انداز آتی، اعتماد سرمایه‌گذاران را جلب کرده و ریسک‌های تصمیم‌گیری را کاهش می‌دهد. این شفافیت، بنیانی برای تعریف پروژه‌هایی فراهم می‌آورد که تأمین مالی آن‌ها از شبکه بانکی امکان‌پذیر نیست. با این حال، این فرایند مستلزم نگاهی تفکیک‌شده است؛ چراکه توانمندی ساختاری تعاونی‌های کوچک با نمونه‌های بزرگ متفاوت است. سیاست‌گذاری توسعه مالی باید با طراحی ابزارهای متناسب به بلوغ مدیریتی بنگاه‌ها، از ایجاد نابرابری در دسترسی به منابع جلوگیری کند. بدون لحاظ کردن این ظرایف، بازار سرمایه به عرصه‌ای محدود بدل خواهد شد. بهره‌گیری هوشمندانه از این ظرفیت، نیازمند همراهی ابزارهای بورس با اصلاحات درونی



صندوق توسعه ملی برگزار شده است. او همچنین از پیگیری استفاده از اوراق گام و ظرفیت بورس، مذاکره با سازمان بورس برای فعال‌تر شدن بخش تعاون در بازار سرمایه و تفاهم با سازمان سرمایه‌گذاری خارجی خبر داده است. این مجموعه اقدامات نشان می‌دهد سیاست‌گذاری در بخش تعاون به‌سوی معماری متنوع منابع مالی، کاهش وابستگی به یک کانال محدود و طراحی ابزارهای متناسب با نیازهای گوناگون تعاونی‌ها حرکت می‌کند؛ رویکردی که امکان برنامه‌ریزی و توسعه پایدار را افزایش خواهد داد.

ریال و ارز؛ پشتوانه توسعه

رایزنی با صندوق توسعه ملی برای فراهم کردن امکان تأمین مالی ریالی و ارزی، یکی از مهم‌ترین محورهایی این مسیر تازه است. تعاونی‌هایی که طرح‌های بزرگ تولیدی یا توسعه‌ای در اختیار دارند، معمولاً تنها با کمبود نقدینگی روزمره مواجه نیستند؛ بلکه برای خرید تجهیزات، نوسازی ماشین‌آلات، توسعه خطوط تولید و دستیابی به فناوری‌های جدید نیز به منابع قابل توجه نیاز دارند. تأمین مالی ریالی می‌تواند بخشی از نیاز این تعاونی‌ها به سرمایه داخلی را پوشش دهد. در مقابل، منابع ارزی برای پروژه‌هایی اهمیت دارد که اجرای آنها به واردات ماشین‌آلات، تجهیزات یا فناوری‌های جدید وابسته است. تعاونی‌های تولیدی و صنعتی، به‌ویژه آنهایی که برای افزایش بهره‌وری نیازمند نوسازی هستند، از چنین ظرفیتی بیشترین استفاده را خواهند برد. دسترسی به منابع ارزی البته تنها مسئله خرید تجهیزات نیست. فناوری جدید می‌تواند کیفیت تولید را ارتقا دهد، هزینه‌ها را کاهش

بخش تعاون برای عبور از تنگنای مالی و ایفای نقشی مؤثرتر در اقتصاد کشور، به منابعی پایدار، متنوع و متناسب با نیازهای خود نیاز دارد. تعاونی‌ها ظرفیت افزایش تولید، توسعه خدمات، تکمیل طرح‌های نیمه‌تمام، نوسازی تجهیزات، تأمین مواد اولیه و خلق فرصت‌های شغلی تازه را دارند؛ اما محدودیت نقدینگی، فاصله میان توان و عملکرد آنان را عمیق‌تر کرده است. اکنون، پیگیری تأمین مالی ریالی و ارزی از مسیر صندوق توسعه ملی، بهره‌گیری از اوراق گام و ابزارهای غیرنقدی، فعال‌سازی ظرفیت بورس و جذب سرمایه خارجی، چشم‌اندازی تازه گشوده است؛ چشم‌اندازی که می‌تواند سرمایه را به تولید، اشتغال، شفافیت و مدیریت حرفه‌ای پیوند بزند.

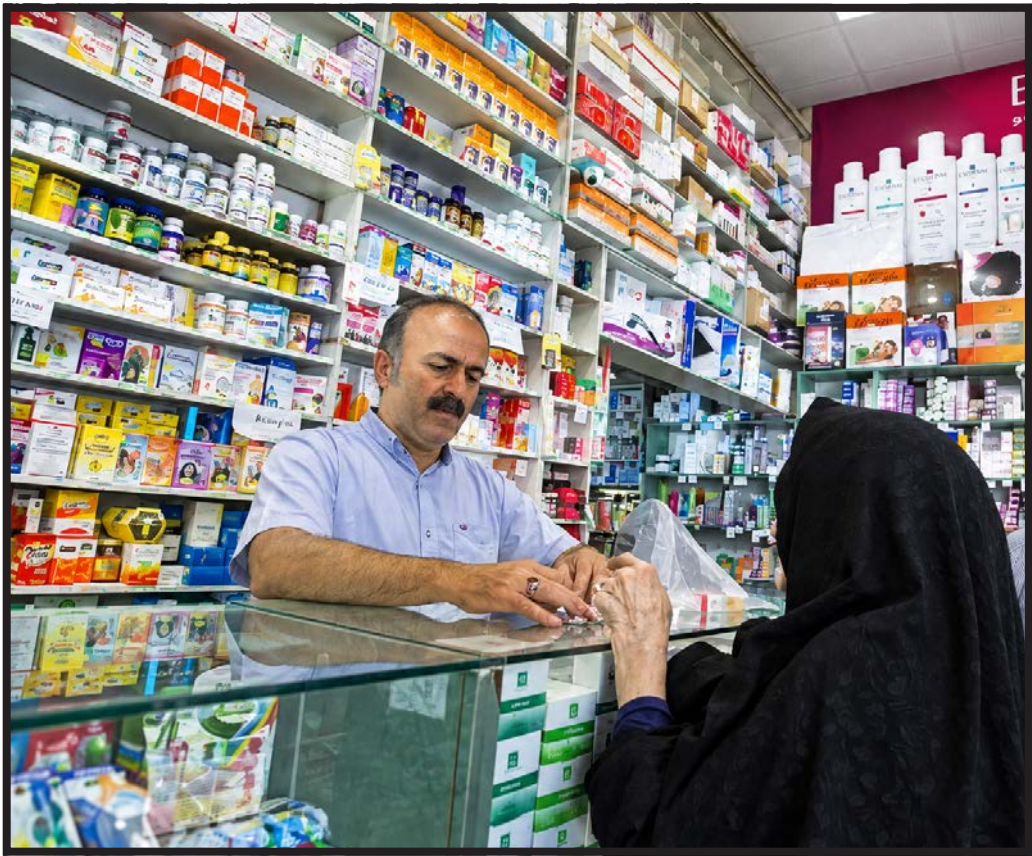
منابع متنوع، افق تازه تعاون

بخش تعاون سال‌هاست با تناقضی جدی روبه‌روست: ظرفیت اقتصادی آن بالاست، اما منابع منظم و قابل پیش‌بینی برای بالفعل کردن این ظرفیت در دسترس نیست. تعاونی‌ها در تولید، خدمات، کشاورزی، مسکن و صنعت فعال‌اند و هرکدام، متناسب با اندازه، نوع فعالیت و مرحله رشد، نیاز مالی متفاوتی دارند؛ از سرمایه کوتاه‌مدت برای خرید مواد اولیه تا منابع بلندمدت برای تأمین ماشین‌آلات، تکمیل پروژه‌ها و توسعه واحدهای تولیدی. بنابراین، نسخه واحد و انکاسی صرف به تسهیلات بانکی پاسخگوی نیازهای این بخش نیست و باید مسیریهای تأمین مالی متنوع شود. مجید صرفی، معاون امور تعاون وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، اعلام کرده است تأمین مالی غیرنقدی در دستور کار قرار گرفته و برای تأمین مالی ریالی و ارزی نیز جلسات متعددی با

تأمین مالی متنوع، زمانی به توسعه واقعی تعاونی‌ها منجر می‌شود که پنج شرط هم‌زمان فراهم باشد: نخست، ابزار مالی باید با اندازه و نوع فعالیت تعاونی تناسب داشته باشد؛ دوم، فرایند دسترسی به منابع باید روشن، سریع و کم‌هزینه طراحی شود؛ سوم، اعتبارسنجی نباید به مانعی پیچیده برای تعاونی‌های کوچک و متوسط تبدیل شود؛ چهارم، شفافیت مالی و گزارش‌دهی منظم باید به بخشی از مدیریت روزمره تعاونی‌ها بدل شود؛ پنجم، منابع

جذب‌شده باید به تولید، تکمیل پروژه، افزایش بهره‌وری و ایجاد اشتغال هدایت شود. تنوع منابع، وابستگی به تسهیلات بانکی را کاهش می‌دهد، اما بدون مدیریت حرفه‌ای، برنامه اقتصادی روشن و نظارت مؤثر، نتیجه پایدار نخواهد داشت. مسیر تازه تأمین مالی هنگامی موفق است که بانک، صندوق توسعه ملی، بازار سرمایه و سرمایه‌گذار خارجی، نه رقیب یکدیگر، بلکه اجزای مکمل یک نظام مالی فراگیر باشند.

۵ شرط عبور از تنگنای مالی



زنجره دارو زیر فشار جنگ و نقدینگی

نوسان ارز، تورم نهاده‌ها، مطالبات معوق و اختلال مسیرهای وارداتی، صنعت دارو را پیش از جنگ در آستانه شکنندگی قرار داده بود

گزارش تحلیلی معاونت مطالعات اقتصادی و آینده‌پژوهی اتاق بازرگانی تهران با عنوان «بررسی پیامد جنگ بر زنجره ارزش دارو» که در فروردین سال جاری منتشر شد، ابعاد مختلف آسیب‌پذیری‌ها، چالش‌های کلیدی و راهکارهای عملیاتی استمرار تولید و توزیع دارو را پس از شوک‌های ناشی از جنگ تحمیلی سوم مورد ارزیابی جامع قرار داده است.

بعدی وابستگی قرار دارند که اهمیت ملزومات بسته‌بندی استاندارد می‌مانند پوکه‌ها و جعبه‌ها را نشان می‌دهد. بخش‌های عمده‌فروشی و خرده‌فروشی (۰۰۳۹۶) و حمل‌ونقل جاده‌ای (۰۰۱۴۷) نیز شریان انتقال فیزیکی کالا را تشکیل می‌دهند. پیوندهای درون‌صنعتی: ضریب ۰۰۲۸ برای خودصنعت دارو نشان‌دهنده تبادل محصولات واسطه‌ای و نیمه‌ساخته میان شرکت‌های داخلی است. این پیوندها ثابت می‌کنند که شوک‌های قیمتی و ارزی از بخش‌های بالادستی سریعاً به صنعت دارو منتقل شده و در صورت تثبیت دستوری قیمت فروش، کل زنجره را دچار بحران نقدینگی می‌کند.

منطقه، از مهم‌ترین اقلام صادراتی است. در بخش واردات، ۱۲۳ میلیون دلار آنتی‌بیوتیک از چین تأمین می‌شود و اقلامی مانند اینزوسیان‌ها و متیونین به امارات وابستگی دارند. همچنین ۴۴۵ میلیون دلار داروی خرده‌فروشی وارد می‌شود و ۶۲ درصد نیاز آسولین از دانمارک تأمین می‌شود. امارات، به‌ویژه جبل‌علی، نیز هاب اصلی واردات بوده است. مسدودشدن این مسیر در جنگ، هزینه حمل‌ر ۳۰ تا ۵۰ درصد افزایش داده و انتقال به مسیرهای جایگزین، زمان تریخیس و ریسک آسیب به داروهای حساس را بالا برده است.

حملات دشمن نبودند، اما به‌صورت غیرمستقیم آسیب دیدند و این اثر غیرمستقیم موجب شد تولید فرآورده‌های تریزینی و سرم تحت تأثیر قرار بگیرد. لازم به ذکر است اهمیت این قبیل اقلام در شرایطی که نیاز اورژانسی به سرم به دلیل مجروحان جنگی افزایش می‌یابد، دوجندان می‌شود. مراکز پخش و انبارها: آسیب و تخریب انبارها و شعب شرکت‌های پخش، خسارات مالی و در مواردی جانی بر جای گذاشت و ذخایر دارویی را نیز از بین برد. موضوع مراکز پخش و انبارها در خصوص لجستیک داخلی است، اما در سطح بین‌المللی نیز مسیر اصلی واردات دارو و مواد اولیه از طریق امارات مسدود شد. این اتفاق دسترسی به کالاهایی را که پیش از جنگ خریداری شده بود، غیرممکن کرد و هزینه حمل‌ونقل را به دلیل نیاز به استفاده از مسیرهای جایگزین افزایش داد. سرمایه‌انسانی و نیروی کار: شهادت و مجروح شدن برخی از کارکنان در شرکت‌های دارویی موجب نگرانی آنها و نیز کارفرمایان شد، اما با توجه به شرایط اضطرار جنگی، کارکنان بخش خصوصی تا آخرین لحظات برای تأمین داروهای اورژانسی در محل کار خود باقی ماندند. با این حال، تخریب برخی واحدها منجر به آغاز روند تعدیل نیرو و بیکاری ناشی از جنگ شده است که خود یک بحران اجتماعی جدید را شکل می‌دهد.

بررسی ماتریس داده-ستانده سال ۱۴۰۰ بانک مرکزی نشان می‌دهد که صنعت داروسازی وابستگی بالایی به سایر بخش‌های اقتصادی دارد. وابستگی شدید به صنایع شیمیایی: بخش تولید مواد شیمیایی و فرآورده‌های شیمیایی با ضریب پیوند پیشین ۰۰۲۲۳، قوی‌ترین پیوند را با دارو دارد. این بدان معناست که هرگونه شوک یا اختلال در صنایع بالادستی پتروشیمی مستقیماً تولید و بهای تمام‌شده دارو را تحت تأثیر قرار می‌دهد. صنایع بسته‌بندی و لجستیک: فرآورده‌های لاستیکی و پلاستیکی با ضریب ۰۰۵۴۸ و کاغذ و فرآورده‌های کاغذی با ضریب ۰۰۴۸۱ در رتبه‌های

تحلیل تجارت خارجی ایران در حوزه دارو و مواد اولیه، در دو فصل ۲۹ و ۳۰ کتاب مقررات صادرات و واردات نشان می‌دهد این صنعت با وابستگی‌های قابل‌توجهی در مبادی تأمین و بازارهای صادراتی مواجه است. در فصل ۲۹، متانول با بیش از ۲ میلیارد دلار و اتیلن گلیکول با ۴۵۲ میلیون دلار، از اقلام مهم پتروشیمی هستند که ۸۳ تا ۱۰۰ درصد بازار آنها به چین متمرکز است و ریسک تجاری بالایی ایجاد می‌کند. در بخش دارویی، صادرات آنتی‌سرم‌ها و فرآورده‌های خونی به آلمان و داروهای خرده‌فروشی به بازارهای

جنگ ۱۲ روزه در بهار و تابستان ۱۴۰۴، اولویت‌های نظام سلامت را تغییر داد. پیش از آن، تمرکز صنعت دارو بر ذخیره‌سازی استراتژیک طبق برنامه هفتم توسعه بود، اما بروز حملات باعث شد تمرکز به سمت تأمین فوری دارو و بازاریابی شبکه توزیع سوق پیدا کند. با خروج گسترده مردم از شهرهای اصلی و مهاجرت به مناطق امن، الگوی مصرف دارو نیز تغییر کرد و شرکت‌های پخش در کوتاه‌ترین زمان ممکن، موجودی انبارها را منطبق با پراکندگی جدید جمعیت در مناطق مهاجرپذیر بازتوزیع کردند. این جابه‌جایی انسانی در کنار ناامنی مسیرها، فشار مضاعفی بر شبکه توزیع وارد کرد. در جنگ تحمیلی سوم به زیرساخت‌های دارویی کشور آسیب وارد شد که موارد زیر، بخشی از این آسیب‌هاست: توان مهندسی و تجهیزات: یکی از ضربات واردشده در اثر جنگ، تخریب شرکت‌هایی بود که سازنده تجهیزات مورد استفاده در خطوط تولید صنایع داروسازی بودند. این آسیب، بر توان داخلی بازسازی و نوسازی خطوط تولید مواد مؤثره دارویی، اثرگذار است. علاوه بر این، تخریب شرکت‌های تحقیق و توسعه و تولید برخی مواد مؤثره با فناوری بالا نیز می‌تواند بر تولید این داروها اثرگذار باشد. تولید محصولات استریل و سرم: برخی کارخانه‌ها هدف مستقیم

پیشنهاد می‌شود اجرای قیمت‌گذاری در دو مرحله اصلاح شود. نخست، جبران تورم و هزینه‌های اعمال نشده سال گذشته و دوم، پوشش هزینه‌های تولید فعلی بر اساس نرخ‌های جدید ارز و دستمزد. همچنین لازم است برای کالاهایی که ارز ترجیحی دریافت نمی‌کنند، قیمت‌گذاری آزاد شود. ۳- دیگر تسهیلات ارزی و گمرکی قابل پیشنهاد، پذیرش برات اسنادی بدون تعهد بانکی است. برای کالاهایی که ارز آنها توسط خود شرکت بدون انتقال ارز تأمین می‌شود، گمرک و سازمان غذا و دارو باید اجازه تریخیس فوری با حداقل اسناد و بدون نیاز به کدهای ساتا یا سپرده‌گذاری بانکی صادر کنند. فعالان اقتصادی خواستار پذیرش برات اسنادی مدت‌دار بدون تعهد سیستم بانکی هستند تا نقدینگی ریالی آنها در بانک‌ها حبس نشود. همچنین تسهیل مسیرهای لجستیکی جدید از طریق عمان، چابهار و کریدور ریلی آسیای میانه به جای هاب مسدودشده امارات ضروری است. ۴- علاوه بر این، پیشنهاد می‌شود دولت و بانک مرکزی به‌منظور کاهش نیاز

دارو تنها کالایی است که همه فرایندهای آن تحت نظارت مستقیم دولت است. با این حال، صنعت داروسازی ایران در شرایطی وارد بحران جنگ شد که پیش از آن نیز تحت فشار شدید ناشی از نوسانات ارزی، تورم تولید و بحران نقدینگی قرار داشت. سیاست تک‌نرخی شدن ارز و انتقال نرخ تخصیص از تالار اول به تالار دوم موجب شد هزینه‌های تأمین مواد اولیه، واسطه‌های شیمیایی و ملزومات بسته‌بندی جهش ناگهانی داشته باشد. عدم تأمین به‌موقع ارز، تعادل واسطه‌های ارزی و بین‌بست در انتقال پول، اعتبار بین‌المللی شرکت‌های ایرانی را نزد تأمین‌کنندگان خارجی خدشه‌دار کرد. همچنین نرخ تورم در نهاده‌های جانبی نظیر مواد بسته‌بندی (شیشه، مقوا، فویل آلومینیوم) حتی از تورم مواد اولیه دارویی پیشی گرفت، در حالی که سیستم قیمت‌گذاری دستوری بدون توجه به افزایش بهای تمام‌شده، قیمت‌های قدیمی را اعمال می‌کرد. این ناترازی مالی با انباشت مطالبات معوق از دانشگاه‌های علوم پزشکی و مراکز درمانی دولتی و همچنین اعمال سیاست‌های انقباضی شبکه‌بانکی عمیق‌تر شد. تولیدکنندگان که مجبور به خرید نقدی یا پیش‌پرداخت نهاده‌ها بودند، با بازگشت سرمایه با تأخیرهای یک‌ساله مواجه شدند.

زنجره ارزش دارو مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته از فرایندهای تخصصی است که اختلال در هر حلقه آن می‌تواند کل مسیر تأمین دارو را با مشکل مواجه کند. در بخش تحقیق و توسعه، آسیب به زیرساخت‌ها علاوه بر خسارت فیزیکی، جریان دانش فنی بومی را مختل و وابستگی به فناوری خارجی را افزایش می‌دهد. در توسعه بالینی و رگولاتوری نیز اجرای کامل الزامات سخت‌گیرانه GMP در شرایط بحران می‌تواند به گلوگاه و موجب حبس کالا در انبارها شود. تأمین مواد اولیه، به‌ویژه نهاده‌های شیمیایی، از نقاط حساس این زنجره است؛ به‌طوری که بیش از ۲۲ درصد نهاده‌های مستقیم تولید دارو از بخش شیمیایی تأمین می‌شود. در مرحله تولید نیز وابستگی به برق، سوخت اضطراری و تجهیزات جانبی، آسیب‌پذیری خطوط را افزایش می‌دهد. کمبود اقلامی مانند فویل آلومینیوم و پلی‌سیل، همراه با اختلال لجستیکی، خروج محصول را دشوار می‌کند. از سوی دیگر، قیمت‌گذاری دستوری، انباشت مطالبات و کمبود نقدینگی، تداوم تولید را تهدید کرده است. در نهایت، جابه‌جایی جمعیت و تخریب انبارهای پخش، توزیع مویرگی و دسترسی به دارو را با چالش مواجه کرده است.

گزارش اتاق بازرگانی برای مقابله با بحران و تضمین استمرار زنجره تأمین دارو، اقدامات زیر پیشنهاد کرده است: ۱- بررسی چالش‌های زنجره ارزش دارو و شوک‌های وارده به آن طی جنگ، نشان می‌دهد در بدنه ستادی دولت ناهماهنگی وجود دارد و دولت فاقد آرایش جنگی در سازمان‌های متولی دارو است. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود در سازمان غذا و دارو یا وزارت بهداشت، مدیریت بحران جنگ به‌صورت واحد انجام شود و تصمیم‌گیری‌ها فراتر از بروکراسی زمان‌صلح باشد. این مدیر باید قدرت تصمیم‌گیری لحظه‌ای داشته باشد و بتواند ناهماهنگی بین دستگاه‌هایی نظیر بانک مرکزی، گمرک و وزارت صمت را رفع کند. ۲- پیشنهاد دیگر، اصلاح فوری نظام قیمت‌گذاری است، چرا که صنعت دارو نمی‌تواند با تورم بالای ۵۰ درصد در نهاده‌ها و افزایش بیش از ۱۴۰ درصدی هزینه‌ها، با مدل‌های قبلی قیمت‌گذاری به تولید ادامه دهد.

سعیده شفیعی روزنامه نگار

اختلال در تأمین مواد اولیه، آسیب به تجهیزات و انبارها و تغییر الگوی مصرف، ظرفیت تاب‌آوری صنعت دارو را در معرض آزمون جدی قرار داد



امنیت دارویی؛ قربانی کمبود نقدینگی

جنگ، تنها ساختمان‌ها و زیرساخت‌های فیزیکی را هدف نمی‌گیرد؛ گاه آسیب اصلی آن در نقاطی رخ می‌دهد که بازسازی‌شان صرفاً با ترمیم دیوار و سقف ممکن نیست. در جریان جنگ اخیر، ۵۰۴ ساختمان درمانی، بهداشتی، اورژانس پیش‌بیمارستانی و مراکز تولیدی آسیب دیدند و برآورد اردیبهشت‌ماه، ارزش این خسارت‌ها را حدود ۵۰۱ هزار میلیارد تومان اعلام کرد؛ رقمی که با گذشت زمان و افزایش هزینه‌ها، طبیعتاً دیگر نمی‌تواند تصویر دقیقی از هزینه امروز بازسازی باشد. وزارت بهداشت توانست با استفاده از منابع خود، بیمارستان‌ها، مراکز اورژانس و واحدهای بهداشتی آسیب‌دیده را دوباره راه‌اندازی کند، اما بخش تولید همچنان در انتظار حمایت مالی است. مسأله زمانی جدی‌تر می‌شود که بدانیم مراکز ماندن توفیق دارو، انستیتو پاستور رازی و دیگر واحدهای تولیدی آسیب‌دیده، صرفاً ساختمان یا کارخانه نیستند؛ بخشی از ظرفیت راهبردی کشور برای تأمین دارو و واکنش‌اند. ایران با بیش از یک قرن تجربه در سرم‌سازی و واکنس‌سازی، دانش و تجهیزات لازم برای تولید این محصولات را در اختیار دارد و در مقاطعی توانسته بود وابستگی خود به واردات واکنس را تا حد زیادی کاهش دهد. در حوزه داروهای بیماری‌های خاص، به‌ویژه داروهای سرطان و بیماری‌های صعب‌العلاج نیز سیاست تولید داخلی دنبال شده است. با این حال، فاصله میان ظرفیت تولید و جایگاه صادراتی کشور همچنان قابل توجه است؛ تحریم‌ها و دشواری دریافت برخی تأییدیه‌های بین‌المللی، راه‌رود شرکت‌های ایرانی به بازارهای جهانی را محدود کرده است. در چنین شرایطی، توسعه بازارهای منطقه‌ای و رفع موانع صادراتی باید بخشی از سیاست حفظ و تقویت صنعت دارو باشد. طی پنج، شش سال گذشته تولید مواد اولیه دارویی در داخل شتاب گرفته، اما هنوز بخش قابل‌توجهی از این مواد وارداتی است. ظرفیت افزایش تولید داخلی وجود دارد و تداوم این مسیر می‌تواند هم‌وابستگی را کاهش دهد و هم قدرت صادراتی صنعت را افزایش دهد. با این همه، تحقق این هدف بدون اصلاح محیط اقتصادی تولید دشوار خواهد بود. برنامه هفتم توسعه بر افزایش سهم سلامت از تولید ناخالص داخلی تأکید دارد، اما محدودیت منابع، فشار بر این بخش را تشدید کرده و یکی از نمودهای آن، قیمت‌گذاری دستوری دارو است؛ سیاستی که می‌تواند میان هزینه واقعی تولید و قیمت فروش شکافی ایجاد کند که ادامه فعالیت تولیدکننده را دشوار می‌سازد. در سوی دیگر زنجره، بدهی بیمه‌ها به داروخانه‌ها همین فشار را تشدید می‌کند. داروخانه‌ای که گاه هشت تا ۹ ماه در انتظار دریافت مطالبات خود از بیمه‌هاست، توان محدودی برای پرداخت بدهی به شرکت دارویی دارد و شرکت دارویی نیز در نهایت با مشکل نقدینگی برای پرداخت هزینه‌های کارخانه روبه‌رو می‌شود. این زنجره معیوب، اگر اصلاح نشود، می‌تواند از یک مشکل مالی به تهدیدی برای تداوم تولید تبدیل شود. بنابراین حمایت از مراکز آسیب‌دیده پس از جنگ، صرفاً جبران یک خسارت نیست؛ دفاع از ظرفیت تولیدی و امنیت دارویی کشور است.

میراث فرهنگی و منطق مشارکت

کمبود بودجه، نیروی متخصص و فرسایش بوروکراسی، دولت را به سوی مدل های مشارکتی سوق داده؛ مدل هایی که فقط با نظارت سختگیرانه معنا می یابند



به عنوان یک سازوکار کاهش بار مالی دولت و افزایش کارآمدی مطرح می شود. تکلیف برنامه هفتم توسعه نیز همین مسیر را تقویت کرده است؛ جایی که وزارت میراث فرهنگی را موظف می کند رأسا یا با همکاری بخش خصوصی به مرمتلیف قانونی بهاری از ابنیه تاریخی بپردازد. با این حال، هر تکلیف قانونی به خودی خود پاسخ مسئله نیست، زیرا ورود سرمایه گذار خصوصی زمانی مفید است که منطق حفاظت را تضعیف نکند.

مرز ظریف مشارکت

هسته اصلی بحث در همین جا شکل می گیرد: مشارکت عمومی-خصوصی با خصوصی سازی یکی نیست. در مدل مشارکتی، دولت همچنان مالکیت و مسئولیت نهایی دارایی تاریخی را حفظ می کند و بخش خصوصی در چارچوب قرارداد، بخشی از هزینه ها، ریسک ها، مدیریت و بهره برداری را بر عهده می گیرد. اما در خصوصی سازی، اختیار و حتی مالکیت می تواند به بخش خصوصی منتقل شود. این تفاوت در حوزه میراث از اهمیت اساسی برخوردار است، زیرا میراث فرهنگی یک دارایی عادی و قابل سنجش صرف با نرخ بازده نیست. ارزش یک بنای تاریخی فقط در زمین، اجاره، گردشگری یا قابلیت تبدیل آن به هتل و رستوران خلاصه نمی شود؛ بخش مهمی از ارزش آن در هویت، حافظه تاریخی و حق دسترسی عمومی نهفته است. از همین رو، گزارش نسبت به خصوصی سازی بی ضابطه هشدار می دهد. تجربه های جهانی نشان داده اند که اگر مرز میان حفاظت و سودآوری روشن نباشد، سرمایه گذار ممکن است به سمت بیشینه سازی درآمد حرکت کند و به تدریج منطق اصالت، پایداری و اصالت تاریخی را به حاشیه براند. بنابراین پرسش درست این نیست که میراث باید تماما در دست دولت بماند یا به بازار واگذار شود؛ پرسش اصلی آن است که چگونه می توان رابطه ای طراحی کرد که سرمایه را به خدمت حفاظت بگیرد، نه حفاظت را به خدمت سود.

الگوهای مشارکت عمومی

گزارش، الگوهای مشارکت در حوزه حفاظت از بناهای تاریخی را بر اساس حضور بازیگران مختلف به چهار دسته تقسیم می کند: عمومی-خصوصی، عمومی-خصوصی-مردمی، عمومی-مردمی و خصوصی-مردمی. در مدل عمومی-خصوصی، دولت

و بخش خصوصی برای مرمت، نگهداری و بهره برداری از بنا همکاری می کنند؛ دولت سیاست گذاری، تعیین استاندارد و نظارت را بر عهده دارد و بخش خصوصی سرمایه، تخصص و توان مدیریتی را وارد می کند. این مدل، متداول ترین شکل مشارکت حمایت عمومی کاربرد دارد. نمونه هرکولانیوم ایتالیا را فعال می کند و هم مسئولیت حاکمیتی را حفظ می نماید. در مدل عمومی-خصوصی-مردمی، ضلع سوم یعنی جامعه مدنی و ساکنان محلی نیز وارد صحنه می شوند. اهمیت این الگو در آن است که مردم محلی می توانند میان دولت، سرمایه گذار و جامعه، پیوند اجتماعی ایجاد کنند و مانع از آن شوند که پروژه فقط یک معامله اقتصادی باقی بماند. در مدل عمومی-مردمی، دولت و نهادهای مردمی بدون حضور مستقیم بخش خصوصی همکاری می کنند؛ الگویی که برای پژوهش، مراقبت، ترویج و جلب حمایت عمومی کاربرد دارد. نمونه هرکولانیوم ایتالیا نشان می دهد نهادهای مردمی می توانند در تأمین مالی، مدیریت، تحقیق و مرمت نقش جدی داشته باشند. مدل خصوصی-مردمی نیز اگرچه کمتر رایج است، اما در برخی بناهای کم نام تر می تواند به احیا و حفظ آنها کمک کند. جمع بندی این بخش روشن است: برای میراث، یک نسخه واحد وجود ندارد و هر بنا باید بر پایه ارزش تاریخی، وضعیت فنی، ظرفیت اقتصادی و زمینه اجتماعی خود، مدل مناسب را دریافت کند.

مردم و سرمایه اجتماعی

یکی از مهم ترین لایه های گزارش، بازتعریف جایگاه مردم است. تجربه ایران نشان داده که جامعه محلی هم می تواند حامی میراث باشد و هم در غیاب آموزش، نظارت و سازوکار مناسب، به آن آسیب بزند. با این حال، بر پایه منطق همین گزارش، مردم تنها تماشاگران میراث نیستند؛ آنان می توانند در شناسایی بناهای در معرض خطر، ایجاد مطالبه اجتماعی، جذب حامی، تأمین مالی جمعی و نظارت بر عملکرد سرمایه گذار نقش آفرین باشند. این نگاه، میراث را از انحصار نهادهای رسمی بیرون می آورد و به آن بُعدی از سرمایه اجتماعی می بخشد. نمونه ایتالیا در این میان قابل توجه است. بنیاد معماری ایتالیا در طرحی با عنوان «مکان های محبوب شما» از مردم می خواهد بناهای نیازمند حفاظت را معرفی کنند. سپس این بناها به رأی عمومی گذاشته می شوند

میراث تاریخی با سرمایه و اعتماد زنده است

ادامه می یابد. اگر مردم حضور نداشته باشند، پروژه ها از حافظه اجتماعی جدا می شوند و دوام نمی آورند. از همین رو، آینده میراث در ایران نه در کنار گذاشتن دولت است و نه در واگذاری بی قید و شرط به بازار؛ مسیر درست، طراحی یک نظم مشارکتی است که در آن دولت ضامن قواعد باشد، بخش خصوصی تأمین کننده بخشی از منابع و توان اجرایی، و جامعه محلی نگهبان معنا و استمرار.

و آثار برخوردار از بیشترین حمایت، وارد فهرست پیگیری برای مرمت می شوند. پس از آن، کارزارهای جمع آوری کمک مالی شکل می گیرد و بنیاد با دولت، بخش خصوصی و نهادهای مردمی برای اجرای پروژه همکاری می کند. این الگویک تغییر بنیادی در فهم میراث است: شهروند دیگر فقط مصرف کننده خدمات فرهنگی نیست، بلکه به ذی نفع، ناظر و حتی شریک تصمیم سازی بدل می شود. چنین مشارکتی اگر درست سازمان یابد، می تواند هزینه های حفاظت را کاهش دهد، حساسیت عمومی را بالا ببرد و پایداری اجتماعی پروژه را تضمین کند.

کاربری تازه، حیات تازه

بقای بناهای تاریخی در بسیاری از موارد، به متروک ماندن آنها وابسته نیست، بلکه به بازگشت هوشمندانه شان به زندگی روزمره وابسته است. تجربه های جهانی نشان می دهد «تغییر کاربری سازگار» یکی از کارآمدترین ابزارهای حفاظت است؛ به این معنا که بنا حفظ می شود، اما با کاربری جدید دوباره در چرخه استفاده اجتماعی قرار می گیرد. نمونه اداره پست واشنگتن در آمریکا روشن است: بنایی تاریخی که سال ها فرسوده و بلااستفاده مانده بود، در قالب قرارداد بلندمدت به بخش خصوصی واگذار شد تا بازسازی و نگهداری آن را بر عهده گیرد و در عین حال بخشی از آن به هتل، بخشی به فضای اداری و بخشی به فضای عمومی تبدیل شود. هدف این الگو صرفا کسب درآمد از یک ساختمان قدیمی نبود؛ مقصود، احیای یک دارایی تاریخی در زندگی شهری بود. نمونه تایوان نیز مسیر مشابهی را نشان می دهد. خوابگاه های تاریخی پلیس در شهر ژونگلی پس از مرمت، با حفظ معماری اصلی، به کتابخانه و کافه تبدیل شدند و از طریق اجاره مدت دار در اختیار بخش خصوصی قرار گرفتند. این تجربه ها ثابت می کنند که حفاظت، لزوما به معنای موزه ای کردن و انجماد بنا نیست. بنا می تواند کارکرد تازه بگیرد، اما این تغییر باید با احترام به ساختار تاریخی، مصالح اصلی و ارزش فرهنگی آن انجام شود.

نظارت؛ ضامن ماندگاری

گزارش در بخش پایانی خود بر این نکته تأکید می کند که حضور بخش خصوصی، جایگزین نقش دولت نیست، بلکه شکل نقش دولت را تغییر می دهد. دولت باید از تصدی گری مستقیم فاصله بگیرد، اما از سیاست گذاری و نظارت عقب ننشیند. این تفاوت، کلید موفقیت یا شکست مشارکت است. دولت باید استانداردهای حفاظت را تعیین کند، چارچوب حقوقی شفاف بسازد، شریک مناسب را برگزیند، مشوق های مالی و مالیاتی فراهم آورد و در طول اجرای قرارداد، بر عملکرد سرمایه گذار نظارت مستمر داشته باشد. تجربه جهانی نشان می دهد که در حوزه میراث، هر قرارداد بدون ابزار کنترل، به سادگی می تواند از مسیر اصلی منحرف شود. به همین دلیل، گزارش پیشنهاد می کند در ساختار وزارت میراث فرهنگی، یک دپارتمان یا تیم اجرایی تخصصی برای مشارکت عمومی-خصوصی ایجاد شود؛ نهادی که فقط یک واحد اداری تازه نباشد، بلکه مجموعه ای از متخصصان میراث، حقوق، اقتصاد، فن و نمایندگان جامعه محلی را گرد هم آورد. همچنین پیش از هر واگذاری یا مشارکت، باید تحلیل حقوقی، فنی، مالی، اقتصادی و بازار انجام شود تا روشن شود آیا اصل پروژه برای مشارکت مناسب است یا نه و کدام مدل برای آن بنا کارآمدتر خواهد بود. برای جذب سرمایه نیز ابزارهایی مانند معافیت مالیاتی، اجاره بلندمدت و سبک، تسهیل مجوزها و استفاده از ظرفیت بانک ها و موسسات مالی پیشنهاد شده است. در نهایت، نظارت مردم محلی و نهادهای مردمی می تواند لایه ای مکمل بر این سازوکار اضافه کند و مشارکت اقتصادی را به مشارکت اجتماعی پیوند بزند. صیانت از میراث فرهنگی بدون پول، بدون مردم و بدون دولت ممکن نیست، اما نقش هر کدام باید درست تعریف شود. دولت باید حاکمیت و نظارت را نگه دارد، بخش خصوصی باید سرمایه و کارآمدی بیاورد، و مردم و باید از سطح تماشا به سطح مشارکت برسند. در چنین الگویی، میراث نه قربانی بودجه های ناکافی می شود و نه اسیر سودجویی کوتاه مدت. این همان نقطه ای است که میراث از یک مسئله اداری به یک پروژه ملی تبدیل می شود؛ پروژه ای که اگر با دقت طراحی شود، هم گذشته را حفظ می کند و هم به اقتصاد امروز جان می دهد.

فرهنگ



یادداشت
O P I N I O N



میترا جلوداری

کارشناس معماری و شهرسازی

میراث عمومی نه غنیمت خصوصی

سال هاست یک واقعیت ساده اما سخت جان تکرار می شود: دولت ها به تنهایی نه پول کافی دارند، نه ابزار فنی، نه نیروی مدیریتی لازم برای حفاظت از همه بناهای تاریخی. فرسودگی کالبدی، صف بلند مجوزها و کمبود منابع عمومی، میراث را هر روز فرسوده تر می کند. از همین رو، مشارکت بخش خصوصی و مردم یک امتیاز لوکس نیست، بلکه شرط بقاست؛ اما این شرط فقط زمانی معنا می یابد که حفاظت، نه واگذاری بی مهار، محور کار بماند و اثر تاریخی همچنان در مدار منافع عمومی تعریف شود. هر سیاستی که این پیوند را نادیده بگیرد، دیر یا زود به شکست مرمت و فرسایش اعتماد عمومی می رسد. مخاطره جایی آغاز می شود که مشارکت، به مدت بدل شود. بنای تاریخی ملک مازاد نیست؛ ستون هویت شهری و ظرف حافظه جمعی است. اگر احیا فقط به بوتیک هتل ها و کافه رستوران های گران محدود شود که شهروند عادی از آن ها بیرون می ماند، اصالت بنا و عدالت دسترسی با هم قربانی می شوند. تجربه های موفق نشان می دهد تراست های مدنی و غیرانتفاعی می توانند عواید بلیت، رویداد و خدمات جانبی را دوباره به مرمت و پژوهش، رویداد و خدمات جانبی را دوباره به مرمت و پژوهش غلبه کند. چنین سازوکاری، بنا را از کالای مصرفی به دارایی عمومی زنده بدل می کند و اجازه نمی دهد تاریخ، در ویرترین برزق ویرق، از مردم جدا شود. مشروط می های کارآمد بازآفرینی، حضور بخش خصوصی را مشروط می دانند؛ دسترسی عمومی باید حفظ شود، برندهای زنجیره ای نباید بر بافت مسلط شوند و کسب و کار بومی، کارگاه های کوچک و حیات مدنی باید در اولویت باشند. هر جا تجربه محلی، مالکیت خرد و مهارت سنتی جدی گرفته شده، بافضاهای صنعتی متروکه به نوآوری و اشتغال بدل شده اند، احیا به زندگی بازگشته است، بالعکس، واگذاری بلندمدت بدون اهلیت سنجی و بدون پیوند با بافت پیرامونی، بنا را جزیره ای منزوی در دل شهر می کند. این همان لحظه ای است که سرمایه، به جای تقویت بافت اجتماعی، آن را دور می زند و اثر را از کارکرد روزمره می برد. ریشه اصلی انحراف، دستگاه نا کارآمد، بوروکراسی فرسوده، ضعف کارشناسی چندرشته ای در حفاظت، اقتصاد میراث و حقوق عمومی، و نبود شفافیت است. قرارداد در بسته یعنی خصوصی سازی سود و عمومی سازی زیان. پس هر مشارکتی باید با انتشار قرارداد، تعهد مرمت، شاخص عملکرد، صورت مالی، ریسک سنجیده شود. پرسش اصلی همکاری نیست؛ ضابطه و قیمت همکاری است. بخش خصوصی فقط وقتی خادم میراث است که نظارت عمومی، کاربری، اصالت و منافع شهروندان را حفظ کند؛ وگرنه آنچه رخ می دهد خلع ید خاموش جامعه از تاریخ و فضای زیست جمعی خویش است. این مرز باید روشن بماند، چون ابهام در مالکیت و نظارت، میدان را برای سودجویی و تخریب تدریجی باز می کند. و این همان خط قرمزی است که هر قرارداد مسئولانه باید صریح و مکتوب پاس بدارد؛ برای همیشه.

N E W S نکته

پایان چانه‌زنی؛ معجزه بلژیکی

اسفندماه در ایران، همواره یادآور یک ماراتن فرساینده و پراثره‌ب است؛ ماراتنی که در راهروهای شورای عالی کار به راه می‌افتد و نمایندگان کارگران، کارفرمایان و دولت را در یک جنگ تمام‌عیار درگیر می‌کند. خروجی این جلسات طولانی و چانه‌زنی‌های بی‌وقفه تقریباً همیشه یکسان است: تصویب درصدی برای افزایش دستمزدها که فرسنگ‌ها با واقعیت تورم بازار فاصله دارد و در نهایت، سفره مزدگیران را سال به سال کوچک‌تر می‌کند. این هیولای تورم، اما آیا در سراسر جهان، تعیین دستمزدها با چنین تنش و فرسایشی همراه است؟ پاسخ منفی است و نگاهی به قلب اروپا، یک تجربه موفق را پیش روی ما می‌گذارد. در بلژیک، برخلاف اکثر کشورهای جهان، خبری از این چانه‌زنی‌های طاقت‌فرسا و دخالت‌های دستوری دولت برای تعیین حداقل حقوق نیست. این کشور با ابداع و اجرای یک سازوکار پیشرو، دستمزد کارگران، کارمندان و مستمری‌گیران را به‌صورت قانونی و کاملاً خودکار به شاخص تورم گره زده است. این سپر خودکار به گونه‌ای طراحی شده که قدرت خرید شهروندان را در برابر نوسانات اقتصادی و افزایش هزینه‌های زندگی، با دقت و سرعت تضمین می‌کند. در این سیستم هوشمند، سبد مصرف‌کننده و هزینه‌های ضروری زندگی مدام پایش می‌شود. سازوکار این سیستم بسیار ساده، اما کارآمد است. زمانی که میانگین تورم از یک حد مشخص، که معمولاً دو درصد تعیین می‌شود، فراتر برود، سیستم به‌صورت خودکار فعال می‌شود. با عبور از این خط قرمز، حقوق‌ها و مستمری‌ها دقیقاً به همان میزان تورم و بدون نیاز به برگزاری حتی یک جلسه، اعتراض یا دخالت مقامات دولتی افزایش می‌یابد. این یعنی اگر قیمت‌ها ناگهان بالا برود، دستمزدها نیز به همان نسبت تعدیل می‌شوند تا هیچ کارگری در غنچه تأمین نیازهای اولیه خود را نداشته باشد و شوک‌های تورمی، معیشت خانواده‌ها را به مرز فروپاشی نکشاند. این رویکرد بلژیکی در عمل نشان داده است که بهترین سد دفاعی در برابر فقیر شدن مداوم طبقه متوسط و ضعیف جامعه است. ثبات اقتصادی و آرامش روانی نیروی کار در بلژیک، تا حد زیادی مدیون همین قانون مترقی است. در واقع، این سازوکار نهاده‌پنه‌شده، به جای اتکا به وعده‌های سیاسی و تصمیمات سلیقه‌ای، امنیت اقتصادی را به یک حق بدیهی و تضمین‌شده تبدیل کرده است که با نوسانات بازار، به هیچ‌وجه متزلزل و دستخوش تغییرات منفی نمی‌شود. بلژیک به ما می‌آموزد که عدالت اقتصادی نه در چانه‌زنی‌های سالانه و تنش‌زا، بلکه در بنا نهادن قواعد خودکار و غیرسیاسی نهفته است. پیاده‌سازی چنین الگویی در ایران، هرچند مستلزم اصلاحات ساختاری در نظام بودجه‌ریزی و سیاست‌گذاری‌های کلان است، اما در بلندمدت، با ایجاد ثبات در تقاضای کل و جلوگیری از سقوط قدرت خرید، چرخ‌های اقتصاد را روان‌تر به حرکت درخواهد آورد. عبور از مدل فعلی و حرکت به سوی شفافیت نظام‌مند، نه یک انتخاب، بلکه تنها راه نجات معیشت مزدبگیران از گرداب تورم و بازگشت آرامش به سفره‌های آنان است. برای اقتصاد ایران که سال‌هاست با تورم‌های دورقمی و مزمن دست‌وپنجه نرم می‌کند، تجربه بلژیک فراتر از یک الگوی ساده و در حد یک راهگشای استراتژیک است.

“

بی‌توجهی به سلامت روان کارکنان، فقط رنج فردی ایجاد نمی‌کند؛ کاهش بهره‌وری، غیبت و ترک کار، هزینه‌های سنگینی بر سازمان و اقتصاد تحمیل می‌کند



امین مازندرانی

روزنامه نگار

بحران خاموش سلامت روان در محیط کار

فشار تورمی، قراردادهای موقت و فرسودگی شغلی، میلیون‌ها نیروی کار را در دنیا در معرض اضطراب قرار داده‌اند؛ سازمان جهانی بهداشت راهکارهایی ساختاری برای مهار این بحران پیشنهاد می‌کند

این است که محیط کار باید به گونه‌ای انعطاف‌پذیر باشد که فرد مبتلا به اختلالات روانی اجتماعی بتواند با دریافت حمایت‌های لازم، در شغل خود باقی بماند. این انعطاف‌پذیری می‌تواند شامل تغییر ساعات کاری، فراهم کردن مرخصی‌های درمانی یا کاهش موقت حجم کار باشد.

مهارت فردی در برابر استرس

علاوه بر تغییرات سازمانی و مدیریتی، تجهیز خود کارگران به ابزارهای مقابله با استرس، بخش دیگری از راه‌حل‌هاست. گزارش WHO پیشنهاد می‌دهد که مداخلات روانی اجتماعی، مانند آموزش مدیریت استرس، تکنیک‌های ذهن آگاهی و رویکردهای شناختی-رفتاری (CBT)، در محیط‌های کاری ارائه شوند. همچنین تأکید ویژه‌ای بر فعالیت‌های بدنی، مانند تمرینات قدرتی، هوازی، پیاده‌روی یا یوگا، شده است. برای کارگرانی که زیر بار چند شیفت کار متوالی برای جبران هزینه‌های زندگی کمر خم کرده‌اند، شاید صحبت از یوگا یا ذهن آگاهی فانتزی به نظر برسد؛ اما واقعیت این است که تخصیص زمان و فضای در محیط کار برای استراحت ذهنی و فیزیکی می‌تواند سپر دفاعی کارگر در برابر استرس‌های کشنده باشد. سازمان‌ها می‌توانند با فراهم کردن امکانات ورزشی ساده یا جلسات مشاوره گروهی، تاب‌آوری روان‌شناختی کارکنان خود را به شکل چشمگیری افزایش دهند.

بازگشت ایمن به محیط کار

یکی از چالش‌ها، نحوه برخورد با کارگرانی است که به دلیل مشکلات سلامت روان مجبور به ترک موقت کار شده‌اند. گزارش سازمان جهانی بهداشت تأکید می‌کند برای تسهیل بازگشت این افراد، باید ترکیبی از مراقبت‌های معطوف به کار و مراقبت‌های بالینی مبتنی بر شواهد ارائه شود. در نظام حمایتی معمول، معمولاً پس از اتمام مرخصی استعلاجی، فرد ناگهان به همان محیط پر فشار قبلی پرتاب می‌شود و این امر احتمال عود بیماری را به شدت افزایش می‌دهد. راه‌حل این است که بازگشت به کار به‌صورت تدریجی و با نظارت متخصصان و حمایت مدیران انجام شود تا کارگر بتواند بدون استرس مضاعف، دوباره با محیط سازگار شود.

آگاهی بخشی و پایان سکوت

در نهایت، سازمان جهانی بهداشت بر اهمیت «سواد سلامت روان» در میان تمام کارکنان تأکید می‌ورزد. آموزش کارگران برای شناخت مشکلات روانی و آگاهی از نحوه برخورد با همکارانی که در رنج هستند، می‌تواند انگ‌ها و پرچسب‌های مخرب را در محیط کار از بین ببرد. وقتی سکوت شکسته شود و کارمندان بدانند که تجربه اضطراب، افسردگی یا فرسودگی شغلی، یک ضعف انسانی نیست، بلکه واکنش طبیعی به فشارهای غیرطبیعی است، فرهنگ سازمانی به سمت همدلی حرکت می‌کند.

جهانی بهداشت، تمرکز بر نقش حیاتی مدیران است. در بسیاری از سازمان‌ها و کارگاه‌ها، رویکرد مدیریتی همچنان بر پایه کنترل سخت‌گیرانه و بی‌توجهی به ظرفیت‌های روانی نیروی کار استوار است. WHO توصیه می‌کند که مدیران باید برای حمایت از سلامت روان کارکنان خود آموزش ببینند. این آموزش‌ها باید دانش، نگرش و رفتارهای مدیران را به گونه‌ای تغییر دهد که آن‌ها بتوانند نشانه‌های پریشانی روانی را در کارکنان خود تشخیص دهند و به جای سرزنش یا تهدید به اخراج، فضای امنی برای کمک‌خواهی فراهم کنند. وقتی کارگری به دلیل مشکلات معیشتی یا فشارهای محیط کار دچار فرسودگی می‌شود، مدیر آموزش دیده می‌تواند با ایجاد تغییرات حمایتی موقت در وظایف او، از فروپاشی کامل روانی و ترک کار جلوگیری کند.

حقوق برابر برای روان بیمار

تبعیض علیه کسانی که از مشکلات روانی رنج می‌برند، یکی از معضلات جهانی است که در گزارش به آن پرداخته شده است. سازمان جهانی بهداشت با قاطعیت اعلام می‌کند که کارفرمایان باید «انطباق‌های کاری معقول» را برای کارگران مبتلا به بیماری روان اعمال کنند. این موضوع مستقیماً با اصول حقوق بشر گره خورده است. در محیط‌های کاری، اغلب کسانی که دچار افسردگی یا اضطراب شدید هستند، از ترس اخراج و برچسب خوردن، بیماری خود را پنهان می‌کنند. راه‌حل سازمان بهداشت

بهداشت، هر لحظه حدود ۱۵ درصد از بزرگسالان در سن کار، با یک اختلال روانی دست‌وپنجه‌نرم می‌کنند. کاهش عملکرد، غیبت‌های مکرر، از همه مهم‌تر، «حضورگرایی» — یعنی زمانی که فرد از نظر فیزیکی سر کار است، اما به دلیل مشکلات روانی تمرکز و کارایی ندارد — بزرگ‌ترین ضربه‌های پنهان را به اقتصاد و چرخه تولید وارد می‌کند.

تغییر ساختار برای حفظ سلامت

سازمان جهانی بهداشت در خط مقدم راه‌حل‌های خود بر «مداخلات سازمانی» تأکید ویژه‌ای دارد. این سازمان توصیه می‌کند محیط‌های کاری باید عوامل خطرآفرین روانی اجتماعی را کاهش دهند و این به معنای بازنگری جدی در قوانین کار و شیوه برخورد با نیروی انسانی است. وقتی کارگری هر ماه با کابوس عدم تمدید قرارداد مواجه است، هیچ مداخله پزشکی و فردی نمی‌تواند روان او را التیام بخشد. توصیه‌های WHO نشان می‌دهد که باید رویکردهای مشارکتی در محیط کار تقویت شود. کاهش فشار کاری غیرمنطقی، تغییر در زمان‌بندی‌های فرساینده و بهبود ارتباطات و کار گروهی، از جمله راه‌حلی‌هایی است که می‌تواند استرس و پریشانی عاطفی را کاهش دهد. این تغییرات ساختاری، یک سرمایه‌گذاری حیاتی برای حفظ نیروی انسانی و جلوگیری از هزینه‌های سرسام‌آور پنهان ناشی از کاهش بهره‌وری است.

مدیران نیازمند آموزش روانی

یکی از درخشان‌ترین بخش‌های گزارش سازمان

صبح زود است و صدای زنگ ساعت، آغاز یک روز پراثرتهاب دیگر را خبر می‌دهد. برای بسیاری از کارگران و کارمندان، بیدار شدن به معنای آغاز نبردی فرساینده با اضطراب است؛ اضطراب تورمی که هر روز سفره‌ها را کوچک‌تر می‌کند. ترس از پایان قرارداد یک‌ماهه و وحشت از دست دادن شغلی که تنها طناب نجات خانواده در این اوضاع اقتصادی است. در چنین شرایطی، کار کردن به میدان مین فشارهای روانی تبدیل شده است. به‌تازگی، سازمان جهانی بهداشت در دستورالعمل اجرایی خود با عنوان «سلامت روان در محیط کار» پرده از واقعیتی تلخ برداشته است: کار و سلامت روان به هم گره خورده‌اند و نادیده گرفتن این پیوند، تاوانی به وسعت نابودی اقتصاد و جامعه دارد. این گزارش که بر پایه داده‌های جهانی تنظیم شده، برای کشوری مانند ایران که نیروی کار آن زیر شدیدترین فشارهای معیشتی و ساختاری قرار دارد، یک نقشه راه برای نفاست.

کارگران زیر بار فشار اقتصادی

گزارش سازمان جهانی بهداشت با صراحت اعلام می‌کند که سلامت روان چیزی بسیار فراتر از نبود بیماری روانی است. سلامت روان، وضعیتی رفاهی است که به انسان اجازه می‌دهد با استرس‌های زندگی مقابله کند، توانایی‌های خود را بروز دهد و با بهره‌وری بالا کار کند. اما در محیط‌های کاری‌ای که قرارداد‌های موقت، کارگران را در تعلیق دائمی نگه داشته‌اند، صحبت از رفاه روانی به یک شوخی تلخ‌شبهه است. طبق آمارهای جهانی سازمان

تقابل چپ و راست در بازار مسکن

تضاد میان عدالت اجتماعی و کارایی بازار، مسکن را به کانون نبردی تبدیل کرده که در آن، هر دو سواز فرور یختن سقف‌ها حکایت دارند

دور زدن قانون است. مالکانی که حاضر نیستند ملک خود را با زبان اجاره دهند، به سمت قراردادهای زیرمیزی، دریافت مبالغ خارج از قرارداد رسمی و توافق‌های پنهان گرایش پیدا می‌کنند. این وضعیت، بازار سیاه اجاره را شکل می‌دهد که در آن هیچ شفافیتی وجود ندارد و مستأجر در برابر خواسته‌های غیرقانونی مالک بی‌پناه می‌ماند. این قیمت‌گذاری نه تنها از مستأجر حمایت نکرده، بلکه او را درگیر دعواهای حقوقی فرساینده و اضطراب تخلیه زودهنگام کرده است.

فرار سرمایه از بازار اجاره

هشدارهای جدی جریان راست بر تأثیر مخرب کنترل اجاره‌بها بر عرضه تأکید دارد. سرمایه‌گذار وقتی می‌بیند دولت اجازه نمی‌دهد بازدهی اجاره ملک با تورم عمومی هم‌گام شود، انگیزه ساخت‌وساز مسکن استیجاری را از دست می‌دهد. سرمایه‌ها از بازار مسکن فرار کرده و به سمت بازارهای غیرمولدی مانند ارز، طلا یا رمزارزها سرازیر می‌شوند. علاوه بر این، مالکانی که به دلیل سقف اجاره‌بها سود کمتری می‌برند، انگیزه‌ای برای تعمیر و نگهداری اصولی ساختمان ندارند. این امر در بلندمدت منجر به فرسودگی زود هنگام بافت مسکونی، کاهش کیفیت زندگی مستأجران و افت شدید عرضه مسکن نوساز می‌شود. دود این سیاست مداخله‌جویانه در نهایت به چشم مستأجرانی می‌رود که فرار بود مورد حمایت قرار گیرند، چرا که با کمبود شدید خانه مواجه خواهند شد.

در بنگاه‌های املاک، داستان دیگری رقم زده که دو دیدگاه کاملاً متضاد درباره آن وجود دارد.

مسکن: حق یا کالایی سرمایه‌ای؟

اندیشمندان چپ و حامیان اقتصاد نهادگرا، مسکن را نیاز زیستی و حق بنیادین انسانی می‌دانند، نه کالایی سرمایه‌ای برای انباشت ثروت. آن‌ها معتقدند رها کردن بازار اجاره، تسلیم اقشار آسیب‌پذیر در برابر مالکان است. وقتی بازار بدون قید و شرط آزاد باشد، منطق سوداگری حکم فرما شده و نتیجه‌اش حاشیه‌نشینی گسترده، بدمسکنی و فشار بر گروه طبقه فرودست خواهد بود. از این منظر، دولت وظیفه دارد با مداخله، دست سوداگران را کوتاه کند. تعیین سقف اجاره‌بها، مالیات بر خانه‌های خالی و کنترل قیمت‌ها ابزارهای چپ‌ها برای دفاع از حق حیات شهروندان است؛ چرا که مسکن نمی‌تواند تابع قوانین بی‌رحم عرضه و تقاضا باشد و تبعات اجتماعی بی‌خانمانی، ساختار جامعه را به ورطه فروپاشی می‌کشاند.

بازار سیاه و قراردادهای پنهان

اقتصاددانان راست و مدافعان بازار آزاد اما هشدار می‌دهند اقتصاد با بخشنامه اداره نمی‌شود. سقف ۲۵ درصدی اجاره‌بها در اقتصادی با تورم بالای ۴۰ درصد، شوکی تلخ و سیاستی ذاتاً شکست‌خورده است. وقتی دولت قیمت‌ها را به صورت دستوری سرکوب می‌کند، اولین واکنش بازار

فصل جابه‌جایی که فرا می‌رسد، دلهره‌ای عمیق جان میلیون‌ها مستأجر را می‌گیرد. در اقتصادی که تورم لجام‌گسیخته ارزش پول را می‌بلعد، بازار مسکن به میدان جنگی تمام‌عیار تبدیل شده است. دولت‌ها برای مهار این بحران، معمولاً به ابزار قیمت‌گذاری دستوری متوسل می‌شوند؛ سیاستی که آشنا ترین نمود آن تعیین سقف ۲۵ درصدی برای افزایش سالانه اجاره‌بهاست. اما آیا این سقف‌های کاغذی پناهگاهی امن برای مستأجران ساخته‌اند یا پایه‌های لرزان بازار را بر مرز انفجار رسانده‌اند؟ این پرسش نقطه آغاز یکی از جذاب‌ترین دوتل‌های فکری میان اندیشمندان اقتصادی چپ و راست است؛ جایی که مدافعان حقوق اجتماعی مسکن را حق مسلم شهروندی می‌دانند و اقتصاددانان بازار آزاد، دخالت دولت را سرازار ویرانی اقتصاد می‌پندارند.

سایه سنگین تورم بر خانه‌ها

سال‌های اخیر جهش‌های پیاپی نرخ ارز و تورم عمومی، قیمت مسکن را به اعدادی نجومی رسانده است. خرید خانه برای کارگر یا کارمند، رؤیایی محال است. تقاضا برای مسکن استیجاری به شدت افزایش یافته و هم‌زمان مالکان برای حفظ قدرت خرید، اجاره‌بها را هم‌پای تورم بالا می‌برند. این فشار خردکننده، طبقه متوسط را به حاشیه شهرها رانده و طبقات فرودست را با خطر آوارگی مواجه کرده است. ورود دولت با بخشنامه‌ها و تعیین سقف افزایش اجاره، واکنشی به این بحران اجتماعی بود؛ اما اجرای این سیاست

آنچه باید درباره درمان دیالیز بدانید

این گزارش سازوکار کلیه مصنوعی را توضیح می دهد، شیوه های تصفیه خون را با یکدیگر مقایسه می کند و راهکارهای مهار عوارض جانبی را برای حفظ کیفیت مطلوب زندگی آموزش می دهد



کلیه ها تصفیه خانه های بی سروصدای بدن هستند؛ اندام های حیاتی که شبانه روز خون را از سموم پاکسازی کرده، مایعات اضافی را دفع می کنند و تعادل املاحی مانند سدیم و پتاسیم را به همراه فشار خون تنظیم می نمایند. وقتی این فیلترهای طبیعی به دلیل بیماری مزمن یا آسیب ناگهانی بیش از نود درصد توان خود را از دست می دهند، دیالیز مانند یک قهرمان به میدان می آید. این روش درمانی نجات بخش، با حذف مواد زائد خطرناک، چه به عنوان راه حلی موقت و چه همراهی همیشگی تا پیوند کلیه، اجازه نمی دهد ترمز حیات و نبض زندگی کشیده شود.

سازوکار تصفیه خون

کلیه سالم مایعات و مواد سمی را فیلتر و تبدیل به ادرار می کند، اما وقتی کارایی این بخش به مرز صفر می رسد، مवाद زائد در خون جمع شده و وضعیتی خطرناک

می سازند. بیماری مزمن ممکن است سال ها خاموش بماند تا در نهایت به مرحله نهایی برسد، جایی که بدن بدون دستگاه دیالیز یا پیوند کلیه شانس بی بقا ندارد. در این موقعیت، دستگاه دیالیز مانند یک «کلیه مصنوعی مهربان» وارد عمل می شود تا خون را از سموم و آب اضافی سبک کند. دیالیز برای برخی پلی موقت جهت بهبودی و برای گروهی دیگر برنامه منظم تا زمان پیوند است.

اصلی ترین و مشهورترین شیوه تصفیه، همودیالیز نام دارد. در این روش، خون از طریق لوله هایی وارد دستگاه و فیلتری ویژه به نام دیالیزر می شود. داخل این دیالیزر، لوله های بسیار باریکی قرار دارند که خون از درون آن ها و مایع مخصوص دیالیز در خلاف جهت آن از بیرون حرکت می کند تا همه مवाद زائد را مثل آهنربا جذب کند. در نهایت، خون تمیز و شاداب دوباره به رگ ها بازمی گردد. در طول کل این فرایند، دستگاه با حساسیت بالا فشار خون و جریان گردش آن را زیر نظر دارد.

انتخاب شیوه مناسب درمان

برای اتصال به دستگاه همودیالیز، جراح ابتدا یک برش کوچک می زند و رگ های بازو را به هم پیوند می دهد که به آن فیستول شریانی وریدی می گویند. اگر رگ های بازو جواب ندهد، یک لوله مخصوص به نام کاتتر در گردن قرار می گیرد، در شروع هر جلسه، پرستار دو سوزن را با مهارت وارد این مسیر می کند. این جلسات معمولاً سه بار در هفته و هر بار حدود چهار ساعت طول می کشد. فرصتی اجباری که می توانید روی تخت استراحت کنید، فیلم ببینید، کتاب بخوانید یا یک چرت طولانی و آرام داشته باشید. البته گزینه های دیگری هم روی میز پزشکان وجود دارد. همودیالیز خانگی به بیمار استقلال و آرامش خانه را می دهد، هر چند به آموزش و حضور یک همراه برای روز مبادا نیاز دارد. روش دوم، دیالیز صفاقی است که بدون دستگاه بزرگ کار می کند! در این شیوه، جراح لوله ای در شکم می گذارد و مایع تمیز وارد پرده شکم (صفاقی) می شود

تا سموم را جذب کند. دیالیز صفاقی می تواند دستی با یا دستگاه خودکار موقع خواب انجام شود؛ روشی انعطاف پذیر و تمیز که حتی در سفر و محل کار هم قابل اجراست.

مدیریت آسان عوارض ناخواسته

دیالیز هر چند نجات بخش است، اما بدن ممکن است گاهی غر بزند! افت ناگهانی فشار خون، گرفتگی عضلات، سردرد و حس تخلیه انرژی از عوارض شایع، به ویژه در همودیالیز مراکز درمانی است. اما جالب است بدانید روش های خانگی و صفاقی چون دفعات بیشتری دارند (مثلاً هر روز یا چهار تا پنج بار در هفته)، نوسان کمتری در مایعات بدن ایجاد کرده و باعث می شوند بیمار کمتر احساس ورم، خستگی مفرط یا کوفتگی بدنی داشته باشد. نفرولوژیست ها با پزشکان کلیه برای مدیریت این ناخوشی ها دست تنها نیستند. برای اینکه بیمار به این ریتم تازه عادت کند و حالش بهتر باشد، یک تیم حرفه ای از کادر درمان به کمک می آید؛ پرستاران صبور، متخصصان تغذیه برای چیدن بشقاب های رژیمی و مددکاران اجتماعی برای حمایت روحی و فکری، همگی در کنار بیمار هستند تا عوارض جانبی را به حداقل برسانند و زندگی را هموارتر و دلپذیرتر کنند.

تطبیق هوشمندانه سبک زندگی

زندگی با دیالیز نیازمند نظم و انضباطی جدید است. از نظر خوراک، کلیه ها دیگر تحمل پتاسیم، سدیم (نمک) و فسفر زیاد را ندارند و مصرف مایعات هم باید مدیریت شود تا بدن دچار اضافه بار آب نشود. از طرفی چون مقداری پروتئین حین دیالیز خارج می شود، باید مصرف پروتئین های با کیفیت را زیر نظر متخصص افزایش داد. همچنین پزشک داروهای قبلی را با زنگری کرده و داروهایی برای کنترل فشار خون، محافظت از استخوان ها و درمان کم خونی اضافه می کند. علاوه بر رژیم، انجام آزمایش های خون و معاینات منظم دوره ای ضرورت دارد تا مطمئن شویم کلیه مصنوعی کارش را درست انجام می دهد. مدیریت زمان و ایجاد هماهنگی میان ساعت های درمانی با کار، خانواده و اوقات فراغت در آغاز شاید سخت به نظر برسد، اما شدنی است. دیالیز گرچه تغییراتی بزرگ در سبک زندگی ایجاد می کند، اما مانع زندگی کردن نیست؛ با مراقبت درست، بیماران همچنان کار می کنند، سفر می روند و از همنشینی با عزیزانشان لذت می برند.



شورش کلیه ها علیه سبک زندگی

بیماری مزمن کلیوی به مثابه بحرانی خاموش در حوزه سلامت عمومی، بخش بزرگی از جامعه را در بی خبری مطلق تهدید می کند؛ عارضه ای که عموماً تا مراحل پیشرفته و فرارسیدن نارسایی حاد، هیچ گونه نشانه بالینی مشخصی بروز نمی دهد و همین خصلت پنهان کارانه سبب شده تا شمار کثیری از مبتلایان، بی آنکه بدانند، در مراحل گوناگون این نارسایی گرفتار باشند. هر چند این بیماری ماهیتی غیرقابل درمان دارد و بازگشت کامل کارکرد اندام را ناممکن می سازد، اما کشف زودهنگام و اتخاذ تدابیر درمانی بهنگام می تواند شتاب تخریب را مهار کرده و از زوال روزافزون بافت های کلیه ممانعت ورزد. ریشه این بحران را باید در بیماری های زمینه ای شایعی چون دیابت، پرفشاری خون و عوارض قلبی جست و جو کرد که شناسایی زودهنگام آن ها ضرورتی انکارناپذیر است؛ ضمن آنکه عواملی نظیر چاقی، عفونت های مکرر، بدخیمی های سرطانی و مصرف مفرط و درازمدت داروهای ضد التهابی غیراستروئیدی مانند ایبوپروفن نیز بار آسیب به این اندام حیاتی را دوچندان می سازند. کلیه ها پالایشگاه های بی وقفه و شگفت انگیز ارگانسم انسانی اند که روزانه حدود صد و پنجاه لیتر خون را تصفیه کرده و جریان حیات را به سراسر اعضای بدن بمپاژ می کنند. هنگامی که این پالایشگاه های حیاتی در اثر بیماری مزمن از ایفای نقش مؤثر خویش بازمی مانند و قادر به تصفیه خون از ترکیبات زائد نیستند، تعادل بیولوژیک تن فرو می پاشد و هر سلول و اندامی تحت تأثیر قرار می گیرد. در غیاب عملکرد زمینه کلیه، انباشت سموم متابولیک زمینه ساز بروز خطرات جدی نظیر آسیب های قلبی، کم خونی مزمن، ناهنجاری های استخوانی و اختلالات شدید عصبی می شود. در حقیقت، سلامت کلیه ضامن بقای ارگانیک تمامی سیستم های زیستی است و نارسایی آن، پایداری ساختار عمومی بدن را از بنیاد به مخاطره می اندازد. با گسترش دامنه نارسایی، نشانه های بالینی به تدریج چهره عیان می کنند؛ علائمی که غالباً با ادم و تورم در دست ها، پاها، مچ ها و چهره آغاز شده و با پیشروی بیماری، جای خود را به فرسودگی و خستگی مفرط، بی اشتهاپی و تهوع مداوم می دهند. کاهش وزن پیش رونده، اسپاسم و گرفتگی عضلانی، تنگی نفس و احساس درد در قفسه سینه، در کنار اختلال جدی در تمرکز ذهنی، از پی آمدهای تشدید این عارضه به شمار می روند. این سیر نزولی در نهایت عوارض نامطلوب و مخربی را متوجه دو کانون اصلی حیات، یعنی قلب و مغز، می سازد و زنگ خطری جدی برای انسجام کارکردی کل بدن به صدا درمی آورد.

روپارویی با چنین مخاطره ای، نیازمند آگاهی و اقدام پیش دستانه است؛ به گونه ای که افراد در معرض خطر باید پیش از آشکار شدن هرگونه علامت، از طریق آزمایش های دوره ای خون و ادرار، سلامت کلیه های خود را مورد پایش دقیق قرار دهند. به محض تشخیص بیماری، بازاریابی سبک زندگی و به ویژه دگرگونی در رژیم غذایی ضرورتی اجتنابناپذیر می گردد که بر اساس نتایج آزمایش ها، مرحله بیماری و سایر اختلالات زمینه ای توسط پزشک شخصی سازی می شود؛ تدابیری که پرهیز از منابع غذایی حاوی سدیم، پتاسیم و فسفر بالا، تحدید مصرف فرآورده های شکرآلود و افزودنی ها و کاهش پروتئین مصرفی در مراحل پیشرفته را در بر می گیرد.

